

شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب - مصوب سومین کنگره سراسری)

شماره (۲۶)

دوره پنجم

دلو ۱۴۰۴ (فروری ۲۰۲۶)

درباره وضعیت کنونی جهان

و پنج بخش اصلی آسیا

(آسیای جنوبی، آسیای غربی، آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی، آسیای شرقی)

صفحه (۲)

بیانیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

پیش از ورود به تحلیل وضعیت معاصر، باید چند نکته تئوریکی را یادآور شد که مائوئیسم در تحلیل وضعیت جهان بر آن تأکید می‌کند:

اول) اصول تضاد و ماتریالیسم دیالکتیکی: صدر مائوتسه دون به صراحت مطرح نمود که همه پدیده‌ها با تضاد درونی (contradiction) شکل می‌گیرند و حرکت و تحول ناشی از همین تضادهاست. در سطح اجتماعی و تاریخی، تضاد طبقاتی، تضاد بین سرمایه و کار، تضاد میان نیروهای تولید و مناسبات تولید، و تضاد بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه، از محورهای اصلی این تحلیل هستند.

دوم) ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حتی پس از انقلابات سوسیالیستی: به دلیل اینکه امکان بازگشت سرمایه داری پس از سرنگونی طبقات سرمایه داری وجود دارد، برین اساس مبارزات طبقاتی باید ادامه یابد و قدرت باید بصورت متمرکز تحت رهبری احزاب کمونیست برای انقلاب فرهنگی و همچنان پاک سازی ضد بوروکراتیک مدیریت شود.

سوم) تمرکز بر انقلاب قهری از طریق دامن زدن به جنگ طولانی مدت خلق: از آنجائی که در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال پایه های اصلی انقلاب را دهقانان تشکیل میدهند، جنگ طولانی مدت خلق با تمرکز بر روستاها و محاصره شهرها از طریق دهات باید طرح ریزی، مدیریت و سازماندهی شود.



خیزش مردم ایران و وظیفه انترناسیونالیستی نیروهای انقلابی مائوئیست!

تحولات جاری در ایران که با اعتراض کسبه کاران بازار بزرگ تهران به بحران اقتصادی به تاریخ ۷ جدی ۱۴۰۴ (۲۸ دسامبر ۲۰۲۶) آغاز گردید، و به تعقیب با طیف وسیع از زحمتکشان ایران و اعتراضات دوامدار مردم علیه رژیم سرکوب و کشتار آخوندها همراه شد و دامنه آن به حدی رسید که

صفحه (۱۱)

درباره وضعیت کنونی جهان

و پنج بخش اصلی آسیا

(آسیای جنوبی، آسیای غربی، آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی، آسیای شرقی)

تنگاتنگ ذات البینی میان شان از یک طرف باعث سرکوب خونین قیام ها و از سوی دیگر موج عظیم شورش های انقلابی را شکل داده و می‌دهد.

جهان شاهد صحنه ای است که تضاد میان ملل تحت ستم و قدرت‌های امپریالیستی، در شرایط کنونی تضاد عمده جهانی را تشکیل می‌دهد. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، تضاد عمده همان کشورها محسوب می‌گردد. تضاد ذات البینی قدرت های امپریالیستی در پرتو بحران عمیق یافته کنونی بر سر نظام جهانی امپریالیستی به عنوان تضاد بزرگ در حال اوج گیری است؛ در شرایط کنونی تضاد میان ملل تحت ستم و امپریالیزم تضاد عمده جهانی است و تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای سرمایه داری نیز تضاد عمده می‌باشد. به همین ملحوظ هریک از قدرت‌های هسته‌ای در حال از سرگیری آزمایشات تسلیحات هسته‌ای و یا نمایشات این تسلیحات به شکل مانورهای نظامی در سطح جهان هستند. که نمونه بارز آن از سرگیری آزمایشات این تسلیحات هسته‌ای توسط امپریالیزم لجام گسیخته امریکاست که در ماه اکتوبر ۲۰۲۵ میلادی به وزارت جنگ خود (پنتاگون) دستور از سرگیری آنرا صادر نمود و این نشان دهنده تغییر سیاست هسته ای امپریالیزم امریکاست و نشان دهنده این است که نظام جهانی امپریالیستی دست خوش تغییراتی در سال ۲۰۲۶ میلادی خواهد بود.

شورش و قیام های کشورهای اروپایی اخیرا نشان دهنده تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای امپریالیستی است. تباری میان امپریالیست ها مبتنی بر رقابتی است که می‌توان آنرا در تغییر صف بندی های رقابت جوئی جدید میان قدرت های امپریالیستی و سوسیال امپریالیزم چین در مواجهه با بحران عمیق یابنده نظام شان از یک طرف، و مبارزات رشد یابنده توده ای در اکثریت کشورها از طرف دیگر، مشاهده کرد.

با در نظر داشت مسائل آتی است که حزب ما بار دیگر برای وحدت جنبش بین المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) که یک امر انصراف ناپذیر است تاکید می‌ورزد و تلاش برای احیای دوباره کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از طریق کنفرانس بین‌المللی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در سطح جهان را با در نظر داشت مبارزات جدی دو خط در سطح بین المللی علیه انحرافات راه پاراچندا، اندیشه گونزالو و سنترهای نوین باب آواکیان برای سال ۲۰۲۶ میلادی پیشنهاد می‌نماید و امیدواری ما این است که بتوانیم با هوشیاری انقلابی و آمادگی‌های سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و

پیش از ورود به تحلیل وضعیت معاصر، باید چند نکته تئوریکی را یادآور شد که مائوئیزم در تحلیل وضعیت جهان بر آن تاکید می‌کند:

اول) اصول تضاد و ماتریالیزم دیالکتیکی: صدر مائوتسه دون به صراحت مطرح نمود که همه پدیده‌ها با تضاد درونی (contradiction) شکل می‌گیرند و حرکت و تحول، ناشی از همین تضادهاست. در سطح اجتماعی و تاریخی، تضاد طبقاتی، تضاد بین سرمایه و کار، تضاد میان نیروهای تولید و مناسبات تولید، و تضاد بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه، از محورهای اصلی این تحلیل هستند.

دوم) ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا حتی پس از انقلابات سوسیالیستی: به دلیل اینکه امکان بازگشت سرمایه‌داری پس از سرنگونی طبقات سرمایه‌داری وجود دارد، برین اساس مبارزات طبقاتی باید ادامه یابد و قدرت باید بصورت متمرکز تحت رهبری احزاب کمونیست برای انقلاب فرهنگی و همچنان پاک سازی ضد بوروکراتیک مدیریت شود.

سوم) تمرکز بر انقلاب قهری از طریق دامن زدن به جنگ طولانی مدت خلق: از آنجائی که در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال پایه های اصلی انقلاب را دهقانان تشکیل می‌دهند، جنگ طولانی مدت خلق با تمرکز بر روستاها و محاصره شهرها از طریق دهات باید طرح ریزی، مدیریت و سازماندهی شود.

مائوئیست‌ها وضعیت امروز جهان را چگونه

می‌بینند؟

با توجه به نظریه‌های فوق، وضعیت امروز جهان قرار ذیل است:

آنچه را جهان در سال ۲۰۲۵ میلادی شاهد بوده است، بیانگر سیر تند وقایعی است که بار دیگر بر بی ثباتی اوضاع کنونی جهان مهر تایید می‌گذارد. رشد پان اسلامیزم در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال و گسترش تعرض ارتجاع مذهبی نشانگر تباری و تقابل امپریالیستی در نیم کره شرقی است.

در تمام قاره‌ها، اعتراضات توده‌ای در مقابل سیاست‌های جاری کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری رو به افزایش است و توده‌ها در چهار گوشه جهان به صفوف مقاومت، شورش و انقلاب می‌پیوندند و راه های قدرتمندتری را برای ضربه بر پیکر ستمگران جستجو می‌نمایند. فشار مضاعف امپریالیستی، رقابت‌های

نظامی‌مان جهت بهترین استفاده از فرصت‌های موجود در خدمت به منافع طبقه خویش و کسب پیشرفته‌ترین مواضع ممکن برای انقلابات جهانی پرولتری را با تشریک مساعی احزاب مائوئیست سراسر جهان افزایش دهیم.

به یقین کامل میتوان گفت که احیاء مجدد کمیته جنبش بین‌المللی کمونیستی (م ل م) در سطح جهانی شالوده قدرتمندی را برای دست‌یابی تمام احزاب مائوئیست به اهداف مشترک شان می‌تواند فراهم نماید و باید این هدف را محقق کرد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خود را مصمم و متعهد میداند تا برای احیاء مجدد جنبش بین‌المللی کمونیستی از طریق کنفرانس بین‌المللی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در سطح جهان از هیچ‌گونه ایثار و تلاش دریغ نخواهد ورزید، زیرا ما معتقد هستیم که از طریق احیاء مجدد این جنبش است که میتوان سلاح مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در کف میلیون‌ها توده ستمدیده قرار داد و در جریان مبارزه به شکل بی‌رحمانه علیه اشکال رنگارنگ و کهنه و جدید رویونیوم ازین سلاح محافظت نمود.

احیاء مجدد این جنبش میتواند به تشکیل احزاب مائوئیستی که در کشورهایی که هنوز حزب مائوئیستی موجود نیست، مدد رساند و هر آن جایی که احزاب مائوئیستی موجودیت دارند به تقویت آن و تقویت جنگ خلق جهت نابودی قطعی امپریالیسم و ارتجاع و پیش روی به سوی آینده شکوهمند کمونیستی منجر شود و به پیروزی برساند.

با تکیه بر تحلیل وضعیت کنونی جهان است که میتوان به پنج شاخص خلاصه ذیل نیز اشاره نمود:-

۱. بحران مداوم سرمایه‌داری و تشدید تضادها:

ما معتقدیم که بحران‌های اقتصادی - مالی، رکود و نابرابری شدید در نظام سرمایه‌داری جهانی فزاینده‌اند. سرمایه‌داری به بن‌بست‌های ساختاری رسیده که تحت فشارهای داخلی و بین‌المللی ممکن است به فروپاشی تدریجی یا تحولات بزرگی بینجامد.

۲. افزایش رقابت امپریالیستی و جنگ‌های استخباراتی و نیابتی:

در دوره‌ی کنونی، قدرت‌های بزرگ (مثل امپریالیسم امریکا، سوسیال امپریالیسم چین، امپریالیسم روسیه) درگیر رقابت شدید برای نفوذ اقتصادی، فناوری، منابع طبیعی و نفوذ ژئوپولیتیکی‌اند که میتوان آنرا نماد امپریالیسم نوین دانست که از طریق پیمان‌های منطقه‌ای، جنگ نیابتی، جنگ استخباراتی، تحریم اقتصادی و دیکتاتورهای دست‌نشانده به مرحله اجراء قرار میدهند.

۳. بحران محیط زیست و محدودیت منابع:

بحران محیطی زیست - مانند تغییرات آب‌وهوایی، کم‌آبی، تخریب خاک، کاهش منابع انرژی فسیلی - یکی از اجزاء اصلی تضاد

بین انسان و طبیعت است که سیستم سرمایه‌داری لجام گسیخته امپریالیستی قادر به مدیریت آن نیست و این بحران ممکن است شتاب‌دهنده به پیش رود و به فروپاشی نظم سرمایه‌داری امپریالیستی ممد رساند.

۴. پیشروی مقاومت‌ها و مقاومت‌های ملی - مردمی در کشورهای تحت سلطه:

وضعیت امروزه حالتی را به بار آورده که اعتراضات اجتماعی، جنبش‌های مقاومت ملی مردمی در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال، قیام‌های ضد رژیم‌های مستبد و خواست عدالت اجتماعی گسترش یافته‌اند. این روند نشانگر بحران مشروعیت حکومت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی است، ازین رو، در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال، باید سیر حرکی جنبش‌های مقاومت تحت رهبری احزاب پیشاهنگ پرولتری یعنی احزاب کمونیست (م ل م) به پیش برده شود به این خاطر مقاومت‌ها از حالات خودجوش توده‌ای با خط رهبری کننده مائوئیستی پیوند خورده و مقاومت ملی مردمی و انقلابی به خود اختیار نماید.

۵. پتانسیل شکاف در درون کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری پیشرفته:

مائوئیست‌ها معمولاً تأکید دارند که در کشورهای پیشرفته تضادهای طبقاتی، بحران‌های اقتصادی، نارضایتی عمومی و تضادهای فرهنگی نیز می‌تواند باعث زوال تدریجی نهادهای سرمایه‌داری امپریالیستی و انحصاری شود. اما چون پایه اجتماعی توده‌ای و ضربه‌پذیری کمتر وجود دارد، انقلاب در این کشورها ممکن است دیرتر یا به اشکال متفاوت صورت گیرد.

مرحله تاریخی: جهان در کجاست؟

سؤال مهمی که مائوئیست‌ها باید بدان پاسخ دهند این است:

«جهان اکنون در چه مرحله‌ای قرار دارد؟» چند دید معمول در رویکردهای مائوئیستی به ترتیب ذیل میتوان برشمرد:

- دوران گذار از سرمایه‌داری انحصاری به سوسیالیسم (Transition era):

مائوئیست‌ها معتقدند که ما هنوز در دوره‌ی انتقالی جهانی بین سرمایه‌داری امپریالیستی و سوسیالیسم هستیم - جهانی که قطب‌های سرمایه‌داری امپریالیستی در حال فروپاشی و مقاومت‌ها در حال رشد‌اند. این دوره «زمان محوری انقلاب جهانی» است.

- آغاز مراحل تقابل شدیدتر امپریالیستی و انقلاب در کشورهای تحت سلطه:

• خطر بوروکراسی و استبداد داخلی:

تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که افول از اصول مائوئیسم می‌تواند منجر به احیاء بوروکراسی و استبداد داخلی احزاب مائوئیستی گردد، فروکش کردن جنگ خلق در نیپال و ارائه طرح راه پارچندا در آن کشور، فروکش کردن جنگ خلق پرو با طرح اندیشه گونزالو، فروپاشی مرکز بین المللی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با ارائه طرح سنتزهای نوین باب آوکیان و دنباله روی حزب کمونیست ایران (م ل م) از طرح سنتزهای متذکره همه و همه باعث گردید که افول اصول مائوئیسم را به همراه داشته و احزاب مائوئیستی را از اهداف اولیه شان دور نماید.

• گلوبالزاسیون و بازار جهانی:

چالش دیگری که میتوان از آن نام برد، جهانی‌شدن سرمایه و زنجیره تأمین بین‌المللی، تخصیص منابع و کنترل ملی است که روزبه‌روز دشوارتر شده است، و اتخاذ استراتژی‌های اقتصادی مستقل ممکن است با فشارهای اقتصادی بین‌المللی مواجه شود.

وضعیت عمومی جهان:

تشدید تضادهای ذات البینی امپریالیستی، تضاد بزرگ امروز جهان را بین بلوک‌های امپریالیستی به ویژه امپریالیزم آمریکا، روسیه، و سوسیال امپریالیزم چین و کشورهای اتحادیه اروپا و متحدانشان را شکل میدهد. جنگ اوکراین، تنش چین و تایوان، بحران خاورمیانه، رقابت در آفریقا، همه نشانه‌های جدال تزئید یافته برای تقسیم مجدد جهان است.

رکود، تورم، نابرابری طبقاتی، بحران مقروضیت، سقوط شدید اعتماد به نهادهای لیبرال دموکراسی که قبلاً سرمایه‌داری امپریالیستی بدان تکیه می‌نمود، و بحران محیط زیستی نشانه‌هایی از بحران ساختار سیستم سرمایه‌داری جهانی را به تصویر می‌کشد و آنرا به مرحله «کهن سالی تاریخی» سوق میدهد.

اوج گیری فزاینده اعتراضات و قیام‌های اجتماعی گسترده علیه فقر، نابرابری، فساد و وابستگی به غرب در آمریکای لاتین (شیلی - پرو - کلمبیا) و همچنان آفریقا، خاورمیانه و آسیا در حال گسترش‌اند.

با در نظر داشت اینکه امپریالیزم آمریکا هنوز قدرت برتر نظامی - سیاسی - اقتصادی است؛ اما با چالش‌های جدی روبروست و کشورهای هم‌چون چین و روسیه و برخی بلوک نو ظهور مانند «بریکس - BRICS» در رقابت تنگاتنگ قرار دارند اما چند قطبی شدن نظم جهانی نه صلح آور است و نه مترقی بلکه پیش درآمد جنگ‌های خلق در سراسر جهان و اوج گیری جنبش‌های انقلابی خواهد بود.

مائوئیست‌ها می‌پندارند که در کشورهای تحت سلطه، شرایط به حدی رسیده است که شروع مراحل وسیع‌تر انقلاب دموکراتیک نوین ممکن شده است - به ویژه در مناطق روستایی و مناطقی که دولت‌ها ضعیف یا وابسته به امپریالیزم‌اند.

• بحران مشروعیت و زوال تدریجی نهادهای سرمایه‌داری:

بخشی از تحلیل مائوئیست‌ها این است که سرمایه‌داری بزرگ امپریالیستی دیگر قادر نیست مشروعیت اجتماعی و کنترل فرهنگی لازم را حفظ کند و به تدریج نهادهایش دچار سستی و فروپاشی می‌شوند.

• چندقطبی شدن جهان و تضعیف هژمونی امپریالیزم آمریکا:

با ظهور مجدد قدرت نمایی‌های شورهایمانند چین، روسیه، اتحادیه اروپا و بلوک‌های منطقه‌ای، هژمونی مطلق امپریالیزم آمریکا به چالش افتاده است. این روند به مائوئیست‌ها این امکان را می‌دهد که بگویند جهان به سمت نظام چندقطبی پیش می‌رود که فرصت‌هایی برای کشورهای تحت سلطه و جنبش‌های رهایی‌بخش خلق را فراهم می‌کند.

چالش‌های پیش روی احزاب مائوئیستی:

جهان امروز در مرحله‌ای بحرانی قرار دارد؛ ترکیبی از تضادهای عمیق اقتصادی، مقاومت اجتماعی فزاینده، رقابت ذات البینی امپریالیستی شدید، و تضعیف هژمونی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی؛ این وضعیت، فرصت‌های انقلاب در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال و شکاف از درون در کشورهای سرمایه‌داری را پدید آورده است. نقطه عطف بعدی می‌تواند شکل‌گیری موج جدیدی از انقلابات ملی مردمی و اوج گیری جنگ‌های خلق در چنین کشورها باشد؛ اما در کنار آن چالش‌هایی که باید در نظر داشت قرار ذیل است:

• ریسک تخفیف پیچیدگی جهان:

جهان امروز بسیار پیچیده است: فناوری، هوش مصنوعی، سرمایه‌داری مالی، شبکه‌های جهانی، سلطه اطلاعاتی، بحران محیط زیستی و غیره که احزاب مائوئیستی باید همه جنبه‌های این پیچیدگی را در نظر بگیرند.

• پیچیدگی تحقق انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری:

بسیاری از مائوئیست‌ها در عمل در کشورهای پیشرفته با ضعف پایگاه توده‌ای روبرواند، و برای رفع این چالش باید تلاش صورت بگیرد.

تصویر کلی از کشورهای آسیای جنوبی در وضعیت کنونی:



آسیا قلب تضادهای جهان معاصر است زیرا:

بیشترین جمعیت جهان در آن زندگی میکند، شکاف طبقاتی و انباشت نابرابری طبقاتی (دهقانان بی زمین و کار غیر رسمی) عمیقاً تشدید شده است، قدرت‌های امپریالیستی بزرگ (امپریالیزم آمریکا - امپریالیزم روسیه، سوسیال امپریالیزم چین، Japan و هند) حضور بالفعل و بالقوه دارند و در عین حال جنبش‌های آزادیبخش ملی، دموکرات و مائوئیستی فعال اند.

تحلیل نهایی مائوئیستی حکم میکند که آسیای جنوبی همچنان مستعد انقلابات دهقانی است. بر اساس پژوهش‌های به عمل آمده توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وضعیت کنونی کشورهای آسیای جنوبی بصورت مختصر قرار ذیل است:

اول) هند: (کانون اصلی مائوئیزم منطقه)

به اساس تحلیل حزب کمونیست هند (مائوئیست)، آن کشور، یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» است، گرچه ظاهراً صنعتی و دموکراتیک میباشد. اما سرمایه داری هند نه یک سرمایه داری ملی بلکه سرمایه داری کمپرادوری و وابسته به انحصارات جهانی و شرکت‌های چند ملیتی است و طبقه دهقان و کارگر هنوز در فقر مضاعف زندگی می‌نمایند؛ هرچند طی سال ۲۰۲۵ میلادی تلفات زیادی به کادرهای کمیته مرکزی و رفقای عزیز حزب کمونیست هند (مائوئیست) وارد گردید و فشار دولت فاشیستی هند بر مناطق تحت کنترل حزب بیشتر گردیده است، اما حزب کمونیست هند (مائوئیست) مصمم‌تر از قبل بدنه تشکیلاتی خویش را احیاء نموده و همچنان با تکیه بر جنگ خلق فعالیت دارند.

جنگ خلق توسط حزب کمونیست هند (مائوئیست) در اکثریت مناطق جنگلی و روستائی مانند چتیسگرا، جارکند، اودیشا و آندرا پرداش و سایر مناطق همچنان شعله‌ور است.

به دلیل موجودیت تضاد عمیق طبقاتی و ملی، هند همچنان «صحنه بالقوه انقلاب جهانی» است و امیدواری احزاب مائوئیست جهان این است که در سال ۲۰۲۶ میلادی به گسترش سطح ملی و تمرکز بر حفظ مناطق و توسعه جنگ خلق و گسترش پایگاه‌های توده‌ای بیانجامد.

دوم) نپال:

به اساس تحلیل حزب کمونیست انقلابی نپال، این کشور یک کشور «نیمه مستعمره - نیمه فئودال» است، و به دلیل نفوذ هند و امپریالیزم آمریکا و سوسیال امپریالیزم چین جنگ خلق که توسط طرح «راه پارچندا» در سال ۲۰۰۶ فروکش کرد، باید دوباره آغاز گردد. حزب کمونیست انقلابی نپال در ماه اپریل ۲۰۲۳ با صدور بیانیه مطبوعاتی شان از ادغام ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی

در بدنه حزب واحد تحت عنوان حزب کمونیست انقلابی نپال اعلام موجودیت نمود و طی این مدت در روابط تنگاتنگ کشورهای جنوب آسیا و احزاب مائوئیستی قرار گرفته است.

به اساس گزارش سیاسی حزب کمونیست انقلابی نپال، امیدواری برای شروع دوباره جنگ خلق در آن کشور برای سال ۲۰۲۶ میلادی بیشتر است و میرود تا درفش سرخ انقلاب را با روی دست گرفتن جنگ خلق در آن کشور دوباره به اهتزاز در آورد.

سوم) بنگلادیش:

به اساس تحلیل حزب کمونیست پروبائنگلا (م ل م)، بنگلادیش زیر سلطه دو گانه امپریالیزم آمریکا و هند می‌باشد. رژیم حاکم برین کشور یک رژیم بورژوا - کمپرادور است و توده‌های کارگر و دهقان هنوز در فقر مضاعف زندگی می‌کنند. این حزب با شعار جنگ خلق در مناطق روستائی اما به صورت محدود ولی پایدار حضور دارند.

چهارم) پاکستان:

حزب مزدورکیسان پاکستان بعنوان چپ انقلابی با گرایش مائوئیستی اما کوچک درین کشور فعالیت دارد. آن‌ها پاکستان را کشوری وابسته به امپریالیزم (به‌ویژه امپریالیزم آمریکا و سوسیال امپریالیزم چین) و درگیر تضاد طبقاتی، ملی و قومی می‌دانند. از دید مائوئیست‌های پاکستانی، تضاد بین ارتش و مردم، و بین مناطق مرکز و سایر ایالات (بلوچستان، سند، خیبر) از عوامل انفجار آینده است که اگر بتوان ازین چالش‌ها استفاده اعظمی به عمل آورد میتواند به گسترش فعالیت‌های انقلابی افزود.

نیز درگذشتند، کل حزب فروپاشید و حتی نام آن از لیست اعضای جا حذف گردید.

بخش انشعابی این حزب که بعدها مسیر پارلمنتاریزم را روی دست گرفت با نام " جبهه آزادی خلق - JVP " شناخته میشود و زیر نام حزب کمونیست سریلانکا (چپ رادیکال) با گرایش ناسیونالیستی فعالیت دارد. از منظر تاریخی شکاف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی میان احزاب مائوئیستی جهان و چپ رادیکال وجود دارد. این جبهه، در رویدادهای مهمی مانند «آراگالایا» (جنبش اعتراضی ۲۰۲۲ میلادی) و حتی در پیوند با موضوعات مذهبی و فرقه‌ای، واکنش‌هایی نشان داد و بخشی از دولت‌های ائتلافی را در آن کشور تشکیل میدهد.

امیدواری ما این است که با تشکیل کنفرانس بین‌المللی (م ل م) و احیاء مجدد جنبش بین‌المللی کمونیستی در سال ۲۰۲۶ میلادی، بتوان به تشکیل هسته‌های مائوئیستی این کشور مدد رساند. چون بر اساس پژوهش‌های انجام شده شاخه‌های مائوئیست به دنبال خط «مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم» در آن کشور هستند و ما کوشش داریم این ارتباط را هرچه سریعتر تأمین نماییم.

هفتم) بوتان:

دولت کشور بوتان تا سال ۲۰۰۸ میلادی پادشاهی مطلقه بود و بعد از آن به پادشاهی مشروطه گذار نمود. نظام سیاسی بسیار کنترل شده دارد و احزاب سیاسی محدود، غیر ایدئولوژیک و عمدتاً میانه رو هستند. درین کشور به دلیل جمعیت کم، دولت سنتی بر پایه فرهنگ بودایی و کنترل شدید سیاسی هرگونه فعالیت‌های ایدئولوژیک کمونیستی ممنوع است به این خاطر اساساً هیچ هسته کمونیستی درین کشور شکل نگرفته است.

هشتم) مالدیو:

این کشور نیز به شکل جزیره‌ای کوچک با جمعیت کم و سیاست تئوکراتیک مذهبی تحت سلطه اسلام سنی مذهب است و عملاً هر نوع فعالیت سکولار، رادیکال و کمونیستی ممنوع میباشد. به همین خاطر به دلیل ساختار اجتماعی - سیاسی شان زمینه مساعدی برای ترویج و تبلیغ کمونیسم مساعد نبوده است.

بدین ترتیب دیده میشود که در شرایط کنونی، کشورهای آسیای جنوبی، از هند تا افغانستان الی مالدیو، با سیاست "نظم نوین جهانی" امپریالیستی که استراتژی سیاسی جهانی تحمیل‌گرانه امپریالیستی است، گره خورده است و به مثابه جزء بسیار مهم آن براه انداخته شده و پیش برده می‌شود.

بیشترین فعالیت‌های حزب بر اساس گزارش سیاسی ارائه شده به کنگره حزب مزدور کیسان اشاره بر فعالیت‌های تئوریک و کار تبلیغی - ترویجی میان محصلین دانشگاه‌ها دارد. در سال ۲۰۲۱ میلادی تاکید حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بر تغییر نام حزب از « مزدور کیسان (کارگر و دهقان) » به حزب کمونیست در آن کشور بود، همچنان تاکید بر گسترش فعالیت‌های این حزب بر مبنای اصول مائوئیسم، تشکیل هسته‌های چریکی مسلحانه و کار نظامی، و نفوذ سیاسی - نظامی در جنبش‌های ملی داخل پاکستان بوده است. امیدواری ما این است که بتوانیم سطح ارتباطات را در سال ۲۰۲۶ میلادی به خاطر تنظیم بهتر روابط احزاب مائوئیست جنوب آسیا افزایش دهیم.

پنجم) افغانستان:

در شرایط کنونی افغانستان صحنه رقابت قدرت‌های امپریالیستی و منطقوی (آمریکا، چین، روسیه، ایران، پاکستان، ترکیه، قطر) میباشد. با روی کار آمدن دوباره امارت اسلامی در سال ۱۴۰۰ خورشیدی (۲۰۲۱ میلادی) این کشور همچنان یک کشور مستعمره - نیمه فئودال البته با حالت مستعمره خفیف تر از سابق باقی مانده است و حاکمیت تئوکراتیک پان اسلامیزم غلیظ مذهبی بر آن حاکم است و این کشور بخشی از کمربند انقلابی کشورهای مستعمره و نیمه فئودال آسیاست که هم ردیف هند، بنگلادیش، فیلیپین و ترکیه قرار دارد که این کشورها حلقه‌های ضعیف زنجیر امپریالیسم در منطقه محسوب میشوند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جهت تحقق انقلاب دموکراتیک نوین درین کشور از طریق تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه امارت اسلامی افغانستان و حامیان بین‌المللی شان از هیچ‌گونه سعی و تلاشی دریغ نخواهد ورزید.

اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب به صراحت بیان نموده است که: « استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق ».

ششم) سریلانکا:

حزب کمونیست سریلانکا که با نام حزب کمونیست سیلون یکی از احزاب پیشرو در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود، به دلیل اینکه نتوانست امر تربیت جانشینان انقلابی در حزب را متحقق سازد، بعد از درگذشت رهبر بنیانگذارش در معرض فروپاشی قرار گرفت و وقتی یکی دو تن دیگر از رهبران آن حزب

تصویر کلی از کشورهای خاورمیانه یا آسیای غربی در وضعیت کنونی:



هسته اصلی خاورمیانه (غرب آسیا) را کشورهای ایران، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، عربستان سعودی، یمن، کویت، قطر، بحرین، عمان، امارات متحده عربی، و ترکیه تشکیل می‌دهند. مصر از لحاظ جغرافیایی مربوط به آفریقا و از لحاظ سیاسی خاورمیانه شمرده میشود و همچنان قبرس نیز گاه کشور اروپایی و گاه غرب آسیا خوانده شده است.

ازین میان حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) در کشور ترکیه موجودیت دارد و در پیوند تنگاتنگ احزاب مائوئیست جهان قرار داشته و دارای هسته های مسلح چریکی میباشد، البته تحت فشار شدید امنیتی ولی بسیار محدود و بعنوان نماد بقای مائوئیسم در سطح منطقه عمل می نماید.

در عراق و سوریه نیز فعالیت های انقلابی بسیار محدود وجود دارد. حزب کمونیست عراق (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) فعالیت های کاملا مخفی، محدود و به شکل محافل تئوریک عمل می کند. تا کنون فاقد هسته های مسلح میباشد ولی در ارتباط با احزاب مائوئیست جهان قرار دارد. اما تامین رابطه با انقلابیون سوری کماکان صورت نگرفته و ما در تلاش تامین چنین رابطه ای هستیم.

کشورهای لبنان و فلسطین نیز به همین منوال انقلابیون آنان فعالیت های محدود را دارا میباشند. و امیدواریم بتوانیم روابط مان را با مائوئیست های هر دو کشور تامین نماییم.

حزب کمونیست ایران (م ل م) از زمانی که به دنباله روی از سنتزهای نوین باب آوکیان و به مسیر انحراف غلطید، حضور سیاسی بالفعل در داخل ایران ندارد. هرچند گروه منشعب از آنان در صدد تشکیل حزب هستند و امیدواری ما این است که طی سال ۲۰۲۶ میلادی و تشکیل کنفرانس بین المللی احزاب مائوئیست، شاهد شگوفایی فعالیت های مائوئیستی در سطح داخل و خارج از آن کشور باشیم.

تصویر کلی از کشورهای آسیای مرکزی در وضعیت کنونی:



تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قرغیزستان که از جمله کشورهای آسیای مرکزی محسوب میشوند، بر اساس تحلیل مائوئیستی در سطح جهان، احزاب مائوئیست موثر توده ای یا مسلح وجود ندارد.

تاجیکستان پس از جنگ داخلی دهه ۹۰ هر نوع احزاب رادیکال در آن ممنوع اعلام شد و گروه های انقلابی یا تبعید گردید و یا کاملا خاموش ساخته شدند اما حلقه های فکری بسیار کوچک و محدود بصورت پراکنده موجود میباشد.

ازبکستان نیز به همین منوال بخاطر سخت گیری های شدید دولتی هیچ فضای فعالیت حزبی مستقل در آن دیده نمیشود و فقط میتوان به مطالعه آکادمیک و فردی بدان اشاره نمود.

ترکمنستان یکی از بسته ترین نظام های جهان است که متأسفانه مائوئیسم در آن حتی در حد تبلیغ رشد نکرده است.

تصویر کلی از کشورهای آسیای جنوب شرقی در وضعیت کنونی:



آسیای جنوب شرقی که اعضای آسه آن (ASEAN) را کشورهای اندونزی، مالزی، تایلند، فیلیپین، سنگاپور، ویتنام، لائوس، کامبوجیه، میانمار (برمه)، و برونئی و کشور تیمور شرقی که خارج از آسه آن است، تشکیل می‌دهند.

از مجموع کل این کشورها، فقط سه کشور فیلیپین، اندونزی و میانمار فعالیت‌های مائوئیستی و احزاب مائوئیستی موجودیت دارند که حزب کمونیست فیلیپین بزرگترین حزب مائوئیستی جنوب شرقی آسیا محسوب می‌شود که با تکیه بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و جنگ خلق درین کشور فعالیت دارد.

حزب کمونیست اندونزی (PKI) از بزرگترین احزاب کمونیست جهان بود ولی مائوئیست نبود و پس از سال ۱۹۶۵ با سرکوب شدید دولتی مواجه گردید و به سرحد حلقه‌های روشنفکری مخفی تنزیل یافت. آخرین اطلاعاتی که از حزب کمونیست اندونزی به دسترس ما در اپریل ۲۰۲۵ میلادی قرار گرفت، این حزب در صدد گسترش فعالیت‌های چریکی به شکل آوانتوریزم و چکواربستی درین کشور است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پاسخ به نامه دریافتی از طرف حزب کمونیست اندونزی به نقد و بررسی فعالیت‌های شان پرداخت. ما امیدواریم با تشکیل کنفرانس بین‌المللی احزاب بتوانیم با مبارزات دوخط بین‌المللی نقش خود را درین عرصه اداء نماییم.

و کشور میانمار فعالیت‌های انقلابی بسیار محدود، در حد گروه‌های کوچک انقلابی با تکیه بر مسائل عام مارکسیزم - لنینیسم فعالیت دارند.

در کمبوجیه متاسفانه تجربه خمرهای سرخ باعث نفرت اجتماعی از هر نوع چپ انقلابی چه در لباس مارکسیزم و چه در لباس مائوئیسم گردید و در آن کشور دیگر سر بلند نکرده است.

بدین ملحوظ در آسیای جنوب شرقی فقط فیلیپین حزب مائوئیستی زنده، عملی و فعال دارد.

تصویر کلی از کشورهای آسیای شرقی در وضعیت کنونی:



آسیای شرقی که شامل کشورهای چین، تایوان، جاپان، کره جنوبی، کره شمالی و مغولستان می‌شود، اگر مائوئیسمی زنده باشد، نه در آسیای شرقی، بلکه بیشتر در جنوب آسیا (هند) و جنوب شرقی آسیا (فیلیپین) دیده می‌شود. هرچند هسته‌های کوچک مائوئیسم در چین سر بلند نموده است و آخرین نامه دریافتی از هسته مائوئیستی چین که در ماه اپریل ۲۰۲۵ به دسترس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قرار گرفت، فعالیت‌های محدود در آن کشور را نشان می‌داد، ما خوشحالیم که توانستیم رابطه با این هسته مائوئیستی چین را برقرار سازیم و امیدواری ما این است که در طی سال ۲۰۲۶ میلادی بتوانیم این روابط را گسترش دهیم.

بدین ترتیب میتوان مشاهده نمود که پس از روی کار آمدن ترامپ، استراتژی سیاسی جهانی تحمیل‌گرانه امپریالیستی بخاطر «نظم نوین جهانی» امپریالیستی با شیوه‌ها و حرب‌های مختلفی برای پیشبرد این هدف و بخاطر تبدیل

کشورهای تحت سلطه «غیرمطیع» به کشورهای مطیع و گوش بفرمان امپریالیست ها شدت گرفته است. شیوه ها و حربه های مختلفی که این استراتژی در پی داشته است از تخویف و تحبیب و تطمیع گرفته تا فشارهای سیاسی، تحریمات اقتصادی، "انقلاب های نارنجی"، سرکوبگری ها و مداخلات نظامی، دامن زدن به تجزیه طلبی و دست زدن آشکارا به جنگ های تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی، شیوه های عملی مختلف تطبیق این استراتژی سیاسی محسوب میگردند.

در طی سال ۲۰۲۵ میلادی این استراتژی سیاسی تحمیلگرانه امپریالیستی در رابطه با «رژیم» های «نافرمان» شکل خشونت آمیز جنگی و غیر جنگی بخود اختیار نمود و در رابطه با رژیم های «دوست» امپریالیست های امریکایی به آهستگی و تدریجی و با مدارا تطبیق گردید و میرود که این روند استراتژی تحمیلگرانه امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان، «نظم نوین جهانی» و حفظ هژمونی اقتدارگرایانه امپریالیزم لجام گسیخته آمریکا در رقابت تنگاتنگ با سایر کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیزم چین در سال ۲۰۲۶ میلادی شدت و حدت بیشتری به خود اختیار نماید و پایه اقتصادی این استراتژی به شمول استراتژی نظامی امپریالیستی امریکایی و متحدین شان در جهان تشدید فوق العاده گلوبالزیسیون اقتصادی نئولیبرالی امپریالیستی را تشکیل خواهد داد.

در شرایط کنونی جهان، جنگ های انقلابی جاری (هند، فیلیپین، ترکیه) لنگرگاه و تکیه گاه استراتژیک مبارزات و مقاومت های انقلابی و مشخصاً انقلاب پرولتری در جهان کنونی محسوب می گردد. موجودیت و فعالیت های مبارزاتی احزاب و سازمان های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست در کشورهای مختلف جهان، که بعضی از آنها شدیداً به فعالیت های تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق در کشورهای مربوطه مصروف هستند، و تلاش برای ایجاد احزاب و سازمان های انقلابی جدید پرولتری م ل م در کشورهای مختلف دیگر جهان، نیز بخوبی نشان می دهد که امواج انقلابات پرولتری در جهان، علیرغم فروکش کردن نسبتاً وسیع و تضعیف شدید آن، در مقایسه با زمان موجودیت چین انقلابی، کلاً از میان

نرفته و به موجودیت خود ادامه داده است. مادامی که تلاش های مبارزاتی وسیع مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی بین المللی برای اعتلای مجدد امواج انقلابات پرولتری در جهان جاری است و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی برای پیشروی آن و دست یابی به اعتلای بعدی در آینده وجود دارد، اعلام اختتام امواج انقلابات پرولتری در جهان، به مفهوم خنجر زدن از پشت به تلاش های مبارزاتی و امیدواری ها و خوشبینی های انقلابی مذکور محسوب می گردد و تضاد عمده جهانی، تضاد میان قدرت های امپریالیستی و خلق ها و ملل تحت ستم جهان همچنان به قوت خود باقی است.

خلاصه نتیجه گیری عمومی:

با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق بطور خلاصه باید گفت که:

جهان، علیرغم تغییرات و تحولات مهمی که در دهه های اخیر بخود دیده است، کماکان در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری بسر می برد و ما با عصر بعد از امپریالیزم و بطریق اولی با دوران بعد از سرمایه داری مواجه نیستیم.

موجودیت و کارکرد تضاد عمده جهانی یعنی تضاد بین امپریالیزم و ملل و خلق های تحت ستم، در حال تشدید است. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری به عنوان تضاد عمده همان کشور نیز در حال اوج گیری است، اما تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی، گرچه تا کنون به تضاد عمده تبدیل نشده، اما به عنوان تضاد بزرگ نیز تشدید گردید است. همه این تضادها ریشه در تضاد اساسی نظام سرمایه داری یعنی تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی دارند، بصورت بسیار واضح و روشن نشان دهنده این حقیقت انکار ناپذیر است.

تضاد میان دو نظام امپریالیستی و سوسیالیستی با وجودی که بعد از سرنگونی سوسیالیزم در چین و سرمایه داری شدن آن کشور، موقتاً از عرصه جهان رخت بر بسته است، اما مبارزات پرولتاریا و خلق ها تحت رهبری کمونیست ها (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) در کشورهای مختلف جهان ادامه یافته و امواج انقلابات پرولتری، علیرغم آنکه

شدیداً تضعیف گردیده است، اما از میان نرفته و کماکان ادامه دارد و می تواند عمق و گسترش بیشتری حاصل نماید.

تقسیم جهان به دو نوع کشورها یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، که باعث می گردد انقلاب پرولتری در جهان دارای دو مولفه انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و انقلاب آزادیبخش ملی و بطور مشخص انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم باشد، علیرغم تغییرات و تحولات معین، کماکان سیمای دوگانه جهان کنونی را تشکیل می دهد.

ضرورت غیر قابل انصراف حل نهایی تضاد اساسی جهان کنونی، ضرورت سرنگونی نظام جهانی حاکم سرمایه دارانه امپریالیستی و مبتنی بر استثمار و ستم و برپایی انقلابات دموکراتیک نوین و سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان برای حرکت بسوی جامعه جهانی بی طبقه کمونیستی را در یک مقیاس تاریخی بیشتر از پیش و بطور روزافزون تقویت کرده است.

شعار مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی « قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید » یعنی اصل " انقلاب قهر آمیز" و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق، چه در کشورهای امپریالیستی

و چه در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، همچنان شعار قاطع، اصل انصراف ناپذیر و استراتژی مبارزاتی اصولی برای تصرف قدرت سیاسی توسط انقلابیون پرولتری در جهان است و به اصطلاح استراتژی های مبارزاتی مسالمت آمیز و غیر قهری صرفاً اراجیف رویونیستی ای برای فریب توده ها و انقلابیون جهان است.

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم

درفش سرخ و کبیر انقلابات پرولتری مارکسیستی -

لنینیستی - مائوئیستی پر اهتزاز باد !

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۳۰ قوس ۱۴۰۴ خورشیدی

۲۱ دسامبر ۲۰۲۵ میلادی

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com





حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CPMA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اسامنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



خیزش مردم ایران و وظیفه انترناسیونالیستی نیروهای انقلابی مائوئیست!

اصول بنیادین انترناسیونالیسم پرولتری حکم می‌کند که موضع احزاب مائوئیست در برابر انحراف جنبش‌ها و خیزش‌های توده‌ای از مسیر اصلی آن باید روشن و واضح و مستدل باشد و نباید درین زمینه دچار خطا شوند؛ آنها باید مبارزات ایدئولوژیک شان به نیروهای مقاومت، بسیار صریح و روشن باشد و به افشاگری هرچه بیشتر علیه امپریالیست‌ها و عوامل آن بپردازند تا از انحراف چنین خیزش‌های برحق توده‌ای بتوانند تا حد توان آگاهی داده و جلوگیری نمایند.

وظیفه انترناسیونالیستی ما این است که از خیزش‌های توده‌ای مردم ایران با قاطعیت حمایت نموده و از توهّم و سردرگمی که منجر به بن بست ایدئولوژیک - سیاسی می‌شود پرهیز نماییم. بن بست‌هایی که به ما درک نادرست از شرایط و اوضاع جاری در ایران دست می‌دهد؛ درکی نادرست با طرح این پرسش که آیا امپریالیست‌ها از آن نفع خواهند برد یا خیر؟ بلکه باید با دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی یعنی «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه» و شعار «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن» به پیش رویم زیرا اکثریت قاطع شرکت‌کنندگان در خیزش، هم با رژیم فاشیستی مخالفاند و هم با مداخله امپریالیستی و عوامل نفوذی شان.

این خیزش‌ها را باید در تداوم قیام‌های پیشین مردم، از جمله جنبش «زن، زندگی، آزادی»، و در بستر بحران عمیق اقتصادی، فروپاشی معیشتی، تورم افسارگسیخته و بن بست کامل سیاسی رژیم تئوکراتیک حاکم تحلیل کرد. حضور گسترده جوانان، زنان، کارگران، بیکاران و توده‌های زحمتکش، و نیز نقش پیشرو ملیت‌های تحت ستم، گواه روشن ماهیت مردمی، عادلانه و برحق این خیزش است.

ما قاطعانه همه رویکردهایی را که می‌کوشند با طرح پرسش انحرافی «سود و زیان امپریالیسم» از حمایت این خیزش فاصله بگیرند یا آن را بی‌اعتبار کنند، رد می‌کنیم. پیوند زدن

تحولات جاری در ایران که با اعتراض کسبه کاران بازار بزرگ تهران به بحران اقتصادی به تاریخ ۷ جدی ۱۴۰۴ (۲۸ دسامبر ۲۰۲۶) آغاز گردید، و به تعقیب با طیف وسیع از زحمتکشان ایران و اعتراضات دوامدار مردم علیه رژیم سرکوب و کشتار آخندها همراه شد و دامنه آن به حدی رسید که این حکومت کشتار و سرکوب آخندی را به لبه سقوط نزدیک ساخت؛ با دخالت امپریالیسم امریکا و سگ‌هار منطقه اش (اسرائیل) همراه گردید که با فرستادن عوامل نفوذی شان مسیر این خیزش‌های مردمی را منحرف ساختند و ایران را عملاً و بطور آشکار میدان رقابت‌های کشورهای امپریالیستی همچون امریکا و روسیه و سوسیال امپریالیسم چین قرار داده است.

این اعتراضات که تا کنون ادامه دارد با موج وسیعی از کشتارها، زخمی‌ها، دستگیری‌ها همراه بوده و دلیل آن نقش کم‌رنگ روشنفکران انقلابی ایران درین خیزش‌هاست؛ به همین خاطر رژیم آخندی ایران توانسته است به سرکوب و کشتار ادامه دهد و با قطع اینترنت و خط مستقیم تلفن در آن کشور از انعکاس جنایات شان به شکل تاکتیکی در سطح جهانی تا حدودی جلوگیری به عمل آورد. آنها میخواهند تا با این ترفندها چند صبائی موقتا به زندگی نکبت بار خویش همچنان ادامه دهند. سطح کشتار و جنایات محدود نمانده و رقابت‌های تنگاتنگ تبانی و تضاد ذات البینی امپریالیستی در سطح نظام چند قطبی جهان نهایتاً نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد را به تاریخ ۱۶ جنوری ۲۰۲۶ (۲۶ جدی ۱۴۰۴) در پی داشته است.

تعمیق و گسترش روزافزون و تداوم اعتراضات ایران بار دیگر نشان داد که تضاد عمده جامعه، تضاد میان توده‌های تحت ستم و رژیم ارتجاعی، سرکوبگر و فاشیستی حاکم ایران است. اعتراضات و خیزش‌هایی که در ماه‌های اخیر و به‌ویژه در هفته‌های گذشته در شهرهای مختلف ایران گسترش یافته‌اند، ادامه منطقی و تاریخی مبارزات مردم ایران علیه فقر، استثمار، سرکوب سیاسی، ستم ملیتی و جنسیتی و انکار ابتدایی‌ترین حقوق انسانی‌اند.

ما بار دیگر تأکید می‌کنیم: حمایت از خیزش مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی و فاشیستی و نکوهش عوامل رژیم و نکوهش نقش امپریالیست‌ها و مزدوران‌شان در به انحراف کشاندن این اعتراضات؛ یک وظیفه‌ی انترناسیونالیستی است.

ما همه‌ی مواضعی را که به بهانه‌های مختلف در برابر این خیزش می‌ایستند یا از آن فاصله می‌گیرند، مردود می‌دانیم و همبستگی خود را با مبارزات مردم ایران، در هر کجا که باشند، اعلام می‌کنیم.

به گفته‌ی صدر مائوتسه دون: «مردم، و فقط مردم، نیروی محرک تاریخ هستند.» بدین اساس نیروهای انقلابی باید با توده‌های بپا خاسته ایران در آمیزند و آنرا سمت و سو دهند؛ زیرا انقلاب دموکراتیک نوین فقط از طریق مبارزات مسلحانه و محاصره شهرها از طریق دهات ممکن است.

انقلابیون ایران باید به فکر ایجاد پایگاه‌های انقلابی در روستاها و کوه‌ها باشند، نه تمرکز بر قیام‌های شهری. قیام‌های شهری باید توسط نیروهای مسلح انقلابی از پایگاه‌های روستایی حمایت گردد و این یک اصل مائوتیستی برای درهم کوبیدن نظام ارتجاعی حاکم ایران است. به قول صدر مائوتسه دون: «دشمن خسته را دنبال کنید» این وظیفه انقلابیون ایران است که نگذارند شعله برافروخته توسط توده‌ها خاموش گردد.

خلق‌ها در سراسر جهان به پا می‌خیزند و ما باید آماده باشیم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان

۲۶ جدی ۱۴۰۴ (۱۶ جنوری ۲۰۲۶)

www.cmpa.io

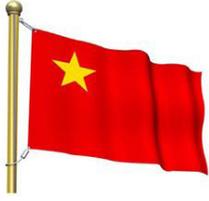
sholajawid@cmpa.io || Sholajawid2@hotmail.com

مبارزه‌ی توده‌ها به توطئه‌های خارجی، بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص، چیزی جز توجیه عملی سرکوب و ایستادن در کنار وضع موجود نیست. این که قدرت‌های امپریالیستی می‌کوشند از هر بحرانی به نفع خود بهره‌برداری کنند، یک واقعیت شناخته‌شده عینی است؛ اما این واقعیت هرگز مشروعیت قیام توده‌ها علیه ستم و استبداد را نفی نمی‌کند.

بدون تردید، جریان‌های ارتجاعی رقیب، از جمله سلطنت‌طلبان و نیروهای وابسته به امپریالیسم، تلاش خواهند کرد خیزش مردم را مصادره یا منحرف کنند. خطر انحراف، به‌ویژه در شرایط فقدان یک حزب کمونیستی انقلابی (م ل م) رهبری‌کننده، واقعی در ایران است. با این حال، پاسخ به این خطر، کناره‌گیری از مبارزه یا اتخاذ موضع خنثی، نیست، بلکه حضور فعال، روشننگری ایدئولوژیک و مبارزه‌ی سیاسی در دل این خیزش توده‌ای است.

وظیفه‌ی مائوتیست‌ها و انقلابیون پرولتری، دفاع بی‌قیدوشرط از مبارزات توده‌های تحت ستم، افشای هم‌زمان رژیم ارتجاعی حاکم و طرح‌های امپریالیستی و عوامل نفوذی‌شان، و تلاش برای ارتقای سطح آگاهی، سازمان‌یابی و جهت‌گیری انقلابی جنبش است. تضاد اصلی در ایران امروز، تضاد میان مردم و رژیم حاکم است؛ فراموش کردن یا مخدوش کردن این حقیقت، به معنای گم کردن قطب‌نما در بحبوحه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است.

تحولات ایران بخشی از موج گسترده‌تر ناآرامی‌ها و خیزش‌های مردمی در سراسر جهان است. نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی در بحران ساختاری عمیقی فرو رفته و جهان در آستانه‌ی تشدید رقابت‌ها و جنگ‌های امپریالیستی قرار دارد. هزینه‌های نظامی، فقر، نابرابری و سرکوب در حال افزایش است و توده‌های مردم در کشورهای مختلف آسیا - آفریقا - آمریکای لاتین - ایالات متحده آمریکا - استرالیا ناگزیر به مقاومت و شورش روی می‌آورند و پیوستن، آگاهی دادن و دامن زدن هرچه بیشتر به این اعتراضات در سراسر کشورها یکی از وظایف تخطی‌ناپذیر جنبش بین‌المللی کمونیستی و یک اصل انترناسیونالیسم پرولتری است که ما را وادار می‌سازد از اوضاع و شرایط جاری به نفع پیشبرد مبارزات جنبش بین‌المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی) در بحران عمیق تضادهای ذات‌البینی نظام چند قطبی جهان، آنرا دامن زده و هدایت نماییم.



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



توپخانه سنگین امپریالیزم را درهم بشکنیم !

وزوئلا و وظیفه انترناسیونالیستی

سیاست مداخله گرانه آنان است؛ با تکیه بر پیشینه تاریخی در می یابیم که در سال ۲۰۱۹ زمانی که رئیس پارلمان وزوئلا (خوان گوایدو) به دلیل بحران ریاست جمهوری و اعلام گسترده تقلب در انتخابات سال ۲۰۱۸، و طبق قانون اساسی آن کشور، خود را رئیس جمهور موقت اعلام کرد، امپریالیزم امریکا و پنجاه کشور طرفدارش بلافاصله او را بعنوان رئیس جمهور موقت مشروع به رسمیت شناختند و اعلام نمودند که دولت «مادورو» به دلیل اینکه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۸ خیلی از دولت های غربی را قانع نکرده و آزاد و منصفانه نبوده است مشروعیت ندارد. همین کار کافی بود که رئیس پارلمان وزوئلا علیه «مادورو» با حمایت مستقیم امپریالیزم امریکا تحریک گردد و مردم را علیه «مادورو» به جاده ها بکشاند. دولت امریکا با دیدگاه پارلمان وزوئلا که تحت کنترل مخالفان «مادورو» بود موافقت کرد که «گوایدو» باید قدرت انتقالی را به عهده بگیرد. این حمایت یک حمایت رسمی و دیپلماتیک بود و نه یک حمایت نظامی مستقیم؛ با این کار چین و روسیه به دلایل ژئوپولیتیک و اقتصادی وزوئلا در حمایت از «مادورو» به تعهدات سرمایه گذاری و همکاری های نفتی و اقتصادی خود ادامه دادند و در مقابل فشارهای سنگین واشنگتن موضع متحد اتخاذ نموده و از «حق حاکمیت ملی» وزوئلا دفاع نمودند. و «مادورو» به حمایت سوسیال امپریالیزم چین و امپریالیزم روسیه و ایران به سرکوب و کشتار دست زد و هزاران فامیل وزوئلائی را مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه نمود.

عوامل داخلی و خارجی وزوئلا بطور نمونه حمایت بخش بزرگی از ارتش و نهادهای امنیتی از «مادورو»، در اختیار داشتن بخش اعظم دولت و ساختار قضائی در دست «مادورو» و حمایت شمار زیادی از کشورها از قبیل سوسیال امپریالیزم چین، امپریالیزم روسیه، ایران، ترکیه و ... منجر گردید تا قبل از ربودن «مادورو» و همسرش در جنوری ۲۰۲۶ وی همچنان در قدرت بماند و این پشتیبانی بین المللی بخش مهمی از تثبیت قدرت «مادورو» بود و باعث شد «گوایدو» رئیس پارلمان نتواند واقعا کنترل اجرائی کشور را به دست بگیرد.

عوامل ملی و بین المللی وزوئلا کافی بود که امپریالیزم لجام گسیخته امریکا بخاطر غارت و چپاول آن کشور تمام ابزارهای فشار خود را به کارگیرد و با شعارها و بهانه های متعدد تحت

تحولات اخیر در وزوئلا، که با مداخله مستقیم و غیر مستقیم قدرت های امپریالیستی و تشدید فشارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی همراه شده است، بار دیگر ماهیت واقعی نظام سرمایه داری - امپریالیستی را عریان می سازد. آنچه امروز در این کشور جریان دارد، نه حادثه ای استثنایی و نه صرفا نتیجه ناکار آمدی یا بحران داخلی، بلکه جلوه ای مشخص از قانون عام سلطه امپریالیستی در دوران بحران عمومی سرمایه داری جهانی است.

مارکس وانگلس در مانیفست حزب کمونیست، منطق درونی این سلطه را با دقتی علمی چنین صورت بندی کردند:-

«ارزانی کالاهای پورژوازی همان توپخانه سنگینی است که با آن، همه دیوارهای چین را درهم می کوبد و سرسخت ترین دشمنی بیگانگان بربرها را به تسلیم وامی دارد. پورژوازی همه ملت ها را، اگر نخواهند به ورطه نابودی افتند، ناگزیر می سازد شیوه تولید پورژوازی را بپذیرند؛ آنان را مجبور می کند آنچه خود تمدن می نامد در میان خویش برقرار سازند، یعنی خود پورژوا شوند. به یک کلام، جهانی می آفریند به صورت و سیرت خویش.»

امپریالیزم معاصر، به مثابه بالاترین و انگلی ترین مرحله سرمایه داری، این «توپخانه سنگین» را از سطح کالایی فراتر برده و آن را با مجموعه ای از ابزارهای خشن و عریان تکمیل کرده است: تحریم های فراگیر، محاصره مالی، جنگ رسانه ای و روانی، مداخله سیاسی، و در نهایت تجاوز نظامی مستقیم!

و اما؛ منطق همان منطق تاریخی سرمایه است: یا انقیاد در برابر نظم جهانی سرمایه، یا حذف، بی ثبات سازی و ویرانی!

در این چارچوب، وزوئلا نه به دلیل «دفاع از دموکراسی»، نه به بهانه «مبارزه با مواد مخدر» و نه از سر «نگرانی های بشردوستانه»، بلکه به سبب جایگاه راهبردی خود در معادلات انرژی (۳۰۳ بیلیون بشکه نفت بالاترین سطح تولید در جهان) و جایگاه ژئوپولیتیک، و به دلیل تلاش - حتی محدود و متناقض - برای فاصله گیری از ادغام کامل در نظم امپریالیستی امریکا، هدف تهاجم قرار گرفته است.

تجاوز عریان نظامی امپریالیزم امریکا به وزوئلا ادامه

از یک سو ایستادگی قاطع در برابر تجاوز و مداخله امپریالیستی، و از سوی دیگر تأکید بر ضرورت استقلال سیاسی و طبقاتی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش.

هرگونه رویکردی که به بهانه «نقد دولت» در کنار پروژه‌های امپریالیستی قرار گیرد، یا به نام «ضدامپریالیزم» به دنباله‌روی از دولت‌های بورژوازی فروغلتد، انحرافی آشکار از موضع انقلابی پرولتاری است. رهایی واقعی خلق ونزولا نه از مسیر مداخله خارجی می‌گذرد و نه از راه بازتولید همان مناسبات سرمایه‌دارانه با چهره‌ای بومی؛ بلکه تنها از طریق مبارزه مستقل طبقاتی، سازمان‌یابی انقلابی و گسست آگاهانه از نظم امپریالیستی ممکن است.

آنچه امروز در ونزولا رخ می‌دهد، هوشداری است برای همه خلق‌های جهان. امپریالیزم می‌کوشد در شرایط تشدید بحران و رقابت‌های جهانی، بار دیگر جهان را «به صورت و سیرت خویش» بازسازی کند. اما تاریخ نشان داده است که هر جا توده‌ها آگاهانه، سازمان‌یافته و با افق انقلابی به میدان آمده‌اند، این نظم تحمیلی را به چالش کشیده‌اند.

وظیفه انترناسیونالیستی مائوئیست‌ها در این شرایط روشن است:

افشای بی‌امان امپریالیزم، ایستادگی در کنار خلق‌های تحت ستم، و تجهیز تئوریک و سیاسی نیروهای انقلابی برای نبردی طولانی، پیچیده و اجتناب‌ناپذیر. این، تنها پاسخ شایسته به «توپخانه سنگین» سرمایه است.

زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی خلق‌ها!

مرگ بر امپریالیزم!

خلق‌ها، و نه امپریالیست‌ها، آینده را رقم

خواهند زد!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۸ جدی ۱۴۰۴ (۱۸ جنوری ۲۰۲۶)

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

عناوین «مبارزه با قاچاق مواد مخدر» که نمونه بارز آن را در حمله به قایق‌های مظنون به حمل مواد مخدر در دریای کارائیب بخشی ازین مبارزه را توجیه کرده است و یا شعار «دفاع از دموکراسی و انتخابات مشروع»، «مقابله با تروریسم و گروه‌های جنائی»، «امنیت ملی و منطقه‌ای»، «کنترل منابع انرژی»، «سیادت بر ونزولا بخاطر رفاه اجتماعی مردم آن» و «نجات مردم ونزولا از چنگال دیکتاتوری» تجاوز عریان خود را به افکار عمومی جهانی تحمیل نماید؛ در حالی که همین قدرت، همراه با ناتو و متحدان غربی‌اش، بی‌وقفه از ارتجاعی‌ترین و جنایت‌کارترین نیروهای جهان حمایت می‌کند. پشتیبانی همه‌جانبه از رژیم صهیونیستی و شخص نتانیاهو—که دستش به خون ده‌ها هزار کودک، زن و مرد فلسطینی در غزه آلوده است—حمایت از نیروهای ارتجاعی و مزدور در سوریه، و سازش و همکاری عملی با رژیم قرون وسطی امارت اسلامی طالبان در افغانستان، تنها نمونه‌هایی روشن از این ریاکاری ساختاری‌اند. برای امپریالیزم، «حقوق بشر» نه اصل، بلکه ابزار است؛ ابزاری برای مشروع‌سازی تجاوز، سلطه و غارت.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دستگیری و ربودن رهبران سیاسی کشورهای تحت سلطه و ملت‌های تحت ستم، پدیده‌ای استثنایی یا تصادفی نیست، بلکه بخشی پایدار از کارنامه ددمنشانه و سبعمانه امپریالیزم‌ها و لجام‌گسیخته است. از دستگیری صدام حسین پس از اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳، تاربايش و محاکمه رئیس‌جمهور هندوراس در دادگاه‌های فدرال ایالات متحده، و نیز دستگیری مانوئل نوربگا، رهبر نظامی پاناما، در پی تجاوز نظامی سال ۱۹۸۹—همه نمونه‌هایی روشن از شکستن آگاهانه مرزهای بین‌المللی، نقض حاکمیت ملی کشورها و بی‌اعتنایی کامل امپریالیزم به همان «قوانین» و «نهادهای بین‌المللی»‌اند که خود مدعی پاسداری از آن‌هاست. این اقدامات نه از موضع عدالت، بلکه از منطق قدرت عریان سرچشمه می‌گیرند: هر جا که منافع هژمونیک امپریالیزم اقتضا کند، قانون، مرز، حاکمیت و حتی متحدان دیروز، همگی به‌سادگی قربانی می‌شوند. از منظر مائوئیستی، این رفتارها بیانگر مرحله‌ای از تشدید تضادهای درونی امپریالیزم‌اند؛ مرحله‌ای که در آن، در شرایط بحران ساختاری و رقابت فزاینده ذات‌البینی، قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ موقعیت هژمونیک خود، ناگزیر به توسل هرچه عریان‌تر به زور، تجاوز و قانون‌شکنی در مقیاس جهانی می‌شوند.

از منظر مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی، مسئله اصلی در ونزولا، همچون بسیاری از کشورهای تحت سلطه، تضاد میان خلق و امپریالیزم است. این تضاد، تضاد مسلط دوران ماست. با این حال، تشخیص این واقعیت به‌هیچ‌وجه به معنای چشم‌پوشی از تضادهای طبقاتی درون جامعه ونزولا یا دفاع بی‌قیدوشرط از دولت‌های بورژوازی نیست. برعکس، وظیفه انترناسیونالیستی تمامی کمونیست‌های (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) تشخیص دیالکتیکی هم‌زمان این سطوح از تضاد است:

سند ذیل به تاریخ ۲۷ عقرب ۱۴۰۳ خورشیدی تدوین گردید، متأسفانه نظر به مشکلات تخنیکی، در وقت معینه نشر نگردید، در حالی که زمان آن گذشته، نظر به دلیل تئوریک آن در شماره ۲۶ شعله جاوید منتشر می‌گردد.

هیأت تحریر شعله جاوید

خاورمیانه در شعله‌های آتش جنگ



افزافه گردید به همان اندازه وابستگی ایران به روسیه و چین بیشتر گردید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در کنگره دوم حزب جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیسم امریکا را چنین توضیح داد:

« جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی که استقلال افغانستان و حاکمیت ملی مردمان آن را پامال نمود، نشانه روشنی از دشمنی خونین امپریالیست‌های امریکایی علیه خلق‌ها و ملل تحت ستم افغانستان و جهان و تلاش امپریالیست‌های امریکایی برای تحمیل سرکردگی جهانی‌اش به عنوان یگانه ابر قدرت امپریالیستی و مدعی شکل‌دهندگی اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان بوده و هست.

این جنگ، به عنوان بخشی از استراتژی نظامی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان برای برقراری "نظم نوین جهانی" امپریالیستی و حلقه‌ای از یک سلسله جنگ‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان در ناتو، بعد از فروپاشی بلوک وارسا و متلاشی شدن شوروی سوسیال امپریالیستی، به راه افتاده و ادامه یافته است. این سلسله جنگ‌های امپریالیستی که از جنگ اول خلیج یعنی حمله بر نیروهای عراقی و اشغال کویت شروع گردید و با محاصره هوایی، تحریم تسلیحاتی و تحریم اقتصادی تقریباً ده ساله عراق و بمباران خونین، وسیع و طولانی صربستان ادامه یافت، با حمله بر افغانستان و اشغال آن تحت نام "جنگ علیه تروریسم" و تجاوز بر عراق و اشغال آن تحت عنوان "جنگ پیش‌گیرانه" و سپس مداخلات نظامی در لیبیا، سوریه و یمن، تهدیدات پیهم علیه ایران و کوریای شمالی و مداخلات نظامی متحدین اروپایی امریکا در چندین کشور افریقایی تحت نام "جنگ به خاطر تغییر رژیم" یا "جنگ به خاطر دفاع از رژیم"، به صورت وسیع‌تر ادامه یافته است. »

(گزارش سیاسی به کنگره دوم)

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ خورشیدی ضربه سختی به امریکا وارد نمود. امپریالیسم امریکا مجبور گردید تا شاه را از ایران بیرون نموده و خمینی و دار و دسته‌اش را به قدرت برساند. به قدرت رساندن خمینی این ضربه را ملایم‌تر نمود. بعد از قدرت گرفتن خمینی کشورهای غربی تحت رهبری امریکا رژیم ایران را مهار نمودند و نگذاشتند که به دامن سوسیال امپریالیسم روسیه بیفتند، آن‌ها به خمینی و دار و دسته‌اش کمک نمودند تا انقلابیون را سرکوب نموده و ده‌ها هزار تن از انقلابیون را سر به نیست نماید.

بعد از فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم امریکا به عنوان یگانه ابر قدرت جهان حکومت بلامنازع صدساله‌اش را اعلان نمود. امریکا خواهان تطبیق نظم نوین جهانی خویش در جهان گردید، دیگر نمی‌توانست بر تقسیمات کهن جهانی اتکاء نماید. لذا دست به لشکر کشی در سطح جهان و به خصوص خاورمیانه زد. دیگر برای امریکا رژیم جمهوری اسلامی در چارچوب اوضاع قبلی‌اش قابل قبول نبود. امریکا در تلاش این بود که در سوریه و ایران نیز تغییراتی مانند افغانستان و عراق به وجود آورد تا گوش به فرمانش باشند تا آزادی عمل لازم برای دست‌یابی‌اش را در منطقه ایجاد نماید. امریکا خواهان این بود تا ایران مانند افغانستان برایش اجازه دهد تا پایگاه‌های نظامی داشته و نیروهای نظامی‌اش در آن مستقر گردد.

امپریالیسم امریکا؛ بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیسم، تجاوز، غارتگری و اشغال کشورها را «حق» مسلم خود می‌دانست. روی این طرح و پلان امپریالیسم امریکا بود که در اپریل ۲۰۰۶ روزنامه واشنگتن پست و ساندی تایمز و هم چنین مجله نیویارک تایمز، هر کدام به طور جداگانه گزارش‌های را در مورد تدارک امریکا برای حمله به ایران را منتشر نمودند. همه مقامات نظامی و عالی رتبه امریکا در مصاحبه‌های شان بر این امر تأکید می‌ورزیدند. همه کشورهای امپریالیستی عضو ناتو برای حمله به ایران توسط امپریالیسم امریکا آمادگی می‌گرفتند و حتی کشورهای عربی، امریکا را برای حمله به ایران تشویق می‌نمودند. همه از یک جنگ قریب الوقوع در خاور میانه خبر می‌دادند. حتی جورج بوش ایران را تهدید نمود و گفت که «انتخاب نظامی روی میز است». اما ایران این تهدیدات را یک جنگ روانی تلقی نمود.

امپریالیسم امریکا همان طوری که بن لادن و برج‌های دوقولو را بهانه‌ای برای تجاوز و اشغال افغانستان قرار داد، به همان اندازه عراق را به خاطر داشتن «سلاح کشتار جمعی» مورد تجاوز قرارداد و اشغالش نمود. ایران نیز از جمله کشورهای بود که باید به بهانه «افزایش سلاح هسته‌ای» مورد تجاوز قرار می‌گرفت و اشغال می‌گردید. اما فشارهای بیش از حد امریکا ایران را به سمت امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین کشاند. هر قدر که این فشارها بر ایران

گرچه در داخل فلسطین احزاب و سازمان‌های برای مقاومت علیه اشغالگران اسرائیل ایجاد گردیده و به جنگ و مبارزات شان علیه اسرائیل ادامه می‌دهند؛ اما نقش مسلط و رهبری کننده در جنگ را حماس به عهده دارد.

حماس یک سازمان فوق ارتجاعی و بنیادگرای اسلامی است که امروز در مقابل اسرائیل ایستاده است. امروز اسرائیل و امپریالیزم امریکا زیر نام نابودی تروریسم؛ به نابودی خلق فلسطین کمر بسته اند.

قبل از ایجاد سازمان حماس امپریالیزم امریکا و رژیم جنایت‌کار اسرائیل به غارت و چپاول و اشغال سرزمین‌های فلسطین و هم به قتل عام مردم فلسطین پرداخته و آن‌ها را جبرا از سرزمین شان بیرون نمودند. فقط خلق فلسطین بود که در «جبهه خلق» تحت رهبری جورج حبش و «سازمان آزادی بخش فلسطین» تحت رهبری یاسر عرفات علیه اسرائیل به مقاومت برخاستند. در آن زمان امپریالیزم امریکا و اسرائیل با یک توطئه علیه مقاومت خلق فلسطین، به ایجاد سازمان حماس پرداختند. این سازمان را تجهیز نمودند؛ تا از این طریق جنبش مقاومت را در فلسطین به زانو در بیاورند، زمانی که «جبهه خلق» فروپاشید و یاسر عرفات و سازمانش در برابر امپریالیزم امریکا کرنش نمود و تسلیم شد؛ سازمان حماس توانست که رهبری مقاومت را در دست گیرد و موی بینی اسرائیل گردد.

خلق فلسطین هیچ گاه از مقاومت دست نکشید و به مقاومت خود ادامه داد. حماس در هفتم اکتوبر ۲۰۲۳ بالای نیروهای اشغالگر اسرائیل حمله نمود که در حدود ۱۲۰۰ تن اسرائیلی کشته شدند و ۱۲۰ نفر را حماس گروگان گرفت. این حمله حماس بهانه شد برای تجاوز و اشغال‌گری بیشتر اسرائیل. از آن زمان تا کنون بیش از یک سال گذشته است. در این مدت بیش از ۴۳۰۰۰ فلسطینی قتل عام گردیده و بیش از صد هزار زخمی بر جا گذاشته و صدها هزار بی خانه و کاشانه گردید. امپریالیزم امریکا در این جنایات ضد بشری اسرائیل شریک است.

امپریالیزم امریکا نه تنها به تنش زدایی در منطقه نپرداخت، بل که برای توسعه بیشتر «نظم نوین جهانی» و تقسیم مجدد جهان تنش را در منطقه دامن زده است. امپریالیست‌های آمریکایی به طور غیرمشرط از سگ نگهبان خود (اسرائیل) در خاورمیانه حمایت می‌کنند. وزیر جنگ امریکا رک و صریح چنین بیان نمود: «ما در خاورمیانه آماده مشارکت در دفاع از اسرائیل هستیم» این صحبت وزیر جنگ امریکا به این معنا است که امریکا تلاش می‌نماید با راه انداختن جنگ نیابتی توسط اسرائیل نه تنها خلق فلسطین را اسیر نماید، بل که تلاش دارد تا دولت‌هایی که در خاورمیانه تابع و گوش به فرمان نیستند یا از میان بردارد و یا تابع و گوش به فرمان سازد.

بمباردمان یمن و منهدم نمودن پنج انبار زیر زمینی آن از جانب امپریالیزم امریکا بیان‌گر تشدید تنش‌ها در خاورمیانه است. امپریالیزم امریکا با حمایت مستقیم از اسرائیل و تشدید جنگ در خاورمیانه در حقیقت به رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه کمک

امپریالیزم امریکا در اشغال سوریه به بن بست خورد و روسیه امپریالیستی در مقابلش سر بلند نمود و طرحات اشغالگرانه‌اش را به کندی مواجه ساخت. ایران برای دفاع از رژیم سوریه در کنار امپریالیزم روسیه ایستاد. در چنین شرایطی بود که امپریالیزم امریکا از حمله نظامی به ایران منصرف گردید و به راه‌های دیپلوماتیک متکی گردید. او خواست تا ایران را از راه‌های دیپلوماتیک تابع سیاست خود بسازد که موفق به این کار هم نگردید و ایران ترجیح داد که در کنار روسیه و چین باقی بماند. رژیم آخندی ایران از یک سو در پهلوی امپریالیزم روسیه در سوریه ایستاد و برای خنثی نمودن پلان‌های اشغال‌گرانه امریکا و متحدینش تلاش نمود، و از سوی دیگر به قدرت رسیدن حوثی‌ها در یمن و ارتباط شان با جمهوری اسلامی ایران و هم چنین تمایلات رژیم دست‌نشانده عراق به ایران؛ به نگرانی امپریالیزم امریکا افزود. جنگ اوکراین و روسیه و حمایت ایران از روسیه و ارسال پهباد و موشک به روسیه این نگرانی را بیش از پیش افزایش داد. در چنین حالتی امپریالیزم امریکا جنگ نیابتی را توسط اسرائیل در منطقه دامن زد.

باید این نکته را اضافه نمود که اسرائیل از همان زمان تشکیل‌اش با ترور و جنگ علیه بومیان فلسطین و دزدیدن سرزمین آنان تاسیس شد؛ و یک دولت اشغالگر است. این رژیم از بطن نسل‌کشی مردم فلسطین (۱۴ می ۱۹۴۸) سر بلند نمود و در طول دوران حیات ننگین ۷۸ سال‌اش به پاک‌سازی قومی در فلسطین پرداخته است و هنوز هم این جنایت را ادامه می‌دهد.

امپریالیزم امریکا بعد از جنگ دوم جهانی دولت اسرائیل را در خاورمیانه ایجاد نمود و وظایف امنیتی خاور میانه را به او سپرد. از همان زمان تا کنون مردم فلسطین مورد سرکوب وحشیانه قرار دارند و امپریالیزم امریکا علنا از رژیم صیہونیستی جنایت‌کار اسرائیل حمایت نموده و می‌نماید. در طول دوران اشغال فلسطین، هدف امپریالیزم امریکا و رژیم جنایت‌پیشه اسرائیل این بوده تا خلق فلسطین را نابود کنند که دیگر آن‌ها را یارای مقاومت در برابر شان نباشد. روی این منظور ارتش اسرائیل از هیچ جنایتی در مقابل خلق فلسطین فروگذار نکرده و به نسل‌کشی در فلسطین ادامه داده است. آن‌ها ملکیت فلسطینی‌ها را غصب نموده و به شهرک‌سازی غیر قانونی یهودی‌نشین ادامه داده اند. حتی برای فلسطینی‌ها اجازه ساختن خانه را نمی‌دهد و اگر کدام فلسطینی اقدام به این کار کند علاوه بر گرفتن جریمه‌های سنگین از ایشان؛ خانه‌های شان را نیز ویران می‌کند.

« صیہونیست‌ها بیش از یک میلیون فلسطینی را در مین بمباران‌ها، کشتارها و تهاجم‌ها به سمت جنوب غزه مجبور به جابه‌جایی کرده‌اند. بدون شک، نسل‌کشی صیہونیست‌ها در مال اجرای عملیاتی برای اشغال جنوب نوار غزه است. صیہونیست‌ها می‌فاهند مردم فلسطین را نابود کنند، بر سرزمین و منابع آن‌ها تسلط یابند و سعی می‌کنند فلسطینی‌ها را به صمرای «سینا» در مصر منتقل کنند، که طرمی قدیمی برای جابه‌جایی اجباری است که راه را برای اشغال کامل کل سرزمین فلسطین هموار می‌کند.» (اعلامیه مشترک احزاب و سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در حمایت از فلسطین - هفتم اکتوبر ۲۰۲۴ میلادی)

می‌کند. ما بارها گفتیم که سیاست خارجی آمریکا در پی مهار نمودن بنیادگرایی و تروریسم نیست؛ بل که مطلب کاملاً بر عکس می‌باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی آمریکا عبارتست از حفظ تروریسم بین‌المللی؛ نه مبارزه علیه آن. هدف آمریکا از رشد بنیادگرایی این است تا از این طریق مانع رشد جنبش‌های ملی و آزادی‌بخش علیه منافع آمریکا در منطقه گردد. امپریالیسم به خوبی می‌داند که سازمان‌های بنیادگرایی دینی در کوتاه مدت اختلافات اجتماعی و قومی را به شدیدترین وجهی دامن می‌زنند و جلو سازمان‌دهی نیروهای انقلابی و مائوئیست را سد می‌کند. امپریالیسم تا کنون به این کار موفق بوده است؛ اما این موفقیت مؤقتی است. دیر یا زود خلق‌های زحمت‌کش منطقه به بازی‌های پشت پرده آمریکا پی خواهند برد و از درون این مبارزات جنبش‌های آزادی‌بخش ملی تحت رهبری احزاب پیش‌آهنگ طبقه کارگر سر بیرون خواهند آورد.

جو بایدن صراحتاً بیان نموده بود که «ما سلاح‌های بسیاری به اسرائیل خواهیم داد». بعد از این بیانات علاوه بر تسلیح و تجهیز نمودن اسرائیل، آمریکا سامانه ضد موشکی را به اسرائیل اعطا نمود. این یکی از سامانه‌های مهم دفاعی آمریکا است که به اسرائیل فرستاده شده است. همان زمان ما گفتیم که ارسال این سامانه به این معنا است که حمله اسرائیل به ایران گسترده خواهد بود. چنانچه در صبحگاه شنبه مورخ ۵ عقرب ۱۴۰۳ خورشیدی مطابق به ۲۶ اکتبر ۲۰۲۴ میلادی ۱۴۰ جنگنده اسرائیلی در سه موج بالای ایران حمله نمودند، جنگنده‌های اسرائیلی اهداف نظامی متعددی را مورد حمله قرار داد. سخنگوی ارتش اسرائیل می‌گوید که ۱۰ الی ۲۰ نقطه نظامی را مورد حمله قرار گرفته و در این حمله به همه اهداف مورد نظر خود رسیده ایم و همه هواپیماها به سلامت برگشتند. اسرائیل مدعی است که ما تاسیسات پدافند هوایی و زیر ساخت‌های تولید موشکی و پهبادها در ایران را با موفقیت مورد هدف قرار داده ایم و تاسیسات تولیدات موشک و موشک‌ها و قابلیت‌های ایران را نابود کرده ایم. اما پدافند ایران مدعی است که حملات اسرائیل را دفع نموده و حملات اسرائیل خسارات ناچیزی را بر جای گذاشته است. ایران مدعی است که در این حمله دو نظامی کشته شده و خسارات «محدودی» به بعضی اهداف وارد آمده است. اما ارتش اسرائیل از کشته شدن ده نظامی و خسارات سنگین حرف می‌زنند و رسانه‌ها تعداد کشته شده‌گان را ۴ نظامی و ۳۴ زخمی ذکر نموده و از خسارات وارد آمده چیزی بیان نکرده‌اند. افغانستان انترنشنل نیز از قول اسرائیل بیان نمود که زیر ساخت موشک‌های بالیستیک ایران ویران گردیده است.

شماری از کشورها به شمول عربستان سعودی، پاکستان، افغانستان، قطر، مالیزی و چند کشور مسلمان حمله اسرائیل به ایران را محکوم نمودند. حتی حامد کرزی و عبدالله عبدالله نیز حمله اسرائیل را محکوم نمودند و کرزی آن را نقض قوانین بین‌المللی خواند.

اسرائیل همزمان با حمله به ایران به سوریه نیز حمله نموده است. این حملات سببانه و دامنشانه اسرائیل به ایران و کشورهای خاورمیانه به معنای اعلان جنگ همه جانبه علیه کشورهای خاورمیانه است.

امپریالیسم آمریکا و بریتانیا حمله اسرائیل به ایران و سوریه را تأیید نموده و تأکید می‌نمایند که این حمله «حق مشروع» اسرائیل است و از ایران می‌خواهند که بر حملات اسرائیل واکنش نشان ندهد. بلی چنین است؛ امپریالیسم جنایت کار کشتن خلق جهان و اشغال سرزمین‌های شان را «حق مشروع» خود می‌داند. همان طوری که اشغال عراق، افغانستان و تجاوز به سوریه و لیبی را «حق مشروع» خود قلم‌داد نمودند. امروز هم جنگ نیابتی که در خاورمیانه توسط سگ نگهبان خود راه اندازی نموده «حق مشروع» وی قلم‌داد می‌کند. دفاع از سرزمین خلق فلسطین و لبنان «حق مشروع» نیست، بل که «تروریسم» محسوب می‌گردد! اما قتل عام خلق فلسطین و لبنان و آواره شدن صدها هزار فلسطینی و لبنانی و هم چنین حمله به ایران، سوریه و یمن «حق مشروع» است؟ تأکید امپریالیسم آمریکا و پیر کهن استعمار (بریتانیا) بر این که در مقابل حملات اسرائیل واکنش نشان ندهند و آن را «حق مشروع» بدانند به این معنا است که این کشورهای باید تابع سیاست خارجی آمریکا و متحدینش بوده و گوش به فرمان باشند.

امپریالیسم آمریکا بعد از حمله اسرائیل به ایران اعلان نموده که آمریکا در این حمله دخالتی نداشته است. از یک طرف آمریکا مدعی است که اسرائیل برای حمله به ایران با او مشوره نموده است و از سوی دیگر آمریکا قبل از حمله اسرائیل به ایران، یکی از سامانه‌های مهم دفاعی خود را به ارتش جنایت کار اسرائیل می‌دهد و همراه آن صدها نظامی برای آموزش اسرائیلی‌ها روان می‌کند. این حمایت بی دریغ و مشوره دادن در جنگ علیه کشورهای خاورمیانه به معنای شرکت مستقیم آمریکا در جنگ است. بیان این مطلب از طرف امپریالیسم آمریکا به خاطر پوشیدن مفهوم حقیقی جنگ از مردم آمریکا است. همان طوری که بعد از ۱۱ سپتامبر به برج‌های دو قلو به طور کلی امپریالیسم آمریکا آن چه را از دید مردم آمریکا پنهان نمود این واقعیت بود که امپریالیسم آمریکا علیه «تروریسم» و بنیادگرایی مبارزه نمی‌کند؛ بلکه جنگی که راه انداخته برای سلطه هژمونی‌اش در منطقه است. به همان قسم امروز هم با بیان این که ما در جنگ دخالتی نداریم در حقیقت می‌خواهد که ماهیت حقیقی جنگ که همانا برای سلطه هژمونی امپریالیسم آمریکا در منطقه راه اندازی شده از دیده مردم جهان و به خصوص مردم آمریکا پنهان نماید.

امروز ماهیت حقیقی امپریالیسم آمریکا و متحدینش به خوبی آشکار گردیده و به خصوص این ماهیت در عراق و افغانستان به طور همه جانبه افشا گردیده است که امپریالیسم نه به دنبال مبارزه علیه «تروریسم» و نه هم بنیادگرایی دینی، بل که اهدافش بر عکس می‌باشد.

وقتی که امپریالیسم آمریکا برای آموزش اسرائیلی‌ها صد نفر نظامی کار کشته را به همراه سامانه ضد موشکی به اسرائیل روان می‌کند، به این معنا است که امپریالیسم آمریکا اصلاً در صدد شعله‌ور شدن هر چه بیشتر آتش جنگ در خاور میانه است. زمانی که سنوار در غزه کشته شد، جو بایدن صریحاً بیان نمود که «من به نتانیاهو زنگ زدم و برایش گفتم که سنوار خون‌های زیادی ریخت باید به طرف آتش برویم و گروگان‌ها را به خانه بر گردانیم.» (بی بی

سی- شش شام ۲۷ میزان ۱۴۰۳ - ۱۸ اکتبر ۲۰۲۴)

تلاش آمریکا در خاورمیانه نه برای ایجاد صلح؛ بلکه برای تجدید تقسیم مجدد این منطقه است. امپریالیسم آمریکا با دامن زدن به شعله‌های جنگ در پی آنست که اگر نتواند رژیم آخندی ایران را ساقط سازد حداقل دست او را از خاورمیانه و به خصوص لبنان کوتاه سازد. بر همین منظور است که اسرائیل را به جنگ با لبنان نیز تشویق نمود.

جوابیدن از ریختن خون‌های زیاد توسط سنوار سخن می‌زند، اما از دولت جنایت کار اسرائیل - بنا به اعتراف خودش - که با کشتن حسن نصرالله هشتاد و پنج تن بمب آن‌هم از بمب‌های سنگر شکن استفاده نموده است که جان هزاران زن و کودک را گرفته و ده‌ها هزار مردم را آواره نموده و خانه‌های شان به تلی از خاک مبدل نموده چیزی بر زبان نمی‌آورد.

اسرائیلی‌ها صراحتاً بیان نمودند که با کشتن هاشم صافی الله جانشین حسن نصرالله ۱۶۰ تن بمب به کار برده است. آیا این بمباران بی‌رحمانه و ددمنشانه خون‌های زیادی نریخته، مناطق مسکونی را به ویرانه مبدل نموده و ده‌هزار انسان را آواره نساخته است؟ چرا امپریالیسم آمریکا از این وحشی‌گری و درنده‌خویی چیزی نمی‌گوید؟ از نظر امپریالیسم آمریکا کشتن مردم بی‌گناه و کار برد هزاران تن بمب برای قتل عام مردم بی‌گناه "حق مشروع" اسرائیل می‌باشد! اما دیگران حق ندارند که در مقابل تجاوزگری، اشغال و کشتار مردمان بی‌گناه کشورشان به مقاومت برخیزند!!

با شدت گرفتن تنش در خاورمیانه سوسیال امپریالیسم چین نیز بی‌کار ننشسته و مرکز ثقل تلاش خود را بر تنش زدایی میان ایران و عربستان سعودی نموده است. در سال ۲۰۰۶ کشورهای عربی خواهان حمله نظامی آمریکا به ایران بودند، اما آن زمان گذشته است امروز اکثر کشورهای عربی نسبت به گذشته به ایران نزدیک‌تر گردیده اند و ایران تلاش می‌نماید تا با نزدیکی به کشورهای عربی کنترل لبنان را در دست گیرد. اما در پهلوی این تلاش سوسیال امپریالیسم چین، اتحادیه اروپا با شورای هم‌کاری خلیج جلسه تشکیل دادند، و بیانیه مشترکی صادر نمودند، در این بیانیه از ایران خواستند تا از اشغال تنب بزرگ، تنب کوچک و جزیره ابوموسی دست بردارد و آن‌ها را به امارات واگذار کند.

صادر نمودن چنین بیانیه از طرف اتحادیه اروپا و شورای هم‌کاری خلیج به این معناست که امپریالیسم آمریکا و متحدینش خواهان راه اندازی یک جنگ نیابتی دیگر توسط امارات متحده عربی با ایران است. صادر نمودن این بیانیه از طرف اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج قبل از حمله اسرائیل به ایران به این معنا بود که ایران را تحت فشار قرار دهند تا در مقابل حمله اسرائیل «واکنش نشان ندهد». این بیانیه یک هوشدار به ایران بود که اگر در مقابل حمله اسرائیل واکنش نشان دهد، باید امارات متحده را نیز در مقابل خود ببیند.

واضح و مبرهن است که نگرانی واقعی آمریکا و کشورهای اروپایی از این نیست که ایران به سلاح هسته‌ی و یا چیزی شبیه آن دست می‌یابد، بل که منافع دیگری در کار است. همان طوری که در زمان اشغال عراق، کاندو لیزاریس وزیر امور خارجه آمریکا در جریان سفرش به شمال انگلستان در گفتگو با خبرنگاران با

صراحت گفت که اشغال عراق «یک اشتباه تاکتیکی بود، اما حمله به عراق به لحاظ استراتژیک درست بود، زیرا ساختن یک نظم نوین در شرق میانه با وجود صدام حسین، ممکن نبود.» (سرویس خبری جهانی برای فتح - می ۲۰۰۶)

امروز که ایران با امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین پیوند تنگاتنگ برقرار نموده از نظر امپریالیسم آمریکا با موجودیت ایران نمی‌تواند نظم نوین خود را در شرق میانه برپا نماید. بناء ایران را تهدیدی در مقابل خود در خاور میانه می‌داند. لذا جمهوری اسلامی ایران با این شکل و شمایلش مورد قبول امپریالیسم آمریکا نیست. آمریکا معتقد است تا زمانی که ایران با این شکل و شمایل وجود داشته باشد اعراب و اسرائیل به صلح دل‌خواه آمریکا نمی‌رسد. پس تلاش می‌نماید به هر شکلی که شده شکل و شمایل رژیم آخندی ایران را تغییر دهد.

طوری که دیده می‌شود آمریکا در تلاش است تا ساختار منطقه را عوض کند تا به اهداف سلطه‌گرانه جهانی خود دست یابد. روی این منظور جلسه اتحادیه اروپا و شورای هم‌کاری خلیج دایر گردید، تا در صورتی که ایران به حرف‌شان گوش ندهد و در مقابل، به حمله اسرائیل واکنش نشان دهد، جنگ نیابتی دیگری توسط امارات متحده علیه ایران به راه افتد. اتحادیه اروپا می‌خواهد که به این طریق ایران را هر چه بیشتر زیر فشار قرار دهد تا تسلیم شود و در غیر آن جنگ نیابتی را راه اندازی خواهند نمود.

بناء آن‌چه در فوق مطرح گردید بیان‌گر آن است که امپریالیسم آمریکا و متحدین ناتو اش با تشدید شعله‌های جنگ در خاور میانه متفق القول اند. امروز خلق فلسطین و خلق لبنان در شعله‌های آتش جنگ می‌سوزند و قتل عام می‌گردند، اما امپریالیسم آمریکا و متحدینش با تشدید جنگ خواهان تصرف سرزمین‌های فلسطین و لبنان اند. هر گاه آن‌ها به این اهداف شوم شان برسند یقیناً که توده‌های ستم‌کش بقیه کشورهای خاور میانه روز خوشی را نخواهند دید.

امپریالیسم آمریکا در منطقه چه اهدافی را دنبال می‌کند؟-

امروز بزرگترین تولید کنندگان نفت جهان در خاور میانه قرار دارند. یا به عبارت دیگر امروز ۷۵ فیصد نفت جهان در خاور میانه تولید می‌شود. خاورمیانه علاوه بر داشتن ذخایر بزرگ نفت، دارای بزرگترین منابع گاز نیز می‌باشد. بازار جهانی در شرایط کنونی اکثریت سوخت خود را از خاورمیانه تهیه می‌کنند. گرچه آمریکا می‌داند که چنگ انداختن به منابع طبیعی نفت در خاورمیانه دارای سودهای فوری برایش نمی‌باشد، اما او به این خاطر به منابع طبیعی نفت در خاور میانه چنگ می‌اندازد تا علیه رقبایش استفاده نماید تا به هژمونی‌اش دسترسی پیدا نماید. حتی اگر در کوتاه مدت ضرر هم کند به این کار نیاز دارد.

« یکی از ویژگی‌های امپریالیسم (قابت میان پند قدرت بزرگ در دستیابی به هژمونی است - یعنی رقابت بر سر فتح سرزمین‌ها نه صرفاً به خاطر فوهدشان بلکه برای تضعیف (رقیب و کاستن از هژمونی وی) » (لنین - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری)

علاوه بر این خاورمیانه به لحاظ جغرافیائی محل تقاطع میان سه قاره و در واقع دروازه ورود به آن هاست. منجمله دروازه ورود نظامی و ایران یکی از مهم ترین کشورهای شرق میانه است و به این دلیل در طول قرون توجه قدرت های استعماری و امپریالیستی را به خود جلب کرده است. به علاوه، بدلیل داشتن مرز طولانی مشترک با شوروی سابق نقش خاصی را برای غرب و آمریکا بازی کرده است.

هیچ شکی وجود ندارد که آمریکا برای این که بتواند سلطه هژمونی خود را در خاور میانه گسترش دهد، نیاز به اشغال و مستعمره نمودن ایران دارد. اما تجارب اشغال عراق و افغانستان نشان داد که آمریکا در وضعیتی قرار ندارد که مستقیماً بالای ایران حمله کند و آن را به مستعمره خود در بیاورد.

امپریالیزم آمریکا از لحاظ نظامی در عراق و افغانستان شکست خورد و نتوانست به آن چه دلش می خواست برسد. روی این ملحوظ افغانستان را دوباره به طالبان قرون وسطائی و زن ستیز تسلیم نمود و پشت سرشان نیز محکم ایستاده است. چنانچه تمام کشورهای غربی که به سفرای رژیم پیشین افغانستان التیما توم دادند که یا با طالبان تعامل نمایند و یا این که دروازه های سفارت خانه ها را ببندند. اما ایران از لحاظ خاک از عراق و افغانستان بزرگتر است و جمعیت آن دو برابر افغانستان و سه برابر عراق است. جغرافیای آن نیز مانند افغانستان ناهموار است؛ لذا اشغال آن برای آمریکا غیر ممکن است و اگر دست به تجاوز و اشغال بزند یقیناً که به ناکامی مواجه خواهد شد.

امپریالیزم آمریکا و متحدینش با راه اندازی جنگ های نیابتی توسط اسرائیل و احتمالاً امارات متحده علیه ایران فشار بیشتری بر ایران وارد خواهد آورد و بحران اقتصادی را نه تنها در ایران بل که در منطقه تشدید خواهد نمود. امپریالیزم آمریکا با امیدواری این که با تشدید بحران ها در داخل ایران بتواند از درون ایران شکل و شمایل رژیم را تغییر دهد، جنگ های نیابتی علیه ایران را تشدید خواهد نمود. به احتمال قوی که امپریالیزم آمریکا با تشویق اسرائیل به حملات بعدی علیه ایران، اسرائیل مراکز سیاسی و نظامی به شمول مراکز هسته ای ایران را بمباران نماید. همان طوری که قبلاً بیان نمودیم که آمریکا هیچ نگرانی از سلاح هسته ای ایران ندارد. چون خوب می داند که ایران تا هنوز قادر به تولید سلاح هسته ای نشده است. حملات نظامی اسرائیل ممکن ضربات سیاسی و نظامی بر ایران مانند غزه و لبنان وارد آورد، اما امپریالیزم آمریکا به احتمال قوی که نتواند به طور مستقیم به اهدافش در ایران و منطقه دست یابد. و این که حملات اسرائیل بالای ایران ممکن است که به سقوط رژیم کمک کند، غیر واقعی است. حملات اسرائیل به رژیم ایران که در درون به اختلافات عمیقی گرفتار اند، ممکن کمک نماید که بیشتر از قبل متحد شوند و با استفاده از ناسیونالیزم ایرانی تا حدودی پایه بگیرند.

حملات اسرائیل به ایران، ممکن که تبدیل به یک جنگ تمام عیار در منطقه گردد و شرایطی را به وجود آورد که اسرائیل با حمایت مستقیم آمریکا دیگر نتواند با آن مقابله نماید. این حملات علاوه بر این که برای آمریکا و اسرائیل دست آوردی نخواهد داشت، بل که بیش تر اعتراضات توده ای را در ابعاد جهانی دامن خواهد زد.

امپریالیزم آمریکا از اهدافی که در ایران دارد دست بردار نخواهد بود تا این که کاملاً مشخص گردد که کدام یک از قدرت های بزرگ جهانی (امپریالیزم آمریکا و متحدینش و یا امپریالیزم روسیه و متحدینش) ایران را کنترل نمایند.

امروز امپریالیزم آمریکا در جنگ نیابتی که توسط اسرائیل به راه انداخته میان تضاد گیر نموده است. از یک سو می خواهد که توسط اسرائیل به اهدافش در خاورمیانه دست یابد و از سوی دیگر اسرائیل آن قدر نیروی نظامی ندارد که در تمام این جبهات و به خصوص با ایران وارد جنگ کند. به همین علت است که اسرائیل جنایات بی شماری از قبیل تخریب عمدی مدارس، پوهنتون ها، مکاتب، معابد، خانه ها، شفاخانه ها گردیده است. اسرائیل به این جنایات هم بسنده نکرده تلاش نمود تا مردم فلسطین را از منابع آب و انرژی محروم نماید، این عمل کرد جنایت کارانه اسرائیل زندگی مردم فلسطین و لبنان را به شدت آسیب می زند و در حقیقت مرگ تدریجی برای این مردم به وجود آورده است.

امروز به خوبی این جنایت را می توان در محاصره شفاخانه ها و محاصره مناطق نزدیک به آن را دید و اثرات مخرب شدید آن را مشاهده نمود. امپریالیزم آمریکا و متحدینش به خوبی می دانند که محاصره و تخریب شفاخانه ها نقض قوانین جنگ است، اما با آن هم از این عمل جنایت کارانه اسرائیل دفاع می نمایند. باید با صراحت بگوئیم که امروز در نسل کشی مردم فلسطین و لبنان تنها اسرائیل جنایت کار محسوب نمی گردد، بل که امپریالیزم آمریکا و متحدینش نیز در این جنایت شریک اند. زیرا آمریکا و متحدینش به عنوان دستیار مسئول اسرائیل عمل می کنند.

امپریالیزم آمریکا از یک سو خلق بی گناه فلسطین و لبنان را قتل عام می کنند و از هیچ جنایت بشری علیه شان فرو گذار نمی کنند، از سوی دیگر خود را دایه مهربان تر از مادر نشان داده زیر نام "کمک های بشر دوستانه" توسط "موسسات امداد رسانی" در مناطق جنگ زده فلسطین و لبنان جای پا برای خود جستجو می کنند تا از طریق این سازمان های به اصطلاح امداد رسانی اطلاعات دقیقی به اسرائیل بدهند تا به اهداف شوم شان نایل آیند. و هم چنین تلاش دارد تا نیروهای به اصطلاح صلح سازمان ملل متحد را در مناطق فلسطین و لبنان جا به جا نماید.

امروز هم سازمان های به اصطلاح بشر دوستانه و هم نیروهای به اصطلاح صلح سازمان ملل متحد، نیروهائی اند که برای دست یافتن امپریالیزم آمریکا به اهداف شومش تلاش می ورزند. این ها زیر نام "کمک های بشردوستانه" و "تامین صلح" در مناطق جنگی ابزاری اند برای بر آوردن اهداف امپریالیزم آمریکا و متحدینش در منطقه.

«شرکت "عملی" دولت کلنتن در خط تدارک جنگ افزار شبکه اسلامی شامل بازرسی مسئولان دولت آمریکا از موشک های ارسال از ایران محسب... موسسه امداد جهان سوم، یک سازمان انسان دوستانه ساختگی مستقر در سودان... رابط اصلی در خط تدارکات سلاح برای یوسنی بوده ... گفته می شود این سازمان با عناصر ثابت شبکه ترور، مثل شیخ عمر

نقل و قول‌های فوق به خوبی بیان‌گر آنست که نیروهای کمک رسان، قبل از این‌که به فکر کمک به مردم باشند، به فکر جمع آوری اطلاعات به جنایت‌کاران می‌باشند. بدون شک زدن اهداف مشخص در غزه و لبنان بدون این نیروهای کمک رسان کار سختی بود. همین نیروها بودند که در مناطق جنگ زده وارد شدند و اطلاعات و کروکی را به دسترس اسرائیل قرار دادند. اسرائیل بدون اطلاعات چنین جاسوسانی غیر ممکن بود که بتواند افراد درجه یک حماس و حزب الله را ترور کند. گرچه رسانه‌ها؛ فرمانده سپاه پاسداران ایران را متهم به جاسوسی به اسرائیل نمودند، به طور یقین می‌توان گفت که در درون سپاه پاسداران ایران حتماً از اعضای بلند پایه‌اش در جاسوسی به اسرائیل دست داشته، اما بهترین جاسوس اسرائیل در غزه و لبنان همین "سازمان‌های بشر دوستانه" اند.

"سازمان‌های بشر دوستانه" و "نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد" طبق گفته میشل شوسو دوفسکی در «خط تدارک جنگ افزار و هزینه تروریست‌ها» و جنایت‌کاران جنگی قرار دارند.

امروز امپریالیسم آمریکا و سازمان ملل برای مسدود کردن هرگونه اقدام صلح‌آمیز در فلسطین و لبنان استفاده می‌کنند، آن‌ها در تلاش اند تا هر چه بیشتر قدرت نظامی اسرائیل را تقویت کنند و این کار را به طور مرتب انجام می‌دهند سلاح و پول و حتی نیروی نظامی به اسرائیل می‌فرستند.

در مقابل تمامی جنایات اسرائیل و حامیانش، خلق فلسطین و سازمان‌های مقاومتی آن‌ها، مقاومت‌های قهرمانانه‌ای را از خود نشان داده اند و به مبارزات همه جانبه علیه نیروهای اشغالگر و متجاوز ادامه داده و می‌دهند و به این طریق ضرباتی بر پیگر متجاوزین وارد نموده و وارد خواهند نمود. چنین مقاومتی قابل ستایش و حمایت است پرولتاریا و خلق جهان پیوسته از مبارزات برحق خلق فلسطین و لبنان دفاع نموده و تجاوز ارتش جنایت‌کار صیهونیسم را محکوم نموده اند.

کارگران و توده‌های زحمت‌کش سراسر جهان متحد

شوید و علیه امپریالیسم به مبارزه بر خیزید!

لهیب

۲۷ عقرب ۱۴۰۳ خورشیدی

۱۷ نوامبر ۲۰۲۳ میلادی

عبدالرحمان (مغز متفکر محکوم پشت پرده بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳) و اسامه بن لادن، مهاجر ثروتمند سعودی که پشتوانه مالی گروه‌های مبارز بعثت‌شماره شمرده می‌شود در تماس بوده است. (میشل شوسو دوفسکی - جنگ جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحه ۶۰ - ترجمه جمشید نوایی - تاکیدات از من است) - برای معلومات بیشتر در این زمینه به صفحات قبل و بعد همین اثر مراجعه نمائید -

«بر اساس مستندات فراوان مطبوعات مقدونیه و گفته مسئولان این کشور، دولت آمریکا و «شبکه مبارز اسلامی» در حمایت و تامین مالی آن‌ها، که در حمله‌های تروریستی در مقدونیه درگیر بود هم‌کاری تنگاتنگی داشتند. آن‌ها ارتش آزادیبخش کوزوو است. در مقابل، این ارتش و کمیسی تحت حمایت سازمان ملل نهادهای هم‌مانندی، یا فرماندهان و افراد نظامی همسان هستند. فرماندهان کمیسی با حقوق سازمان ملل در آن‌ها همراه با مجاهدین می‌جنگند.

عجیب این‌که در حالی که کمال‌اک - آن‌ها - ان‌ال‌اک مورد حمایت معنوی و مادی القاعده اسامه بن لادن بودند، از پشتیبانی ناتو ماموریت سازمان ملل متحد (UNMIK) در کوزوو هم برخوردار می‌شده اند. در واقع «شبکه مبارز اسلامی» - هم‌چنین با استفاده از آکاس‌آک پاکستان به عنوان "واسطه" سیا - کماکان جز مکمل عمل عملیاتی - نظامی پنهان واشنگتن در مقدونیه و صربستان جنوبی است.

هزینه تروریست‌های کمال‌اک - آن‌ها - از ارتش آمریکا و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و چندین سازمان اسلامی، از جمله القاعده اسامه بن لادن تأمین می‌شود. از پول مواد مخدر هم، با همدستی دولت آمریکا، در امور مالی تروریست‌ها استفاده می‌شود. سرباز گیری مجاهدین برای جنگیدن در صفوف آن‌ها در مقدونیه از مجرای گروه‌های مختلف اسلامی صورت می‌گیرد.

مشاوران نظامی آمریکا در همان نیروی شبه نظامی با مجاهدین می‌جوشند؛ مزدوران غربی از کشورهای عضو ناتو در کنار مجاهدینی می‌جنگند که از خاورمیانه و آسیای مرکزی به خدمت گرفته شده اند و رسانه‌های آمریکا هر جا که "منابع اطلاعاتی" با حامیان خود از در مخالفت در آمده اند، اسمش را گذاشته اند "انفجار!" (میشل شو سو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده ۱۱ سپتامبر - صفحات ۶۶ - ۶۷ - ترجمه جمشید نوایی - تاکیدات از من است)

این است ماهیت حقیقی "سازمان‌های بشر دوستانه"، "حقوق بشری" و "نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد" در زمان جنگ و حالت‌های اضطراری. در حقیقت ماهیت این سازمان‌ها چیزی نیست، جز وسیله ارتباط جنایات امپریالیسم با بنیاد گرایی دینی.

افغانستان پس از چهار سال حاکمیت طالبان

ش. ۵. جدی ۱۴۰۴ (۲۶ دسامبر ۲۰۲۵)

مقدمه:-

در افغانستان نیروی نظامی وجود ندارد لذا کشور از حالت مستعمراتی نجات یافته است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باورمند است که افغانستان تحت حاکمیت طالبان یک کشور مستعمره است. زیرا تا هنوز «توافقنامه استراتژیک»، «توافقنامه امنیتی» و «اعلامیه مشترک وزارت دفاع امریکا با جمهوری اسلامی افغانستان» که در زمان رژیم‌های پویشالی کرزی و غنی با امپریالیسم امریکا بسته شده، پا بر جا است. طالبان با امریکا طبق این توافقنامه‌ها وارد معامله گردیده اند.

همان زمانی که مذاکرات دوحه شروع گردید، رفیق ضیاء مقاله تحت عنوان «طالبان به امپریالیسم امریکا تسلیم شدند» در ارگان نشراتی حزب (شعله جاوید دور چهارم) منتشر نمود. در آن مقاله و مقالات بعدی به صراحت بیان گردیده که رژیم پسا توافق هر شکل و شمایل که به خود اختیار کند عبارت از رژیمی دست نشانده خواهد بود. امارت اسلامی افغانستان معترف است که فضای کشور هنوز در اشغال امریکا است. علاوه بر آن، افغانستان به مدت هشتاد سال مستعمره امپریالیسم انگلیس بود. در این مدت فقط پنج سال نیروی نظامی در افغانستان داشت و هفتاد و پنج سال دیگر کشور را توسط معاهدات ننگین با امیران دست نشانده تحت مستعمره خود نگه داشت. امروز امریکا با همان شیوه کهن کشور را تحت مستعمره خود نگه داشته است. به قدرت رساندن دوباره طالبان توسط امپریالیسم امریکا طبق همین معاملات پنهانی و پشت پرده صورت گرفته است.

۲. طالبان و مسأله قدرت سیاسی:-

طالبان با شعار «استقلال» و «پایان اشغال» قدرت سیاسی را تسلیم گردیدند، این مطلب را فقط افراد ساده لوح می‌تواند بپذیرد. زیرا تسلیم قدرت سیاسی به طالبان توسط امپریالیسم امریکا، با یک معامله سیاسی در دوحه صورت گرفته است. طالبان در مقابل رسیدن به قدرت سیاسی تمامی توافقنامه‌های که امپریالیسم امریکا با رژیم پویشالی کرزی - غنی به امضاء رسانده بود به رسمیت شناخته و تعهد سپردند که نیروهای امریکائی و متحدینش به استثنای لباس نظامی با هر لباس دیگری می‌توانند در افغانستان فعالیت نمایند. امپریالیسم امریکا نیز علاوه بر تسلیم نمودن قدرت سیاسی به طالبان، متعهد گردید که مبلغ پنج میلیارد دالری که سالانه به رژیم پویشالی غنی پرداخت می‌نمود، به طالبان پرداخت نماید. در اخیر دوره ریاست جمهوری بایدن، دولت امریکا اعلان نمود که در ظرف ۴ سال دوره حاکمیت طالبان

چهار سال پس از بازگشت طالبان به قدرت، افغانستان هم چنان در وضعیتی از بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به سر می‌برد. بسیاری از تحلیل‌های رایج، این وضعیت را یا صرفاً به «عقب‌ماندگی فرهنگی» ارجاع می‌کنند، یا آن را نتیجه «انزوای بین‌المللی طالبان» می‌دانند. اما از دید حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، چنین تحلیل‌ها سطحی بوده و قادر به توضیح ریشه‌های واقعی بحران نیستند.

این مقاله بر این بنیاد استوار است که افغانستان کماکان یک کشور مستعمره - نیمه‌فئودال است و حاکمیت طالبان نه گسستی از این ساختار، بلکه شکلی دیگر از تداوم آن است. درین مقاله کوشش به عمل آمده تا به صورت بسیار مختصر به شش شاخص ذیل در طی چهارسال دوره حاکمیت طالبان اشاره گردد؛ و سپس مطالبات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبنی بر نظام دموکراتیک نوین در سه شاخص ارائه نماید.

۱. طالبان و ماهیت جامعه مستعمره - نیمه‌فئودال افغانستان:-

درک وضعیت کنونی بدون شناخت ساختار جامعه ممکن نیست. افغانستان کنونی یک جامعه مستعمره - نیمه فئودالی است زیرا:

- از نظر اقتصادی در مدار وابستگی به نظام امپریالیستی جهانی قرار دارد؛
- از نظر اجتماعی، اسیر مناسبات نیمه‌فئودالی، قبیله‌ای و مذهبی است؛
- و از نظر سیاسی، فاقد استقلال سیاسی و حاکمیت واقعی است.

در چنین جامعه‌ای، دولت نه ابزار تحول، بلکه ابزار حفظ نظام مسلط مستعمراتی - نیمه فئودالی است.

بسیار کسانی افغانستان تحت حاکمیت طالبان را یک کشور نیمه مستعمره می‌خوانند، یا به عبارت دیگر آن‌ها باورمند به این هستند که افغانستان از لحاظ سیاسی استقلالیت خود را بدست آورده است. و استدلال شان این است که چون

این دولت:

- ایدئولوژی مذهبی را به عنوان ابزار مشروعیت خود و ابزاری برای سرکوب طبقه محروم جامعه و تحکیم سلطه طبقات ارتجاعی به کار می برد؛
- قانون را جایگزین شریعت نکرده، بلکه شریعت را جایگزین قانون ساخته است؛
- هرگونه تشکل مستقل توده‌ای، فکری و اجتماعی را سرکوب می کند.

در چنین ساختاری، دولت نه بیانگر منافع عمومی، بلکه پاسدار مناسبات کهنه است.

۴. طالبان و ستم بر زنان؛ ستون اصلی نظام مستعمراتی - نیمه فئودالی -

هرگاه تاریخ افغانستان را ورق زنیم مشاهده خواهیم نمود که پا به پای ستم طبقاتی، ستم جنسی به شدیدترین وجه از طرف سیستم مردسالار بالای زنان اعمال گردیده است. این ستم با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد. امروز زنان که نصف نفوس جامعه را احتوا می کند به شدیدترین وجه از این ستم رنج می برند، در شرایط کنونی جامعه ای را نمی توان یافت که عاری از این ستم باشد.

تضاد میان شئونیزم مردسالار و زنان و هم چنین شئونیزم ملی یکی از تضادهای مهم جامعه ما را تشکیل می دهد، لذا حل این ستم های اجتماعی را نباید مطلقاً به حل تضاد طبقاتی موکول نمود، بلکه باید در کنار تضاد طبقاتی به آن ها هم عطف توجه نمود.

زنان مبارز کشور باید این نکته را به خوبی درک کنند که اعمال ستم بر زن یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد.

زنان ستم دیده به خوبی آگاهند که در زمان اشغال کشور توسط امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا، فرهنگ فئودالی قرون وسطایی در مورد زنان اجرا و عملی می گردید، به همین ترتیب زنان ستم دیده و انقلابی کشور از تجاوزات جنسی، اختطاف زنان و دختران و قتل های ناموسی در زیر بال و پر اشغال گران و دوران رژیم دست نشانده توسط زور گویان و قلدر منشان رژیم باخبر اند، نیازی به تبصره ندارد. اما طالبان در زن ستیزی همه را پشت سر گذاشته است. طالبان، زنان افغانستان را در عقب مانده ترین و ظالمانه ترین اشکال ستم اسیر نموده اند.

با روی کار آمدن دوباره طالبان این فرهنگ به صورت غالب اجرا می گردد. ایدئولوژی قرون وسطایی حکم می کند که زنان باید تابع مردان بوده و در مقابل مردان تمکین نمایند. امروز در افغانستان همه به خوبی می دانند که تابعیت زن از مرد یک قانون به رسمیت شناخته شده مذهبی است و سخت مورد حمایت طالبان قرار

مبلغ ۲۱ میلیارد دالر به طالبان پرداخت گردیده است. زمانی که ترامپ به قدرت رسید، ایلان ماسک اعلان نمود که در مدت ۴ سال دولت بایدن مبلغ ۴۸ میلیارد دالر به طالبان پرداخت نموده است. یعنی بیش از دو برابر پولی که به رژیم پوشالی غنی پرداخت می نمود. امپریالیزم امریکا در ظرف بیست سال اشغال کشور به این نتیجه رسید که دولت دینی بیشتر می تواند منافعش را در افغانستان تأمین نماید.

«رشد بنیادگرایی در جهان به تأمین منافع امریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیزم امریکا دقیقاً می داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثال برجسته آن است. بناء امپریالیزم و در راس آن امپریالیزم امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش های آزادی بخش ملی و جنبش های کمونیستی استفاده می نماید. روی همین دلیل است که امپریالیزم امریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.» (شعله جاوید - دور پنجم - شماره هفتم - صفحه ۷)

علاوه بر افغانستان، عراق و سوریه نیز گویای این حقیقت است. امپریالیزم امریکا نه تنها که دولت تئوکرات عراق را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده، بلکه از رژیم تئوکراتیک سوریه نیز حمایت به عمل می آورد.

بناءً انتقال قدرت سیاسی از رژیم دست نشانده غنی به رژیم دست نشانده طالبان فقط از لحاظ شکلی تا حدودی تغییراتی نموده، اما از لحاظ محتوا همان شکل دست نشانده گی خود را به شکل خفیف تری حفظ نموده است.

امروز امپریالیزم امریکا به خوبی می داند که طالبان از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی دارای خط فکری پان اسلامیستی و تئوکراتیک غلیظ مذهبی اند، این امر با منافع امپریالیزم امریکا خوانایی دارد. بدین ملحوظ قدرت سیاسی را برای بار دوم به طالبان تسلیم نمود.

۳. امارت اسلامی افغانستان؛ دولتی است دست نشانده که شریعت را جایگزین قانون نموده است.

بنا به مسایلی که فوقاً تذکار آن رفت، امارت اسلام افغانستان یک رژیم کاملاً دست نشانده - نیمه فئودالی، بر بنیاد ایدئولوژی اسلامی بنیاد گرایانه می باشد.

دارد. اما طالبان به این امر هم بسنده نکردند، آن‌ها برای درهم شکستن غرور زنان مبارز، در زندان‌ها به بسیاری از زنان معترض به شکل گروهی تجاوز نمودند. و بدتر از آن اینکه یکی از طالبان علناً از این عمل شنیع طالبان به دفاع برخاسته و این عمل شنیع را ستایش نموده است و آن را حق مسلم طالبان دانسته است. همین عمل کرد زن ستیزانه طالبان باعث گردید که طالبان بیشتر از پیش به آزار و اذیت زنان بپردازند و حتی به تجاوز جنسی روی بیاورند.

« امروز در افغانستان ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی به عنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شده است و طالبان از آن حمایت به عمل می‌آورند. ایدئولوژی حاکم بر جامعه افغانستان حکم می‌نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت کنند. هر شخص می‌داند که تابعیت زن از مرد قانون به رسمیت شناخته مذهبی است.

وقتی طالبان می‌گویند ما مطابق قانون شرعیت به زنان حق می‌دهیم، دروغ نمی‌گویند، راست می‌گویند. حق قایل شدن برای زنان در چوکات قانون شرعیت همین است که طالبان عملی می‌کنند. امروز در افغانستان زنان قربانی سنت‌های فرهنگی فیودالی و همین قانون شرعی اند. سنت فیودالی با الهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می‌دارد. در فرهنگ فیودالی مسلط افغانستان زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی قرار می‌گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانوناً به ملکیت مرد در می‌آورد و آزادی‌اش را سلب می‌نماید.

همان طوری که گفتیم اعمال ستم بر زن یکی از اجزای اصلی ساختار جامعه است و در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد و وسعت عمومی به خود می‌گیرد. اشکال سه‌گانه ستم (طبقاتی، ملی و جنسیتی) با هم توأم بوده و از یکدیگر جدا نیستند. بناءً مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه طبقاتی و ملی جدایی ناپذیر بوده و بدون پیش‌برد مبارزه علیه تمامی این اشکال ستم موفقیت نهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می‌باشد.

امروز در افغانستان بیش‌تر از ۵۰ فیصد نفوس آن عملاً در چهار دیواری خانه زندانی‌اند و هیچ‌گونه نقشی در تغییرات زیربنایی و روبنایی ندارند. بناءً صحبت از پیش‌رفت و تغییر در افغانستان یک توهمی بیش نیست. بدون شرکت زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی جامعه تغییر و دگرگونی ناممکن می‌باشد، زمانی ما می‌توانیم از یک اجتماع سالم و انسانی سخن بگوییم که زنان و مردان بدون هیچ امتیاز و تبعیضی کنار هم قرار گرفته و در تغییرات آن جامعه سهمیه باشند. به هیچ‌وجه نباید از سیستم نظام طالبانی که نصف نفوس جامعه را در چهار دیواری خانه مقید نموده انتظار پیش‌رفت و ترقی جامعه را داشته باشیم. این سیستم به هیچ دردی جز نابود شدن نمی‌خورد.

در شرایط و اوضاع کنونی که بر حدت و شدت ستم بر زنان از طرف ارتجاع طالبانی بطور روز افزون افزایش به عمل آمده است تکیه روی مسئله زنان یک امر بسیار جدی در پیش‌برد مبارزه انقلابی را تشکیل می‌دهد. انقلابیون با تکیه روی مسئله زنان می‌توانند گام‌های جدی در مسیر مبارزه بخاطر سرنگونی نظام طالبانی به پیش بردارند.» (شعله جاوید - دور پنجم - شماره ۱۳ - صفحه سوم)

امروز مبلغین بورژوازی برای درهم اندیشی سیاسی اعلان می‌کنند که امریکا با بنیادگرایی مبارزه می‌کند و خواهان مهار کردن آنست. این افراد می‌خواهند تا توهم را میان زنان انقلابی و توده‌های ستم‌دیده دامن زنند. همان طوری که قبلاً بیان گردید که منافع امریکا با مهار نمودن موج بنیادگرایی خوانایی ندارد. بنابر این بدون مبارزه علیه امپریالیزم نمی‌توان با بنیادگرایی مبارزه نمود.

زنان مبارز و انقلابی افغانستان باید بدانند که ستم بر زن منشأ طبقاتی دارد. ستم طبقاتی با ستم امپریالیستی گره خورده است. بدون مبارزه علیه ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی زنان ستم‌دیده نمی‌توانند مسیر درستی را برای رهایی از ستم به پیمایند.

۵. وضعیت اقتصادی افغانستان تحت حاکمیت طالبان:-

افغانستان از لحاظ اقتصادی در یک بحران عمیقی فرو رفته است. این بحران روز به روز عمیق‌تر می‌گردد. فقر، بی‌کاری و بی‌خانمانی ابعاد گسترده‌ای را به خود گرفته است.

از زمان اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا تا کنون، برنامه جامع برای بازسازی اقتصادی برای ساختمان اقتصادی آشفته افغانستان وجود نداشته است. افغانستان به صورت عمده متکی به کمک‌های دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی مختلف بوده است و تا کنون نیز همین گونه است.

اشغالگران امپریالیست منابع مهم زیر زمینی را تا آنجایی که برایشان مقدور بود غارت نمودند. همان طوری که امروز این منابع مهم زیر زمینی توسط قلدران طالب همراه با شرکت‌های خارجی غارتگر صورت می‌گیرد. همان طوری که معادن طلا در زمان اشغالگران امپریالیست به طور خودسر توسط کشورهای خارجی مورد غارت و چپاول قرار می‌گرفت؛ امروز به همانگونه توسط طالبان و باند مافیای شرکت‌های خارجی صورت می‌گیرد. استخراج معادن کشور به این گونه هیچ منفعتی ملی را در بر ندارد. به همین علت است که مردم ولایات بدخشان، تخار دست به اعتراض زدند و حتی با نیروهای مسلح اجیر در گیر گردیدند.

تفحصاتی که اشغالگران امپریالیست در زمان اشغال مستقیم کشور از طریق هوایی نمودند، مقدار و ارزش منابع زیر زمینی افغانستان را سه تریلیون (سه هزار میلیارد) دالر تخمین زده‌اند. این تفحصات نشان می‌دهد که افغانستان از لحاظ منابع زیرزمینی

یکی از ثروت مند ترین کشورهای منطقه است، اما تولید و باز تولید از جمله عقب مانده ترین کشورهای منطقه محسوب می‌گردد. امارت اسلامی افغانستان هم نمی‌خواهد و هم نمی‌تواند که این وضعیت آشفته اقتصادی کشور را سر و سامانی بدهد. به همین علت است که هنوز هم بی‌کاری معضله اصلی اقتصادی اکثریت عظیمی از توده‌های ستم‌دیده افغانستان را تشکیل می‌دهد. بر همین اساس است که توده‌های ستم‌دیده برای دریافت لقمه نانی در بازارهای کشورهای همسایه، خلیج و سایر کشورها سرگردان اند.

هرگاه به زراعت و مالداری در افغانستان نظری بیفکنیم به خوبی دیده می‌شود که سکتور زراعت و مالداری افغانستان، غیر از بخش تولید مواد مخدر، حالت زاری دارد. اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول ۲۴ سال گذشته حتی یک کار زیر بنایی و اساسی نیز برای سکتور زراعت افغانستان انجام نداده اند. آن‌ها نه تنها که کاری در زمینه انجام نداده اند، بلکه عمداً و توسط جنگ سالاران خاین و تفرقه افکن، این منازعات را تا سطح برخوردهای مسلحانه کشاندند که در اثر آن سالانه تعداد زیادی از اهالی فقیر ده نشین و کوچی کشته شدند و در نتیجه منازعات مذکور پیچیده تر شده و حل آن‌ها مشکل تر گردیده است.

بعد از به قدرت رساندن دوباره طالبان این منازعات و حتی منازعات ملی و مذهبی بیش از پیش حدت یافته و در اقصاء نقاط کشور منجر به برخوردهای مسلحانه گردیده که تلفات جانی نیز در پی داشته است.

افغانستان یک کشور زراعتی و مالداری است تا قبل از کودتای هفت ثور از لحاظ مواد غذایی زراعتی و حیوانی حالت خود کفایی داشت و فقط در سال های خشک سالی یک مقدار غله و مواد غذایی به داخل افغانستان وارد می‌نمود. همین اکنون هم از لحاظ مواد غذایی زراعتی و هم از لحاظ مواد غذایی حیوانی تا حد زیادی به کشور وارداتی ای مبدل شده است که از لبنیات مثل قیماق و ماست و دوغ گرفته تا تخم مرغ و گوشت گاو میش و از غله جات گرفته تا حبوبات مورد احتیاج اهالی شهر نشین خود را از خارج وارد می‌سازد. تولیدات زراعتی و مالداری افغانستان به آنچنان حال زاری افتاده است که حتی بعضی از مناطق روستایی کشور ضرورت های اولیه غذایی شان مثل آرد و روغن را از شهرها تامین می‌نمایند. برعلاوه کشت برنج در کشور آنچنان محدود و کم شده است که اکنون برنج تقریباً بطور کل یک قلم غذایی وارداتی محسوب می‌گردد. این وضعیت در حالی است که افغانستان از لحاظ امکانات آبی، آب فراوانی را دارا است و دارای پنج حوزه آبریز می‌باشد که از جمله چهار حوزه آن باز است به کشورهای همسایه و پایین آب می‌ریزد. یا به عبارت دیگر ظرفیت منابع آبی افغانستان در حد متوسط سالانه ۶۶،۳۳ میلیارد متر مکعب است که از این مقدار آب سالانه در حدود ۳۶ میلیارد متر مکعب آب شیرین افغانستان به

کشورهای همسایه می‌ریزد. هرگاه رژیم های ارتجاعی حد اقل می‌توانستند برای کنترل این آب‌ها برنامه طرح ریزی کنند. نه تنها که وضعیت توده‌های ستم دیده بهتر می‌شد، بلکه نیروی کار افغانستان از سرگردانی در کشورهای منطقه نجات پیدا می‌نمود. البته باید گفت که امارت اسلامی افغانستان نه می‌خواهند و نه می‌توانند که منابع آبی افغانستان را به طور دقیق کنترل نموده و قانون عادلانه آب را در جامعه تطبیق نمایند.

توده‌های ستم‌دیده افغانستان به هیچ وجه نمی‌توانند از این وضعیت ناپهنجار نجات پیدا کنند، مگر این که کل این مناسبات (مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی) را تحت رهبری و حزب پیش‌آهنگ‌اش بر هم زنند، و انقلاب ارضی را به مرحله اجرا گذارند.

۶. تضاد اساسی افغانستان در شرایط کنونی:

تضاد اساسی جامعه تضاد میان تملک خصوصی و کار جمعی است. جامعه افغانستان به مثابه یک جامعه مستعمره - نیمه فئودال، دارای سه تضاد بزرگ است که همه ریشه در تضاد اساسی دارند. این سه تضاد بزرگ عبارتند از:

- ۱ - تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی
- ۲ - تضاد توده های مردمان کشور با طبقات حاکم فئودال و بورژوا کمپرادور
- ۳ - تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی

این تضادها هم زمان با یک دیگر تداخلات و تأثیرگذاری دارند. بناءً یک نیروی سیاسی مشخص نمی‌تواند صرفاً حامل و عامل یک تضاد یا یک جهت یک تضاد معین باشد. یک نیروی سیاسی باید تضادها را به درستی بشناسد و با دقت کامل آن‌ها را از یک دیگر تفکیک نماید. تضادهای که فوقاً بر شمرده شد همه ریشه در تضاد اساسی نظام ارتجاعی وابسته به امپریالیزم دارد. تاریخ افغانستان از سال ۱۸۳۹ م. به این سو گواه آنست کشور گاهی حالت مستعمراتی - فئودالی و گاهی حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی و گاهی حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی داشته است. از این جمله حالت مستعمراتی - فئودالی - نیمه فئودالی نقش بر جسته تری را بازی نموده است. گرچه حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی با حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی تفاوت کیفی دارد، اما از اساس با آن یکی است. حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی در واقع وضعیت تشدید یافته نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی از بابت سلطه امپریالیستی می‌باشد. تضاد اساسی در هر دو حالت یکی بوده و با هم منطبق می‌باشد. تفاوت کیفی میان این دو فقط در عمده بودن تضاد است که نیروی سیاسی باید دقیقاً آن را درک نموده و تشخیص دهد.

یک نکته قابل تذکر است که در پهلوی این سه تضاد بزرگ، دو تضاد مهم اجتماعی وجود دارد. گرچه این دو تضاد تابع تضاد عمده است و در تابعیت از تضاد عمده پیش برده می‌شود، اما باید بدان عطف توجه صورت گیرد و هرگز نباید به بعد از انقلاب ماکول

گردد. این دو تضاد عبارت است از تضاد میان طبقات حاکمه ملیت پشتون و ملیت های تحت ستم و تضاد میان شئونیزم مردسالار و زنان. این دو تضاد در پیوند با تضاد طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد، اما در عین حال مرزبندی های طبقاتی را عبور می کند و دارای قانون مندی و حرکات خاص خود نیز می باشد. اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مصوبه ۲۵ حمل سال ۱۴۰۰ خورشیدی در برنامه سیاسی حزب در این مورد صراحتاً چنین بیان نموده است:

«تضاد میان شئونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون و ملیت های تحت ستم و تضاد میان شئونیزم مرد سالار و زنان، دو تضاد اجتماعی مهم در افغانستان هستند. این تضادها که از جهات معینی مرزبندی های طبقاتی را عبور می کنند و صف بندی های ویژه اجتماعی را تشکیل می دهند، در پیوند با تضادهای طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارند و در عین حال از قانون مندی ها و محرکات خاص خود نیز برخوردار اند.

مبارزه ملیت های تحت ستم برای کسب (هایی ملی از شئونیزم ملیت حاکم و مبارزه زنان برای نجات از شئونیزم مرد سالار و حصول آزادی و برابری، نیروهای محرکه مهم انقلاب محسوب می گردند. (هایی ملی ملیت های تحت ستم از شئونیزم ملیت حاکم و نجات زنان از شئونیزم مرد سالار و حصول آزادی و برابری برای زنان فقط و فقط در پرتو انقلاب پرولتری ممکن و میسر می گردد.)» (اساسنامه حزب - صفحه ۱۹ - ۲۰)

امروز در افغانستان امارت اسلامی افغانستان به عنوان نمایندگان طبقات ارتجاعی کمپرادور و فئودال و امپریالیزم در پیوند با هم مدافعین اصلی مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی کشور اند. توده های ستم دیده بدون قطع سلطه امپریالیستی و سرنگونی طبقات ارتجاعی حاکمه (امارت اسلامی افغانستان) هرگز به آزادی نمی رسند.

قطع سلطه امپریالیستی و سرنگونی این طبقات ارتجاعی، وظایف اصلی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می گردد. انقلاب دموکراتیک نوین قبل از انقلاب سوسیالیستی در جامعه افغانستان به مرحله اجرا گذاشته می شود و انقلاب را دو مرحله ای می سازد. برای توضیح بهتر این مطلب را از قول اساسنامه حزب بیان می نمایم:

«ضرورت به سرانجام رساندن وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب در افغانستان مستعمره - نیمه فئودال یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره، مرحله انقلاب دموکراتیک نوین را قبل از برپایی و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی به وجود می آورد و انقلاب را دو مرحله یی می سازد. این دو مرحله یعنی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، اجزای بهم پیوسته یک انقلاب واحد است و توسط طبقه کارگر و ایدیولوژی کمونیستی (م ل م) از طریق حزب کمونیست (مائوئیست) هبیری می گردد.

برنامه انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه مداخل انقلاب پرولتری است. این انقلاب سلطه امپریالیزم بر کشور را قطع می کند و مناسبات نیمه فئودالی را بر محور پیشبرد انقلاب ارضی و تطبیق شعار مموری «زمین از آن کشت کار» ریشه کن می سازد و بورژوازی کمپرادور را سلب مالکیت می نماید.

انقلاب دموکراتیک نوین، استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور از سلطه امپریالیزم و حقوق دموکراتیک پایه یی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کارگران، دهقانان و توده های وسیع فلق ها را تأمین می نماید.

این انقلاب، شئونیزم ملیت حاکم را سرنگون می سازد، حق ملل در تعیین سرنوشت شان به شمول حق جدایی را به رسمیت می شناسد و در مسیر تأمین همه جانبه تساوی میان ملیت های مختلف کشور می ریزد و بدین طریق زمینه ومدت حقیقی و داوطلبانه میان ملیت های مختلف را تأمین می نماید.

این انقلاب شئونیزم مرد سالار فئودالی و مرتبط با سلطه امپریالیستی را بر می اندازد و در راه تأمین برابری میان زنان و مردان در همه عرصه ها و تمامی سطوح گام بر می دارد.» (اساسنامه حزب مصوب سومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - ۲۵ حمل ۱۴۰۰ خورشیدی - صفحات ۲۱ - ۲۲)

در شرایط کنونی اشغال کشور حالت خفیف تری نسبت به دوران رژیم پویشالی کرسی و غنی قرار دارد. امارت اسلامی افغانستان که طبق یک معامله توسط امپریالیزم امریکا به قدرت رسیده و با پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیزم قرار دارد، در این حالت تضاد عمده میان توده های خلق کشور از یک طرف و امارت اسلامی افغانستان و امپریالیزم از طرف دیگر به صورت مشخص تضاد عمده کنونی را تشکیل می دهد.

مطالبات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان :-

به بیان بهتر با تکیه بر مسائل عام مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می توان چنین صراحت داد:

تا زمانی که فئودالیزم و سلطه امپریالیستی در کشور درهم شکسته نشود، هیچ نیرویی نمی تواند جامعه را رها سازد. ما می خواهیم که کشور را که از لحاظ اقتصادی، و سیاسی و فرهنگی کاملاً وابسته و عقب نگه داشته شده است به یک کشوری مستقل و بدون سلطه امپریالیزم تبدیل نمایم. اقتصاد، سیاست و فرهنگش را از نو بسازیم. یا به عبارت دیگر ما خواستار نظام دموکراتیک

نوین هستیم. بدون تحقق اقتصاد نوین، سیاست توده‌ای و فرهنگ نوین بالنده، نه استقلال واقعی ممکن است و نه گذار پایدار به سوسیالیزم.

از این‌رو، دموکراسی نوین باید به‌عنوان یک پروژه تاریخی، بومی و آگاهانه درک شود، نه الگویی قابل تقلید مکانیکی، بر همین مبنی سه ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بالنده دموکراسی نوین که ما خواستار آن هستیم قرار ذیل بیان می‌داریم:

■ اقتصاد دموکراسی نوین:-

اقتصاد دموکراسی نوین نه سرمایه‌داری لیبرال است و نه سوسیالیزم کامل، بلکه اقتصادی ملی و مردمی انقلابی با ماهیتی ضدفئودالی و ضدوابستگی است. در این اقتصاد، مالکیت فئودالی بر زمین لغو شده و اصلاحات ارضی به نفع دهقانان انجام می‌شود. بخش‌های کلیدی اقتصاد در اختیار دولت دموکراتیک خلق قرار می‌گیرد، در حالی که اشکال محدود مالکیت خصوصی ملی و تعاونی‌ها نیز مجاز است. هدف اصلی، توسعه تولید داخلی، کاهش فقر، و ایجاد پایه‌های مادی برای گذار به سوسیالیزم است، نه انباشت سرمایه برای اقلیتی کوچک.

■ سیاست دموکراسی نوین:-

از نظر سیاسی، دموکراسی نوین شکلی از «دیکتاتوری دموکراتیک خلق» است؛ به این معنا که قدرت سیاسی در دست ائتلافی از طبقات انقلابی—کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی—قرار می‌گیرد، اما رهبری آن با طبقه کارگر و حزب پیش‌آهنگ آن قرار دارد. این نظام، دموکراسی لیبرال پارلمانی نیست، بلکه مشارکت واقعی توده‌ها را از طریق شوراها و نهادهای مردمی تضمین می‌کند. آزادی برای مردم وجود دارد، اما نیروهای فئودالی، بورژوازی کمپرادور وابسته و ضد انقلابی از قدرت سیاسی محروم می‌شوند.

■ فرهنگ دموکراسی نوین:-

فرهنگ در دموکراسی نوین نقشی تعیین‌کننده دارد. فرهنگ نوین باید توده‌ای، علمی و ضدفئودالی باشد و با خرافات، جبرگرایی و سلطه فکری سنت‌های ارتجاعی مقابله کند. آموزش انتقادی، ارتقای آگاهی اجتماعی، رهایی زنان و به‌کارگیری هنر و ادبیات در خدمت

مردم از ارکان این فرهنگ است. هدف نهایی، پرورش «انسان نوین» آگاه و مسئولیت‌پذیر است که بتواند از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی انقلاب دفاع کند.

در پایان، ما این مطالبات را نه به‌عنوان خواست یک گروه محدود، بلکه به‌مثابه آرمان مشترک همه مردم آگاه و رنج‌دیده این سرزمین مطرح می‌کنیم. راه رسیدن به جامعه‌ای آزاد، عادلانه و آباد از همراهی، آگاهی و مشارکت مردم می‌گذرد. ما باور داریم که با همبستگی توده‌ها، با اعتماد به نیروی خلاق مردم و با اراده جمعی، می‌توان آینده‌ای ساخت که در آن کرامت انسانی، عدالت اجتماعی و آزادی همگانی واقعیت زندگی روزمره باشد، نه شعاری دور دست.

این مطالبات تنها زمانی به واقعیت بدل می‌شوند که به خواست عمومی مردم تبدیل گردند. ما از همه نیروهای آگاه، عدالت‌خواه و آزادی‌طلب می‌خواهیم که در راه تحقق این خواسته‌ها، برای ساختن جامعه‌ای آزاد، مستقل و آباد، هم‌صدا و هم‌قدم شوند. آینده از آن مردمی است که برای تغییر می‌ایستند، سازمان می‌یابند و سرنوشت خود را به دست می‌گیرند.

ما به آینده‌ای باور داریم که در آن فقر، تبعیض و بی‌عدالتی جای خود را به آزادی، برابری و رفاه بدهد. این آینده تنها با مشارکت آگاهانه مردم ممکن است. از همه کسانی که دل در گرو رهایی خود و طبقه خود و آبادانی این سرزمین دارند، دعوت می‌کنیم که در تحقق این مطالبات، ما را همراهی کنند؛ چرا که تغییر، هنگامی آغاز می‌شود که مردم به نیروی خود ایمان بیاورند.

این مطالبات بیان اراده ما برای ساختن جامعه‌ای آزاد و آباد است. تحقق آن‌ها بدون همراهی مردم ممکن نیست. ما دست یاری به‌سوی همه نیروهای آگاه و عدالت‌خواه این سرزمین دراز می‌کنیم تا با هم، آینده‌ای شایسته مردم خود بسازیم.

پایان

وضعیت زنان افغانستان در چهار سال گذشته

(از ستم تحمیلی تا ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین)

است؛ زیرا او هم‌زمان بار ستم طبقاتی و جنسیتی را بر دوش می‌کشد و بنابراین ظرفیت انقلابی بالایی دارد.

از این رو، رهایی زن در افغانستان، نه از مسیر اصلاحات سطحی، نه از طریق فشارهای نمایشی بین‌المللی و نه با وعده‌های رژیم ارتجاعی امارت اسلامی ممکن است. مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم بر ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین تأکید می‌کند؛ انقلابی که وظیفه آن درهم‌شکستن هم‌زمان امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بوروکراتیک است. بدون نابودی این سه ستون، ستم بر زن تنها شکل عوض می‌کند و با چهره‌ای تازه بازمی‌گردد.

در این مسیر، خط توده‌ای نقش محوری دارد. آگاهی باید از دل تجربه زیسته زنان برآید و به سازمان‌یابی آگاهانه بدل شود. زن باید از موضوع سیاست به سوژه سیاست تبدیل گردد. سازمان‌دهی مستقل زنان، پیوند مبارزات آنان با مبارزات کارگران، دهقانان و دیگر اقشار تحت ستم، و تربیت کادرهای آگاه زن، از وظایف اساسی جنبش انقلابی کشور است.

وظیفه جنبش انقلابی کشور است تا روشن سازد که ستم تصادفی نیست، بلکه سیاستی آگاهانه برای خاموش سازی نیمی از پیکر جامعه است. مبارزه زنان، در چنین بستری، نه یک خواست اخلاقی، بلکه یک ضرورت سیاسی است؛ ضرورتی برای آگاه‌سازی، سازمان‌دهی و شکستن چرخه اطاعت تحمیلی.

در افغانستان مستعمره - نیمه فئودال کنونی، زن نه تنها از حقوق ابتدایی شهروندی محروم شده، بلکه آگاهانه از عرصه تولید، آموزش و تصمیم‌گیری اجتماعی حذف گردیده است. این حذف، صرفاً نتیجه تنگ‌نظری ایدئولوژیک نیست؛ بلکه بخشی از یک پروژه سیاسی برای تثبیت سلطه، کنترل جامعه و جلوگیری از هرگونه نیروی تغییر است. زنی که تحصیل نکند، کار نداشته باشد و در انزوای اجباری نگه داشته شود، به جامعه‌ای مطیع‌تر و فقیرتر منتهی می‌گردد؛ جامعه‌ای که توان اعتراض سازمان‌یافته را از دست می‌دهد.

در سطح اقتصادی، زن افغان به نیروی کار حذف‌شده یا بی‌مزد تبدیل شده است. فقر ساختاری، بیکاری گسترده و وابستگی اقتصادی، ابزارهایی مؤثر برای مطیع‌سازی زنان‌اند. تا زمانی که زن از استقلال اقتصادی محروم باشد، سخن گفتن از آزادی او شعاری توخالی خواهد بود. ستم جنسیتی بدون ستم اقتصادی دوام نمی‌آورد؛ همان‌گونه که استبداد سیاسی بدون خاموش‌سازی زنان، ناتمام می‌ماند.

از همین رو، مبارزه زنان در افغانستان، نمی‌تواند صرفاً به مطالبه حقوق فردی یا بازگشت به وضعیت پیشین محدود شود. این مبارزه ماهیتی سیاسی دارد و ناگزیر باید به نقد ساختارهای قدرت، افشای ریشه‌های اقتصادی ستم و پیوند با مبارزات گسترده‌تر اجتماعی گره بخورد. آگاهی‌بخشی، سازمان‌دهی و ایجاد همبستگی، عناصر اساسی این نبرد‌اند.

از منظر مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، جایگاه زنان شاخص‌های اساسی سنجش ماهیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر نظام اجتماعی محسوب می‌شود. رهایی زنان، بخش جدایی‌ناپذیر از رهایی جامعه است. جامعه‌ای که نیمی از نیروی خود را سرکوب می‌کند، محکوم به تداوم استبداد است. آزادی زنان و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، دوروند جداگانه نیستند؛ یک روند واحدند که در میدان مبارزه طبقاتی به هم گره خورده‌اند. آینده آزاد، بدون زن آزاد، ناممکن است.

ستم بر زن، پدیده‌ای تاریخی و ریشه‌دار در جوامع طبقاتی است. از زمانی که مالکیت خصوصی و تقسیم طبقاتی شکل گرفت، زن به یکی از نخستین قربانیان این نظم بدل شد. آنچه امروز در افغانستان جریان دارد، امتداد همان منطق تاریخی است؛ اما در شرایطی که فئودالیسم عقب‌مانده، سرمایه‌داری بوروکراتیک و سلطه امپریالیستی، درهم تنیده و به شکلی خشن‌تر بازتولید شده‌اند. در چنین شرایطی، ستم بر زن به ابزار مرکزی حفظ نظم ارتجاعی تبدیل می‌شود و ستمگران حاکم با حفظ چنین نظم ارتجاعی بر ستم‌دیدگان ستم روا میدارند.

از دیدگاه مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم، ستم بر زن جدایی‌ناپذیر از ستم طبقاتی است، و زنان از دو ستم رنج می‌برند، اولاً چون عضو طبقه کارگر اند و دوم چون زن هستند. زن نه تنها به‌عنوان یک جنس، بلکه به‌عنوان عضوی از طبقات تحت ستم سرکوب می‌شود. حذف زنان از آموزش، کار و مشارکت اجتماعی، بخشی از سیاست آگاهانه حاکمیت ارتجاع قرون وسطی امارت اسلامی است که برای تداوم فقر، جهل و وابستگی توده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. خانواده پدرسالار، عرف‌های قبیله‌ای و قرائت‌های ارتجاعی مذهبی، همگی به‌مثابه ابزارهای ایدئولوژیک، این ستم مادی را توجیه و بازتولید می‌کنند.

امارت اسلامی طالبان، از منظر مائوئیستی، چیزی جز دستگاه سرکوب طبقات مسلط نیست. قوانین، احکام و فرامین صادره همه و همه سیاست‌هایی است که زنان را از زندگی اجتماعی حذف می‌کنند و این سیاست ارتجاعی پان اسلامیزم تئوکراتیک غلیظ مذهبی امارتی کارکرد طبیعی چنین رژیمی است که باید جلوه‌های گوناگون آنرا افشاء ساخت و نقاب چهره‌شان را باید درید، و این وظیفه تخطی‌ناپذیر جنبش انقلابی کشور است تا ستم‌دیدگان را از ستم جاری واقف سازند. ستم جاری که به انواع و اشکال گوناگون خود را متجلی می‌سازد. این ستم جلوه مذهبی دارد، جلوه فرهنگی دارد، جلوه عنعنوی و سنتی دارد، جلوه خانوادگی دارد، جلوه قومی دارد، جلوه دولتی دارد، جلوه جهانی دارد، جلوه قانونی دارد و جلوه غیر قانونی دارد که همه و همه از ریشه گاه و سرمنشاء ستم اقتصادی سرچشمه می‌گیرند. امارت اسلامی طالبان با زندانی کردن زن در خانه، بدن او را به میدان کنترل سیاسی و نیروی او را از صحنه مبارزه حذف می‌کند. زن محروم را جامعه‌ای محروم‌تر می‌سازد؛ جامعه‌ای که توان سازمان‌یابی و مقاومتش تضعیف می‌شود. اما ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، زن را صرفاً قربانی نمی‌بیند. بلکه زن و به‌ویژه زن دهقان، زن کارگر و زن فقیر شهری، را یکی از نیروهای اصلی انقلاب می‌داند. تجربه مبارزات توده‌ای نشان داده است که بدون بسیج آگاهانه زنان، هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. مشارکت زن، نه تزئینی و نمادین، بلکه تعیین‌کننده

بررسی وضعیت زنان افغانستان در چهار سال گذشته نشان می‌دهد که جامعه وارد مرحله‌ای از بازگشت ارتجاعی و تشدید ستم ساختاری شده است که ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بطور خلص قرار ذیل اند:-

بُعد اقتصادی:-

در تحلیل مائوئیستی، ستم بر زن ریشه در مناسبات اقتصادی دارد. طی چهار سال گذشته، حذف گسترده زنان از بازار کار، آموزش حرفه‌ای و فعالیت‌های تولیدی، آنان را بار دیگر به حاشیه اقتصاد معیشتی و وابستگی خانوادگی رانده است. این وضعیت، بازتولید روابط نیمه‌فئودالی را تقویت کرده و زن را از یک نیروی اجتماعی بالقوه به نیرویی نامرئی و مطیع بدل ساخته است. از دید دموکراسی نوین، بدون مشارکت فعال زنان، توسعه ملی ناممکن است.

بُعد سیاسی:-

در چهار سال اخیر، زنان به‌طور کامل از عرصه سیاست و تصمیم‌گیری حذف شده‌اند. این حذف نه صرفاً یک تصمیم‌گیری بلکه بیانگر ماهیت غیرتوده‌ای و ارتجاعی قدرت سیاسی است. مائوئیسم تأکید می‌کند که دموکراسی واقعی بدون مشارکت زنان وجود ندارد. محروم‌سازی زنان از سیاست، نشانه آن است که نظام حاکم تئوکراتیک است که شکلی از سلطه پیشاسرمایه‌داری و مردسالارانه را بازتولید می‌کند و در خدمت نظام ارتجاعی تئوکراتیک غلیظ مذهبی قرار می‌گیرد.

بُعد فرهنگی:-

فرهنگ مسلط در این دوره، زن را نه به‌عنوان انسان آگاه و فعال، بلکه به‌مثابه «موضوع کنترل» تعریف کرده است. محدودیت‌های آموزشی، حذف زن از فضای عمومی و ترویج جبرگرایی مذهبی، همگی ابزارهای فرهنگی برای تثبیت سلطه فئودالی‌اند. از دید مائوتسه دون، چنین فرهنگی دشمن آگاهی و پیشرفت است و بدون نقد ریشه‌ای آن، هیچ تحول اجتماعی پایداری ممکن نیست.

رهایی زنان نه یک مسئله فرعی، بلکه شرط بنیادین رهایی کل جامعه است. بدون مشارکت آگاهانه و فعال زنان، نه دموکراسی نوین شکل می‌گیرد و نه جامعه‌ای آزاد و آباد ساخته می‌شود.

مقایسه جایگاه زنان در دوران انقلاب کبیر فرهنگی چین و وضعیت کنونی زنان افغانستان

از منظر مائوئیستی، وضعیت زنان آینه تمام‌نمای ماهیت یک نظام اجتماعی است. مقایسه جایگاه زنان در دوران انقلاب فرهنگی چین با وضعیت کنونی زنان افغانستان، تفاوت میان یک پروژه رهایی‌بخش و یک نظم ارتجاعی تئوکرات را به‌روشنی نشان می‌دهد.

زنان در دوران انقلاب فرهنگی چین:-

در دوران انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۱۹۷۶)، زنان چین به‌عنوان نیرویی فعال در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وارد

جامعه شدند. سیاست‌های مائوتسه دون بر این اصل استوار بود که «نیمی از آسمان بر دوش زنان است». زنان نه تنها به آموزش و کار دسترسی یافتند، بلکه در سازمان‌های توده‌ای، تولید، مبارزات سیاسی و نقد سنت‌های فئودالی مشارکت مستقیم داشتند. انقلاب فرهنگی، در بُعد تئوریک و پراتیک اجتماعی، زن را از موجودی تابع و محصور در خانواده، به سوزهای آگاه و اجتماعی بدل کرد. رهایی زن در این دوره بخشی جدایی‌ناپذیر از انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم بود.

زنان در جامعه کنونی افغانستان:-

در مقابل، وضعیت کنونی زنان افغانستان بیانگر بازگشت عمیق به مناسبات ارتجاعی قرون وسطی و مردسالارانه است. حذف زنان از آموزش، کار و حضور اجتماعی، آنان را بار دیگر به حاشیه اقتصاد معیشتی و انزوای اجباری رانده است. در این ساختار، زن نه به‌عنوان نیروی سازنده جامعه، بلکه به‌مثابه موضوع کنترل و انضباط تعریف می‌شود. از دید مائوئیستی، این وضعیت نتیجه سلطه هم‌زمان فئودالیسم، ارتجاع فرهنگی و قدرت سیاسی غیرتوده‌ای است که هرگونه امکان رهایی زن را نفی می‌کند و نظام تئوکراتیک غلیظ مذهبی امارت اسلامی طالبان را می‌خکوب می‌نماید. درین عرصه این ایدئولوژی و چنین نظامی می‌تواند به نفع امپریالیسم ختم گردد و با حمایت کشورهای امپریالیستی بخاطر کنترل و هژمونی آنان در منطقه به ادامه یا بقای آن کمک نماید.

مقایسه بنیادین:-

تفاوت اساسی میان این دو تجربه در جهت‌گیری تاریخی آنهاست. در چین دوران مائوتسه دون، حتی با وجود تناقض‌ها، حرکت کلی به سوی شکستن زنجیرهای فئودالی و گشودن فضای اجتماعی برای زنان بود. اما در افغانستان مستعمره - نیمه فئودال امروزی، روند حاکم معکوس است: محدودسازی، حذف و بازتولید سلطه سنتی. آن‌جا زن به بخشی از «انسان نو» بدل می‌شد؛ این‌جا زن به نماد اطاعت و خاموشی فروکاسته شده است و این روند هر روز بیشتر از روز قبل با صدور احکام و فرامین متعدد تقویت می‌گردد.

جمع‌بندی:-

از دید مائوئیسم، رهایی زنان نه نتیجه اصلاحات سطحی، بلکه حاصل دگرگونی عمیق اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. تجربه چین دوران مائوتسه دون نشان می‌دهد که بدون شکستن زنجیر فئودالیسم و دگرگونی قهری فرهنگ ارتجاعی، آزادی زن تحقق نمی‌یابد. وضعیت کنونی زنان افغانستان نیز گواه آن است که بدون یک حرکت رهایی‌بخش توده‌ای، جامعه در چرخه بازتولید ستم باقی می‌ماند. رهایی زن، شرط رهایی جامعه است؛ و جامعه‌ای که زن را در بند نگاه می‌دارد، خود نیز در بند می‌ماند به همین مصداق عمل است که می‌گوییم:

«خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها سازیم!»



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اسامنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



ششم جدی،

بیان گر جنایات سوسیال امپریالیزم درس‌های از یک فاجعه تاریخی

و ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین!

دست‌نشانده‌شان بود؛ اما رهبری این مقاومت به سرعت توسط نیروهای ارتجاعی، فئودالی و بنیادگرا، و با حمایت امپریالیزم آمریکا، دولت پاکستان و متحدان منطقه‌ای‌شان، غصب گردید. بدین‌سان، تضاد اساسی مردم با امپریالیزم، در چارچوبی ارتجاعی منحرف گردید و توده‌ها میان دو بلوک دشمن گرفتار شدند: بلوک سوسیال‌امپریالیزم شوروی و بلوک امپریالیزم غرب.

از دیدگاه مائوئیستی، این بن‌بست تاریخی نتیجه فقدان یک حزب پیشاهنگ پرولتری با خط مائوئیستی بود؛ عدم چنین حزب و خطی سبب گردید که هیچ یک از سازمان‌های «چپ» نتوانند به صورت درست تضادها عمده، غیر عمده و وظایف عمده مبارزاتی را تعیین نمایند و مبارزات‌شان را به صورت درست و اصولی با دشمن غیر عمده در تابعیت از تضاد عمده پیش ببرند. و بدین طریق مبارزات و مقاومت ملی توده‌ها را با مبارزات دموکراتیک پیوند دهند و توده‌ها را در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین رهنمون سازند. عدم چنین رهبری بر جنبش مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم باعث آن شد که سازمان‌های «چپ» تسلیم طلبی طبقاتی را در قبال احزاب ارتجاعی جهادی پیشه نمایند. همین تسلیم طلبی طبقاتی بود که زمینه تسلیم طلبی ملی را آماده ساخت و بعضی از این سازمان‌های را به تسلیم طلبی طبقاتی واداشت. این وضعیت تأسف بار نتایج شومی را به بار آورد. تشتت، پراکندگی، سرخوردگی، بی اعتمادی و بالاخره سکتاریزم را در درون جنبش انقلابی افغانستان دامن زد که جنبش انقلابی کشور تا کنون این بار سنگین را حمل می‌نماید.

آلترناتیو واقعی در برابر اشغالگران سوسیال‌امپریالیست و امپریالیزم آمریکا و متحدین‌شان و تمام پیامدهای آن، نه انتخاب میان شرق و غرب، و نه توهم به «کمک» قدرت‌های بزرگ است. آلترناتیو، همان است که رفیق مائو بر آن تأکید می‌کرد: «اتکاء به نیروی خلاق توده‌ها، سازمان‌یابی کارگران و دهقانان، ایجاد جبهه متحد انقلابی به رهبری پرولتاریا، و پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین» به‌مثابه مرحله ضروری رهایی ملی و اجتماعی. تنها از این مسیر است که می‌توان راه را برای گذار واقعی به سوسیالیزم در کشور مستعمره - نیمه فئودال افغانستان هموار ساخت.

ششم جدی ۱۳۵۸ نه یک رویداد تصادفی در تاریخ افغانستان، بلکه تجلی عینی تضاد اساسی جامعه ما در مرحله معین تاریخی آن بود: تضاد میان توده‌های تحت ستم افغانستان از یک‌سو، امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم شوروی به‌همراه نیروهای وابسته ارتجاع داخلی از سوی دیگر. تجاوز نظامی ارتش «شوروی»، پرده از ماهیت واقعی قدرتی برداشت که به‌نام سوسیالیزم، اما در عمل در خدمت توسعه‌طلبی و سلطه‌گری امپریالیستی قرار داشت.

«شوروی» پس از استالین نه یک دولت سوسیالیستی، بلکه یک ابر قدرت سوسیال‌امپریالیستی گردید: سوسیالیزم در شعار و امپریالیزم در کردار. ششم جدی، لحظه‌ای بود که این حقیقت را برای مردم افغانستان با تانک و توپ، ددمنشی و تجاوز عریان و اشغال و تحمیل یک دولت دست‌نشانده آشکار نمود.

رژیم دست‌نشانده و مزدور باند حزب دموکراتیک خلق افغانستان، که خود محصول کودتای نظامی و نه جنبش توده‌ای بود، نه توانست و نه می‌توانست به نیروی مستقل کارگران و دهقانان تکیه کند. این حزب، با نادیده گرفتن شرایط عینی جامعه نیمه‌فئودالی و نیمه‌مستعمراتی افغانستان، کوشید تغییرات اجتماعی را از بالا و با اتکای کامل به قدرت خارجی پیش ببرد. از منظر مائوئیستی، چنین روی‌کردی نه تنها انقلابی نیست، بلکه ضدانقلابی است؛ زیرا انقلاب واقعی تنها می‌تواند از دل توده‌ها و از طریق بسیج آگاهانه آنان شکل گیرد، نه با سر نیزه ارتش بیگانه.

صدر مائوتسه دون، در تحلیل جوامع تحت ستم تأکید می‌کند که مسأله مرکزی این کشورها، نه گذار مستقیم به سوسیالیزم، بلکه انجام انقلاب دموکراتیک نوین است؛ انقلابی که هم‌زمان وظایف ضدامپریالیستی، ضد فئودالی و ضد استبدادی را پیش می‌برد. فاجعه ششم جدی نشان داد که در غیاب چنین انقلابی، هر نیرویی که به‌نام «سوسیالیزم» و یا هر نام دیگری، بدون در نظر داشت حل تضادهای اساسی جامعه از طریق انقلاب قهری عمل کند، نهایتاً به ابزار سلطه خارجی بدل می‌شود.

جنگی که پس از ششم جدی شعله‌ور شد، بیان مقاومت دلیرانه مردم افغانستان علیه اشغالگران سوسیال‌امپریالیزم و رژیم

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای تحقق این تحول انقلابی از هیچ‌گونه سعی و تلاشی دریغ نخواهد ورزید! و حاضر و آماده است که برای از بین بردن این موانع جلسات رویاروی با تمام نیروهای انقلابی، ملی و دموکرات به منظور رفع اختلافات کوچک و بزرگ برگزار نماید. و از طریق مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی به صورت درونی موانع را بر طرف نماید. امید است که تمامی نیروهای مائوئیست در این مسیر با ما همراه شوند.

انقلاب آینده، اگر قرار است تکرار تراژدی‌های گذشته نباشد، باید از دل همین درس‌ها زاده شود: استقلال کامل از جهان چند قطبی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی در شرایط کنونی، گسست قاطع از جنبه‌های منفی گذشته و اتکاء به خط مائوئیستی و نیروی خلاق کارگران و دهقانان، و پیش‌برد آگاهانه انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری، تنها از این مسیر است که رنج‌های امروز می‌توانند به نیرویی برای دگرگونی بنیادین فردا بدل شوند.

بناءً وظیفه نیروهای انقلابی و ملی دموکرات نه صرفاً اعتراض، بلکه آماده‌سازی ذهنی، سیاسی و تشکیلاتی توده‌ها برای یک تحول انقلابی نوین است.

ششم جدی برای ما صرفاً یک سالگرد تاریخی نیست؛ هوشداری است زنده، گویا و درس‌آموز. این روز یادآور آن است که بدون استقلال سیاسی، بدون خط انقلابی صحیح و بدون رهبری توده‌ای، هر انقلابی می‌تواند به ضد خود بدل شود. یادآوری ششم جدی، فراخوانی است برای بازاندیشی سیاسی، برای گسست از توهم به قدرت‌های بزرگ، و برای تعهد دوباره به مبارزه ضدامپریالیستی - ارتجاعی و برگزیدن راه‌هایی توده‌های ستم‌دیده افغانستان.

به پیش در راه تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۶ جدی ۱۴۰۴ (۲۷ دسامبر ۲۰۲۵ میلادی)

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com || sholajawid@cmpa.io

ششم جدی برای نیروهای انقلابی افغانستان، صرفاً یادآور یک تجاوز خارجی نیست؛ بلکه درسی عمیق در باب ماهیت امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم، و ضرورت خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. این روز ما را فرا می‌خواند تا با تجزیه و تحلیل همه جانبه گذشته، گسست از جنبه‌های منفی و تکامل جنبه‌های مثبت داشته باشیم. این کار ما را قادر می‌سازد تا توده‌ها را برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی سازماندهی و رهبری نموده و این مبارزه را تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش ببریم.

ششم جدی، مقاومت دیروز و وظیفه امروز:-

مقاومت مردم افغانستان در برابر تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی، با تمام محدودیت‌ها، انحرافات و هم‌چنین مقاومت ارتجاعی طالبان در برابر اشغال‌گری امپریالیزم امریکا و متحدینش یک حقیقت انکارناپذیر را ثابت ساخت: آن این‌که توده‌های ستم‌دیده افغانستان هرگز سلطه خارجی را نمی‌پذیرند. این تجاوزات و اشغال‌گری نشان داد که توده‌ها حتی بدون رهبری انقلابی صحیح نیز به میدان می‌آیند و نظام تحمیلی را به چالش می‌کشند.

مائوتسه‌دون هشدار می‌داد که «انگیزه خودبه‌خودی توده‌ها، اگر به آگاهی انقلابی ارتقاء نیابد، می‌تواند به‌سادگی منحرف یا سرکوب شود». تجربه پس از ششم جدی دقیقاً گواه این حقیقت است:

مقاومت وسیع و همه‌جانبه خودجوش توده‌ها، به‌دلیل نبود خط مائوئیستی و رهبری انقلابی، به‌سادگی از مسیر انقلابی منحرف گردید.

امروز که امارت اسلامی افغانستان برای بار دوم توسط باداران امپریالیستی‌شان بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند، جامعه ما در زیر بار بیدادگری، فقر، ستم، بی‌حقوقی و سلطه نیروهای ارتجاعی داخلی و فشارهای امپریالیستی فرو برده‌اند. شکل حاکمیت پوشالی تغییر کرده، اما ماهیت آن دگرگون نشده است.

درس ششم جدی برای امروز این است که سکوت، تسلیم، و امید بستن به نیروی خارجی نه تنها راه‌گشا نیست، بلکه ضد انقلابی و در دام وابستگی کامل می‌افتد. همان‌گونه که اشغالگران «شوروی» نتوانستند اراده مردم را خاموش کنند، به همان‌گونه هیچ‌شکل دیگری از اشغال‌گری و بیداد نیز قادر به نابودی اراده مردم مبنی بر رهایی از قید اسارت نخواهد بود. وظیفه نیروهای آگاه و انقلابی آن است که اجازه ندهند خشم و نارضایتی توده‌ها بار دیگر به بیراهه کشانده شود.

آموختن از تجارب مثبت و منفی گذشته ما را به این نتیجه رسانده که برای بیرون رفتن از این معضل به یک خط مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی نیاز است. امروز این خط توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ارائه گردیده است. وظیفه و رسالت تمام مائوئیست‌های کشور این است که بر محور خط مائوئیستی جمع شوند و علیه هر گونه انحرافات و سکتاریزم به مبارزه برخیزند.



حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان Communist (Maoist) Party of Afghanistan (CMPA)

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور عبارت است از استراتژی جنگ خلق. (اساسنامه مصوب سومین کنگره سراسری حزب)



به مناسبت گرامی داشت از جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در هفتم قوس ۱۴۰۴ خورشیدی



هفتم قوس ۱۴۰۴ خورشیدی، چهل و ششمین سالگرد روز جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان می‌باشد. چهل و شش سال قبل، رفیق زنده‌یاد اکرم یاری با جمعی از پیش‌گامان دیگر جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور به دستان ناپاک دژخیمان «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» جان باختند. رفیق زنده‌یاد اکرم یاری با جمعی دیگر پیش‌گامان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در تاریخ مبارزات بر حق طبقاتی و ملی مردمان کشور جاودانه شدند. روز هفتم قوس به عنوان روز جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور ثبت تاریخ کشور گردید، و هر سال ازین روز به عنوان روز جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور به طرق مختلف گرامی داشت به عمل آمده و می‌آید.

هفتم قوس در حافظه سیاسی جنبش پرولتری افغانستان، تنها یک روز یادبود نیست؛ این روز بیان‌گر استمرار تاریخی مبارزه طبقاتی، مقاومت ضد سلطه استبداد و پایداری نیروهای مائوئیست بر آرمان‌های توده‌ها است. این تاریخ، سند زنده ایستادگی هزاران رفیقی است که در برابر ارتجاع داخلی، وابستگی خارجی و ساختارهای دیرپای ظلم و استثمار قد برافراشتند. مبارزات این رفقا در دهه چهل خورشیدی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی جایگاه خاصی را به عنوان جنبش مائوئیستی کشور رقم زد.

جایگاه ایدئولوژیک جان باختگان در خط مبارزه پرولتری

جان باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان تحت رهبری رفیق اکرم یاری حاملان یک مسیر سیاسی بودند: آن‌ها نه تنها علیه نظام مستعمراتی - نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی و قدرت‌های امپریالیستی و نیروهای واپس‌گرای داخلی (اخوانی‌ها) مبارزه نمودند، بلکه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچف که ماهیت پرولتری حزب و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را دگرگون نموده بود به مبارزه برخاستند و ماهیت رویزیونیستی شان را افشاء نمودند.

در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ خورشیدی) زمانی که خروشچف و بولگانین به افغانستان سفر نمودند، اولین گام اقتصادی از تمهیدات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را در جهت

وابسته‌سازی سلطنت ارتجاعی حاکم بر کشور و کل جامعه افغانستان به پیش برداشت و سپس آن را با گام‌های بعدی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ادامه داد. بر مبنای چنین تمهیداتی بود که در دهم جدی سال ۱۳۴۳ خورشیدی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بر پایه وابستگی عمیق و وسیع ایدئولوژیک - سیاسی به رویزیونیسم مدرن خروشچفی و سوسیال‌امپریالیسم شوروی پایه‌گذاری گردید.

عده ای از انقلابیون کشور به پیش‌گامی رفیق زنده‌یاد اکرم یاری، در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ خورشیدی «سازمان جوانان مترقی افغانستان» را به مثابه اولین سازمان کمونیستی افغانستان



پایه‌گذاری نمودند. در سال ۱۳۴۷ خورشیدی، «سازمان جوانان مترقی افغانستان» با هم‌کاری دو محفل دیگر، جریده «شعله جاوید» را به عنوان «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» منتشر نمود.

مدت زمان اندکی پس از آغاز انتشار جریده «شعله جاوید»، جریان دموکراتیک نوین به سرعت به یک جریان سیاسی انقلابی وسیع و سرتاسری کل کشور و مرکب از فرزندان صدیق تمامی ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی در افغانستان مبدل گردید.

جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور، علی‌رغم تحمل اشتباهات، انحرافات و انشعابات متعدد در طول حیات مبارزاتی شان، بخش‌های مهمی از مبارزات و مقاومت‌های مسلحانه توده‌یی در جنگ مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و دست‌نشانندگان شان را در سطح کل کشور سازمان‌دهی و رهبری نمودند و تلفات وسیعی را در سطح رهبران، کادرها، صفوف و توده‌های رزمنده تحت رهبری شان متحمل گردیدند و بدین ترتیب به جنبش‌های سرتاپا خون چکان مبدل شد. هفتم قوس بیانگر آنست که رژیم کودتاگر هفت ثور یک رژیم فاشیست، مزدور و خون آشامی بیش نبوده است. روز هفتم قوس پیام آور آنست که جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور بیرقش را از درون دریای خون بلند نموده است.

جان‌باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور، نه قهرمانان فردی، بلکه کادرهای آگاه یک خط سیاسی - ایدئولوژیک مشخص بودند؛ خطی که وظیفه تاریخی خود را در سازمان‌دهی مقاومت، نقد تئوریک، و ایجاد بدیل انقلابی در افغانستان تعریف کرده بود.

گرامی‌داشت آنان به معنای احترام عاطفی نیست، بلکه پای‌بندی به ضرورت سازمان‌یافتگی پرولتری، استقلال ایدئولوژیک، و تداوم خط مبارزاتی جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) در افغانستان است.

وضعیت کنونی افغانستان

افغانستان کنونی یک کشور مستعمره - نیمه‌فئودالی است. امپریالیزم امریکا بعد از توافقنامه دوحه نیروی نظامی خود را از کشور بیرون نمود، اما طبق «توافقنامه استراتیژیک» و «توافقنامه امنیتی» و «اعلامیه وزارت دفاع امریکا با رژیم غنی» افغانستان را مانند دوران امپریالیزم انگلیس کنترل می‌نماید. افغانستان کنونی از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته و فاقد استقلال سیاسی است. امارت اسلامی افغانستان، با رفتار سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی خود، زمینه بازتولید عقب‌ماندگی و وابستگی را تقویت کرده است. آن‌ها به صورت سازمان‌یافته زنان را از صحنه اجتماعی حذف نموده‌اند، و طبق احکام سنتی سیستم مردسالاری را تقویت نموده و آموزش و پرورش را تحت کنترل شدید قرار داده‌اند. این وضعیت پیش آمده ضرورت انسجام، سازمان‌دهی و پیش‌آهنگی نیروهای کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) را دو چندان می‌سازد.

نقش زنان در مبارزات انقلابی :

در افغانستان امروز، زنان نخستین قربانیان ساختار قدرت‌اند و در عین حال بزرگ‌ترین نیروی بالقوه تحول اجتماعی محسوب می‌گردند. محرومیت آنان از آموزش، کار و حضور اجتماعی، نه یک مسئله حقوقی، بلکه جزئی از مکانیزم بازتولید نظام مستعمراتی - نیمه‌فئودالی است.

بدون حضور آگاهانه زنان، بدون مشارکت طبقاتی و سیاسی آنان، هیچ تفکر و اندیشه‌ی‌رهایی‌بخش واقعی امکان تحقق ندارد. بدون مشارکت فعال زنان هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد و جنبش زنان نیز بدون تئوری انقلابی تحت رهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر، نیز به‌رهایی نخواهند رسید. زنجیرها را باید پاره کرد و خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها ساخت. تجربه دهه‌های گذشته ثابت کرده است که مبارزه بدون سازماندهی و بدون رهبری حزب پرولتری سرانجامی ندارد.

ضرورت اتحاد ایدئولوژیک - سیاسی نیروهای مترقی

در شرایطی که:

- استبداد داخلی عرصه فعالیت را مسدود کرده است،
- قدرت‌های خارجی حاکمیت را در چنگال خود نگه داشته‌اند،
- و پراکندگی در میان نیروهای مترقی ادامه دارد،

اتحاد آگاهانه و ایدئولوژیک میان جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی)، نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین افغانستان یک ضرورت فوری و نیاز عاجل مبارزاتی است.

تشتت و پراکندگی خاتمه داده و در عمل و نظر در جهت اتحاد و هم‌آهنگی میان تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی کشور گام بردارند. هفتم قوس یادآور این حقیقت است که پیکار آگاهانه، سازمان یافته و علمی، محور اصلی پیش‌روی جنبش‌های مترقی و انقلابی افغانستان است.

گرامی باد هفتم قوس!

گرامی باد یاد جان‌باختگان جنبش مائوئیستی و

جنبش دموکراتیک نوین افغانستان!

به پیش به سوی اتحاد اصولی و سازمان یافته

نیروهای مترقی!

پیش به سوی برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت

ملی مردمی و انقلابی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۷ قوس ۱۴۰۴ خورشیدی (۲۸ نوامبر ۲۰۲۵ میلادی)

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

اعتقاد ما این است که طالبان با یک سازش با امپریالیزم اشغال‌گر امریکا برای بار دوم به قدرت بازگشتند، و افغانستان یک کشور مستعمره - نیمه فئودالی است. در چنین شرایطی مهم‌ترین وظیفه مبارزاتی که فرا روی ما قرار دارد کار و پیکار برای ایجاد هم‌آهنگی و اتحاد میان نیروها و شخصیت‌های انقلابی در داخل و خارج کشور است. هرگاه ما بتوانیم این وظیفه مبارزاتی خود را به طور شایسته انجام دهیم و مشترکاً در جهت مبارزه علیه امارت اسلامی افغانستان و حامیان اشغال‌گرشان گام برداریم، به جرأت می‌توان گفت که خواهیم توانست که یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی را علیه امارت اسلامی و حامیان امپریالیست شان راه اندازی نمائیم و در پیوند با توده‌های رزمنده کشور به پیش حرکت کنیم.

درین راستا باید تلاش نمود تا یاد و خاطره تابناک تاریخی جریان دموکراتیک نوین در دهه چهل خورشیدی را تازه نموده و تداوم آن را در حال حاضر به طور اصولی تأمین نمائیم. در هفتم قوس امسال، فراخوان ما این است:

روز تاریخی هفتم قوس را در نظر و عمل گرامی داشته و آن را تجلیل نمائیم، ما یقین کامل داریم که تجلیل و گرامی‌داشت از این روز تاریخی نیروها و شخصیت‌های انقلابی را وادار به عمل مشترک نموده و تیشه بر ریشه سکتاریزم می‌زند. ما امیدواریم که تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی با درک نیاز عاجل مبارزاتی به

پژوهشی در تربیت بدنی

اثر رفیق مائو نسه دون (مقاله‌ای که در اپریل ۱۹۱۷ در مجله انقلابی «جوانان نو» با نام مستعار «دانشجوی بیست و هشت خطی» منتشر شد)

منبع: زنجره («در گندمزار زنجره می‌خواند»)



ملت ما ناتوان است. روحیه نظامی تقویت نشده. وضعیت جسمانی مردم روز به روز رو به افول می‌رود. این پدیده‌ای بس نگران‌کننده است. مر و جان فعالیت‌های تربیت بدنی به گوهر مسئله پی نبرده‌اند، به همین دلیل با وجود کوشش‌های طولانی، کارشان ثمری نداشته. اگر این وضع ادامه یابد، ضعف ما بیش از این خواهد شد. رسیدن به اهداف مان و احساس نفوذمان، موضوعات بیرونی هستند؛ همان نتایج. رشد قدرت بدنی یک موضوع درونی است؛ یعنی علت است. اگر بدن ما قوی نباشد، به محض دیدن سربازان دشمن می‌هراسیم. پس چگونه می‌توانیم به اهداف خود برسیم و به خودمان احترام بگذاریم؟ قدرت، به تمرین بستگی دارد و تمرین، به خودآگاهی. طرفداران تربیت بدنی، در ابداع روش‌های مختلف کوتاهی نکرده‌اند. اگر تلاش‌های آنها با این وجود بی ثمر مانده، به این دلیل است که نیروهای خارجی برای حرکت دادن قلب کافی نیستند....

اگر می‌خواهیم تربیت بدنی مؤثر واقع شود، باید بر نگرش‌های ذهنی افراد تأثیر بگذاریم و آنها را تحریک کنیم تا نسبت به تربیت بدنی آگاه شوند. اگر کسی متوجه مشکل شود، برنامه برای تربیت بدنی به دنبال آن خواهد آمد و ما به اهداف خود می‌رسیم و مسلماً تأثیر خود را احساس می‌کنیم....

۱. شرحی بر تربیت بدنی:

تربیت بدنی به تداوم زندگی یاری می‌رساند. میان شرق و غرب، در تفسیر این مقوله اختلاف نظر هست. جوانگ تسواز آشپز

الهام می‌گیرد؛ کنفوسیوس درس تیراندازی و رانندگی آرایه را پیش می‌نهد. در آلمان، تربیت بدنی بیشترین رواج را یافته است و شمشیربازی در سراسر کشور گسترش پیدا کرده. جاپان «بوشیدو» را دارد؛ افزون بر آن، در سال‌های اخیر و در امتداد سنت‌های خود آن سرزمین، جودو در آنجا به مرتبه‌ای درخور ستایش رسیده است. اگر این نمونه‌ها را در کنار هم بگذاریم، درمی‌یابیم که همگی از مطالعه فیزیولوژی آغاز می‌کنند.

2. جایگاه تربیت بدنی در زندگی ما:-

تربیت بدنی، آموزش در فضیلت و دانش را کامل می‌کند. افزون بر این، هم فضیلت و هم دانش در بدن جای دارند. بدون بدن نه فضیلتی هست و نه دانشی. اما کسانی که این را بفهمند اندک‌اند. مردم یا دانش را مهم می‌دانند یا اخلاق را. دانش البته ارزشمند است، چون انسان را از حیوان جدا می‌کند. اما دانش در چه چیزی جای دارد؟ اخلاق هم ارزشمند است؛ بنیاد نظم اجتماعی و پایه برابری ما با دیگران است. اما فضیلت در کجا سکنی دارد؟ بدن است که ظرف دانش و خانه فضیلت است.

کودکان هنگامی که به سن مناسب می‌رسند وارد دبستان می‌شوند. در دبستان باید توجه اصلی بر پرورش بدن باشد؛ پیشرفت در دانش و تربیت اخلاقی در درجه دوم اهمیت است. تغذیه و مراقبت باید در درجه نخست قرار گیرند؛ آموزش و انضباط مکمل آن باشند. امروز اغلب مردم از این نکته بنیادین ناآگاهند و نتیجه آن است که کودکان به سبب درس خواندن بیمار می‌شوند یا حتی در خردسالی از میان می‌روند. در دوران لیسه و دانشگاه باید بر هر سه بعد آموزش - بدن، دانش، اخلاق - به طور برابر تأکید شود؛ اما اکنون بیشتر مردم یکسره دانش را بیش از حد برجسته می‌کنند.

در سال‌های دوران لیسه، رشد بدنی هنوز کامل نشده است. در روزگار ما، عوامل یاری رسان به رشد جسمانی اندک است و عوامل بازدارنده بسیار؛ آیا در چنین شرایطی رشد بدن متوقف نخواهد شد؟ در نظام آموزشی ما، درس‌های اجباری به کثرت موی بدن گاو است؛ حتی یک نفر بزرگسالی با بدنی سخت و نیرومند طاقت چنین برنامه‌ای را ندارد، چه رسد به جوانانی که هنوز به بلوغ کامل نرسیده‌اند یا کسانی که جسمی ناتوان دارند. اگر به مقاصد برنامه ریزان آموزشی ببینیم، انسان به این گمان مبادقت که گویی این برنامه سنگین را برای آن چیده‌اند که دانش آموزان را فرسوده کنند، بدنشان را تحلیل ببرند و زندگی‌شان را تباه کنند... چه حماقتی!

بزرگترین فاجعه‌ای که ممکن است بر انسان فرود آید، نداشتن بدنی ورزیده است؛ پس دیگر از چه باید بیم داشت؟ اگر کسی به پرورش بدن خود همت گمارد، امور دیگر خود به خود سامان می‌یابند. در بهبود بدن، هیچ چیز کارآمدتر از تربیت بدنی نیست. تربیت بدنی واقعاً در زندگی ما در مقام نخست می‌نشیند. هنگامی که بدن نیرومند باشد، انسان می‌تواند در دانش و اخلاق نیز به سرعت پیش رود و از مزایای دوربرد آن بهره‌مند شود. تربیت بدنی باید بخشی اساسی از مطالعه ما باشد. در طلب دانش، هم اصل وجود دارد و هم فرع؛ در کارها نیز آغاز و پایان وجود دارد. دانستن اینکه کدام پیش است و کدام پس، انسان را به طریق درست نزدیک‌تر می‌کند؛ همانگونه که در تعلیم عظیم، یکی از چهار کتاب کلاسیک کنفوسیوسی آمده است. سخن من نیز دقیقاً همین است.

3. لغزش‌های گذشته در تربیت بدنی و شیوه من برای درمان آنها:-

سه گانه آموزش (تربیت اخلاقی، تربیت ذهنی و تربیت بدنی) همگی از اهمیت برابر برخوردارند؛ اما تاکنون دانش آموزان عمدتاً بر اخلاق و دانش تأکید کرده و تربیت بدنی را فروگذار کرده‌اند. پیامد شوم این امر آن بوده است که پشت شان خمیده و سرشان فرو افتاده؛ «دسته ای سپید و باریک» دارند [از نوزده شعر کهن، مجموعه معروفی از اشعار دوره هان]؛ به محض بالا رفتن از تپه، نفسشان می‌برد و هنگام راه رفتن در آب، عضلات پایشان می‌گیرد. به همین سبب بود که «یین تزو» عمر کوتاهی یافت، و «جیا ای» جوانمرد شد. «وانگ پو» و «لو چائولین»، اولی در جوانی درگذشت و دومی زمین گیر شد. همگی اینان در اخلاق و دانش به مرتبه‌ای بلند رسیده بودند؛ اما روزی فرا میرسد که بدن دیگر تاب نمی‌آورد و با تباهی بدن، اخلاق و نادانی نیز با آن فرو می‌ریزد.

تنها مردمان شمالاند که می‌توانند «در زیر سلاح بیارامند و بی حسرت جان بسپارند» [از میانه روی، یکی از متون کلاسیک کنفوسیوسی]. در نواحی «یین» و «چاو» قهرمانان بسیار بوده‌اند، و در لیانگ جو مجاهدان و جنگجویان پرورش می‌یافتند. در آغاز

دودمان «چینگ»، «یین شی‌چای» و «لی کانگ‌چو» همزمان هنرهای ادبی و رزمی را می‌آموختند. یین شی‌چای هزار لی (حدود پنجمصد کیلومتر) به شمال دیوار بزرگ سفر کرد تا فلان شمشیربازی بیاموزد؛ با سربازان دلیر رو به رو شد و بر آنان فائق آمد. از این رو میگفت: «اگر کسی یکی از دو هنر - ادبی یا رزمی - نداشته باشد، آیا می‌توان گفت در طریق راستین است؟»

اما درباره‌ی ما، دانش آموزان: بنای مدرسه و درس معلمانش تنها وجه بیرونی و عینی امر است. ما همچنین وجه درونی و ذهنی داریم. آنگاه که اراده در دل راسخ شود، همه اجزای بدن فرمان آن را گردن می‌نهند. سعادت و شقاوت چیزی نیست جز حاصل عمل خویش. «من می‌خواهم نیک رفتار باشم، و اینک نیکی در پیش روست» [از گفتارهای کنفوسیوس]. این سخن درباره‌ی تربیت بدنی به مراتب راست‌تر است. اگر اراده عمل نداشته باشیم، حتی اگر جنبه‌های بیرونی و عینی تکمیل باشد، باز از آن سودی نخواهیم برد. از اینرو، در سخن گفتن از تربیت بدنی، باید از ابتکار و خواست فرد آغاز کرد.

4. کارکرد تربیت بدنی:-

چون انسان، خودش جزوی از حیوانات است، حرکت برای او اهمیت بنیادی دارد و چون حیوانی خردمند است، حرکاتش باید واحد دلیل باشد؛ اما چرا حرکت را باید ارج نهاد؟ و چرا حرکت عقلانی شایسته‌ی ارج بیشتر؟ اینکه بگوییم حرکت برای گذران معاش سودمند است، سخنی سطحی است؛ اینکه حرکت پاسدار کشور است، سخنی سترگ است؛ اما هیچ یک علت اساسی نیست. غایت حرکت، حفظ زندگی ما و شاداب کردن دل‌های ماست.

«چو شی» بر احترام تأکید می‌کرد و «لو جیویوان» بر آرامش. آرامش آرامش است و احترام نیز عملی نیست، بلکه گونه‌ای آرامش است. «لائوسو» بی‌حرکتی را غایت می‌دانست؛ بودا به خاموشی و شیوه‌های مراقبه می‌پرداخت. هنر مراقبه نزد پیروان «چو» و «لو» ارجمند است. در سال‌های اخیر کسانی با پیروی از این دو استاد، از روش‌های مراقبه دم زده، به اثرگذاری آنها مباحث کرده و بر ورزش کنندگان خرده گرفته‌اند و بدین سان، بدن خود را تباه ساخته‌اند. این نیز شاید یکی از راه‌های ممکن باشد، اما من در پی‌اش نمی‌روم. فروتنانه باور دارم که در آسمان و زمین چیزی وجود ندارد مگر حرکت...

بسیار شنیده می‌شود که «ذهن و بدن نمی‌توانند همزمان کامل باشند»، که «کسانی که از ذهن کار می‌کشند، جسمی ناتوان دارند و کسانی که بدن نیرومند دارند، ذهنی ناتوان». این سخن نیز ابلهانه است و تنها بر کسانی صادق است که اراده‌ای سست و کنشی ناتوان دارند و این در مورد مردان برتر صادق نیست. کنفوسیوس در هفتاد و دو سالگی درگذشت و نشنیده‌ام که بدش سست بوده باشد. بودا پیوسته در سفر بود و آموزش‌اش را می‌پراکند و در سنین پیری درگذشت. عیسی بداقبال بود و ناعادلانه کشته شد. محمد، جهان را درنوردید؛ قرآن در دست پیش و شمشیر در دست راستش. همگی آنان «حکیم» خوانده شده‌اند و در شمار بزرگترین اندیشمندان قرار می‌گیرند.

تربیت بدنی نه تنها بدن را نیرومند می‌سازد، بلکه دانش ما را نیز فزونی می‌بخشد. گفته‌اند: «ذهن را متمدن ساز و بدن را وحشی گردان» این سخن به جاست. برای «متمدن کردن ذهن» نخست باید «بدن را وحشی ساخت». اگر بدن نیروی وحشی خود را باز یابد، ذهن متمدن نیز به دنبال آن می‌آید. دانش عبارت است از شناختن چیزهای جهان و درک قوانین آنها. در این کار باید به بدن تکیه کرد؛ زیرا مشاهده مستقیم بر گوش و چشم استوار است و تفکر بر مغز. گوش و چشم و مغز را همگی می‌توان بخشی از بدن دانست. هنگامی که بدن به کمال نزدیک شود، دانش نیز به کمال می‌رسد. از این رو می‌توان گفت دانش به طور غیرمستقیم از رهگذر تربیت بدنی حاصل می‌شود.

تو برای فراگیری علوم متنوع و نوین، چه در مکتب و چه به شیوه خودآموز، به نیروی جسمانی نیاز داری. آنکه از عهده این بار برمی‌آید، بدنی نیرومند خواهد داشت و آنکه از آن فرو می‌ماند، گرفتار ضعف بدن است. خط فاصل میان نیرومند و ناتوان، همان مرزی است که قلمرو مسئولیت‌های هر یک را معین می‌سازد.

نیروی عاطفه بس نیرومند است. پیشینیان می‌کوشیدند آن را با خرد مهار کنند. از اینرو می‌پرسیدند: «آیا استاد [یعنی خرد] همواره بیدار است؟» نیز می‌گفتند: «باید دل را با خرد تربیت کرد». اما خرد از دل برمی‌خیزد و دل در تن جای دارد. بسیار می‌بینیم که ناتوانان اسیر عواطف خود شده و از

۶. روش های ورزش باید اندک باشند:-

«تنگ ون چنگ» پیش از خواب پاهای خود را می شست و پس از هر وعده غذا هزار قدم راه میرفت؛ و از این روش سود فراوان برد. هشتادساله بود اما تندرست بود. وقتی از او پرسیدند چگونه سلامت خود را حفظ کرده، پاسخ داد: «هیچ چیز، جز اینکه غذای سنگین نمی خورم». امروزه روش های ورزش بسیار گوناگون اند، بیش از آنکه بتوانم بشمارم؛ اگرچه این روش ها می توانند ده ها یا حتی صدها باشند، «مرغ را در جنگل شاخه های کافی است که بر آن بی آساید و اگر از رود بنوشد، بیش از آنچه شکمش گنجایش دارد نمی نوشد». (از جوانگ تسو). ما تنها همین بدن را داریم و همین حواس، استخوان ها، اندام ها و رگ ها. حتی اگر چندصد روش ورزش وجود داشته باشد، همه آنها در نهایت برای بهبود گردش خون اند. اگر یک روش بتواند این کار را انجام دهد، حاصل صد روش با حاصل همان یک روش برابر است. بنابراین آن نود و نه روش دیگر را می توان وانهاد. «چشم ما تنها می تواند یک چیز را در یک زمان ببیند؛ گوش ما تنها یک صدا را در یک زمان میشنود. (ز سون تزو). به کار گرفتن صد روش برای تربیت عضلات و استخوان ها تنها موجب پربشانی آنها می شود....

7. نکاتی که هنگام ورزش باید به آنها توجه کنیم:-

در همه چیز باید پشتکار داشت؛ ورزش نیز از این قاعده مستثنا نیست. فرض کنید دو نفر به ورزش می پردازند. یکی گاهی تمرین می کند و گاهی رها می کند، دیگری پیوسته تمرین می کند. البته که نتیجه این دو متفاوت خواهد بود. نخست آنکه، پشتکار در ورزش، علاقه پدید می آورد. چیز ساکن نمی تواند خود به خود به حرکت درآید؛ باید نیرویی آن را به حرکت آورد. و این نیرو چیزی جز علاقه نیست...

علاقه از ورزش روزانه و بی وقفه پدید می آید. بهترین کار این است که روزی دو بار، هنگام برخاستن از خواب و پیش از رفتن به بستر، آن هم به صورت برهنه ورزش کنیم؛ مرتبه بعدی آن است که لباس های سبک بپوشیم. پوشاک بیش از حد، حرکت را دشوار می کند. اگر هر روز چنین کنیم، اندیشه ورزش پیوسته در ما حاضر خواهد بود و گسسته نمی شود؛ ورزش امروز ادامه ورزش دیروز است و به ورزش فردا پیوند می خورد. زمان هر نوبت تمرین لازم نیست طولانی باشد؛ سی دقیقه کافی است. بدین ترتیب، علاقه خود به خود پدید می آید.

دوم آنکه، پشتکار به لذت می انجامد. ورزش ممتد در دراز مدت نتیجه ای چشم گیر به بار می آورد و احساس ارزشمندی شخصی را برمی انگیزد. در نتیجه، با شادی می توانیم به مطالعه بپردازیم و هر روز فضیلتی بر ما می افزاید. دل ما سرشار از شادی بیکران می شود، زیرا ایستادگی کرده ایم و نتیجه ای به دست آورده ایم. لذت و علاقه از یکدیگر متمایزند. علاقه سرچشمه ورزش است و لذت پیامد آن. علاقه از عمل برمی خیزد و لذت از نتیجه؛ و این دو، به طور طبیعی، متفاوت اند.

پشتکار بدون تمرکز ذهن، به نتیجه ای نمی رسد. اگر از پشت اسب در حال تاختن به گل ها نگاه کنیم، حتی اگر هر روز نگاه کنیم، انگار اصلاً چیزی ندیده ایم. اگر دل کسی در آسمان به دنبال قو بخزد، هرگز با کسی که در آن زمان سر در مطالعه دارد هم تراز نخواهد شد. پس باید همه نیروی خود را بر ورزش متمرکز کرد. هنگام ورزش، ذهن باید بر ورزش متمرکز کند؛ خیال های بیهوده و پربشانی باید کنار گذاشته شوند...

«رفتار انسان محترم، پرورده و فرهیخته است»، اما این را نمی توان درباره ورزش گفت. ورزش باید خشن و سخت باشد. اینکه بتوان همزمان بر اسب جهید و تیر انداخت؛ از نبردی به نبرد دیگر رفت؛ با فریاد کوه ها را لرزاند و با خشم رنگ آسمان را دگرگون کرد؛ نیروی ریشه کن کردن کوه ها را داشت، همچون «شیانگ یوی» کبیر؛ و جسارت نشانه زدن چون «یوچی»؛ همه این ها خشن و زمخت اند و نسبتی با ظریف بودن ندارد. برای پیشرفت در ورزش، باید خشن بود. اگر کسی خشن باشد، نیرو و عضلات و استخوانی نیرومند خواهد داشت. در ورزش باید خشن بود؛ آنگاه می توان جدی کوشید و ورزش آسان می شود. این دو نکته به ویژه برای مبتدیان اهمیت دارد. در ورزش باید به سه چیز توجه کرد

۱. پشتکار؛
۲. تمرکز همه نیرو؛
۳. خشونت و زمختی در نحوه تمرین.

نکات فراوان دیگری هم هست، اما در اینجا تنها مهم ترین آنها را آورده ام...

مائو تسه دون

مهار آنها عاجزند. کسانی که حواس شان نارساست یا اندامشان ناقص، غالباً اسیر شور بی مهار می شوند و خرد از نجات شان ناتوان می ماند. از اینرو می توان گفت که قانونی همواره معتبر است: هرگاه تن کامل و تندرست باشد، عواطف نیز راست و معتدل خواهد بود...

تربیت بدنی نه فقط عواطف را به هارمونی می رساند، بلکه اراده را نیز نیرومند میسازد و فایده بزرگ تربیت بدنی درست در همین جاست. غایت بنیادین تربیت بدنی «قهرمانی رزمی» است. شجاعت، بی باکی، جسارت و استقامت؛ همه این خصال قهرمانی، پدیده هایی اند متعلق به قلمرو اراده.

این نکته را با مثالی روشن می کنم:

شستن پاها در آب یخ، در ما شجاعت و بی باکی و نیز جسارت پدید می آورد. اساساً هرگونه تمرین، اگر پیوسته دنبال شود، ما را در استقامت ورزیده می کند. دیدن های طولانی به ویژه تمرینی استثنایی برای پرورش استقامت. «قوت من کوه ها را بر می کند، نیرویم سراسر جهان را در چنگ میگرفت» [از شعری منسوب به شیانگ یو] این است شجاعت!

«اگر سر لولان را نبرم، سوگند که به خانه باز نمی گردم»، این است بی باکی!

جایگزین کردن «خانواده» با «ملت»، این است جسارت!

«[یو] هشت سال از خانه دور بود، و سه بار از برابر خانه خویش گذشت و در آن درنگ نکرد» [ارجاع به منسیوس]، این است استقامت!

و همه این ها تنها بر پایه تربیت بدنی روزانه دست یافتنی است. اراده پیش شرط همه کارنامه انسان است.

آنان که تن شان کوچک و ناتوان است، در رفتار نیز سبک سر و پربشان اند. آنان که پوست شان سست و آویخته است، در اراده نرم و گدندند. چنین است تأثیر تن بر ذهن. مقصود تربیت بدنی تقویت ماهیچه ها و استخوان هاست و از این رهگذر، دانش افزون می شود، عواطف به اعتدال میرسد و اراده نیرو می گیرد. ماهیچه ها و استخوان ها از تن اند؛ دانش، عاطفه و اراده از دل اند. چون تن و دل هر دو در آرامش و اعتدال قرار گیرند، می توان از «هارمونی کامل» سخن گفت. بدین سان، تربیت بدنی چیزی نیست جز پروردن زندگی و شادمان ساختن دل.

5. دلایل بیزاری از تمرین :-

تمرین مهمترین بخش تربیت بدنی است. امروزه دانشجویان و دانش آموزان عموماً از تمرین گریزان اند. این بی زاری چهار علت دارد: نخست، نداشتن خودآگاهی. اگر کاری قرار است به اجرا درآید، نخست باید از آن لذت برد. باید چربی و چگونگی آن را به تفصیل شناخت. اینکه کسی چربی و چگونگی کاری را دقیق بداند، همان خودآگاهی است. مردم غالباً رابطه تمرین و خود را نمی دانند، یا اگر می دانند، تنها در سطحی کلی، نه به گونه ای ژرف و نزدیک... دوم، ناتوانی در دگرگون کردن عادات دیرینه. کشور ما از دیرباز بر فضیلت های ادبی تأکید داشته است. مردم از پوشیدن جامه های کوتاه شرم می کرده اند [پوشش شمشیر زنان «شاه ون چاو» در فصل هایی از جوانگ تسو]. از این رو گفته اند: «مرد خوب سپاهی نمی شود... سوم آنکه تمرین به درستی و با قاطعیت ترویج نشده است. این نیز دلیل مهمی است. اگر ورزش همچون آموزهای عمومی و سازمان یافته تبلیغ نشود، گرایش بدان نیز اندک می ماند. دانش آموزان تمرین را شرم آور می بندارند. فروتنانه باور دارم که این بزرگترین علت است. جامه های روان، گام های آرام، نگاه سنگین و باوقار، این ها نمود وقاری است که جامعه حرمت می نهد. پس چرا باید ناگهان دستی را برافراشت یا پایی را آشکار کرد، کش آمد و خم شد؟ آیا این عجیب نیست؟ از این روست که کسانی با آنکه خوب می دانند بدنشان نیازمند تمرین است و حتی سخت مایل اند بدان بپردازند، باز نمی توانند. برخی تنها در جمع می توانند تمرین کنند و نه به تنهایی؛ برخی تنها در خلوت می توانند و نه در برابر مردم. خلاصه آنکه سرچشمه همه اینها «شرم» است.

این چهار علت، دلایل بیزاری از تمرین اند. علت نخست و چهارم ذهنی و درونی اند و دگرگونی شان در گرو خود ماست؛ علت دوم و سوم بیرونی اند و دگرگونی شان بسته به دیگران: «آنچه مرد برتر می جوید در خویشتن اوست» [گفتارها]؛ و آنچه به دیگران بسته است، اهمیت ثانوی دارد.

خشم خرمن سرخ

پنجه ی برگ‌ها آویزان است
و چنگال دشمنان تیز
و اینان پرنیانی امیدهایمان را می‌درند.

در گندم‌زار زنجره‌ای می‌خواند
در خانه، بی شوی زنی می‌نالد
ره گم کرده کودکی، پدرش را آواز می‌دهد.

رودها دامن‌کشان پیش می‌روند و دامن ابدیت را می‌شویند
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند
و کودک بر چهره ی پدر لبخند زند.

من قطره‌ای از دریای بی‌کران خلقم
هم‌چون شب‌نمی که زیور گل‌هاست
و هم‌چون آن تک فروغ آسمان که زمین را روشن می‌کند.

با این هم‌همن بی‌هیچ‌ام اگر نتابم، اگر نخندم
تازه اگر بگرییم و هم‌چون شب‌نم که گل‌ها فراموشش می‌کنند تبخیر شوم
شما خواهید بود و من در شما خاک شده‌ام.

نه به من، به اقیانوس‌ها بیاندیشید
نه به پای زخم‌دار، به قدم‌های استوار امیدوار باشید.

شعله مانند خشم خوشه می‌دهد
و خشم خرمن سرخ امیدهای فروکوفته است.

امسال خلق ما مزارع انسانی را بارورتر خواهد یافت.

بیم مدارید!
بیم مدارید!

شعر از: صدر مائو تسه‌دون

نه، حرف نه، عمل ...

ای برادر، به چه میاندیشی؟

ای رفیق:

نیستت جای درنگ،

دست بر اسلحه باید بردن

که در این جنگل سر نیزه،

نه فریاد بس است،

و نه جای سخنی.

من و تو،

- ما - ،

کار را یکسره باید بکنیم،

تا به کی در بدری؟

تا به کی، در غل و زنجیر و اسارت ماندن؟!

خانه هامان ویران،

سینه هامان زخمی،

پایمان در تب زنجیر، پر از تاول و خون ،

به چه می اندیشی؟!

هان که هنگام نبرد است،

نه شیون،

و نه خواب !

نه ترحم خواهی؟!

دل من پوسید.

دل تو پوسید.

دل - ما - پوسید - آخر،

بستوه و بعداب آمده ایم،

کاسه صبر همه لبریز است

خلق عصیان زده در نفرت خود میمیرد،

این بنا حق مانده،

از پس این همه خونخواریها

خنده اش خنجر زهر آلودیست،

سوگواران به جان آمده را،

در سینه،

ای رفیق،

ای برادر،

باید این بیگانه،

رانده شود از خانه

باید از برج بلند نفرت

بگشائیم بر این خونخواره

سیل رگبار مسلسل ها را

به چه می اندیشی؟

به چه می اندیشی؟!

تهران : ۵۷/۸/۲۸ (ا.ش)

آنچه در ذیل می آید نوشته پژوهشگر برازیلی «تیاگو نگارا» است که توسط مجله جنوب جهانی ترجمه و ویرایش شده است. ما بدون دخل و تصرف عین مطلب را درین شماره از شعله جاوید برای خوانندگان عزیز به دست نشر می رسانیم و مسئولیت آن با مجله مربوطه می باشد. (هیات تحریر شعله جاوید)

استراتژی نوین امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین

و نقش ونزوئلا به عنوان کانون مقاومت در برابر هژمونی جهانی



رویداد محوری: حمله به ونزوئلا به مثابه نقطه عطفی در سیاست منطقه‌ای

تیاگو نگارا با صراحتی کم‌نظیر، حمله اخیر نیروهای نظامی ایالات متحده به کاراکاس و بازداشت غیرقانونی «نیکولاس مادورو»، رئیس‌جمهور قانونی ونزوئلا، را صرفاً یک حادثه منفرد یا اقدامی تصادفی نمی‌داند.

این مقاله که به قلم «تیاگو نگارا»، پژوهشگر برازیلی شاغل در مرکز مطالعات آمریکای لاتین دانشگاه نانکای چین و عضو هیئت علمی گروه تاریخ این دانشگاه نگاشته شده، تحلیلی روزآمد و عمیق از تحولات اخیر ونزوئلا ارائه می‌دهد. نگارنده با اتکای بر چشم‌اندازی که از موقعیت جغرافیایی‌اش در چین و تخصص در تاریخ سیاسی آمریکای لاتین به دست آورده، کوشیده است رویدادهای اخیر را در چارچوبی نظری و راهبردی جای دهد که فراتر از تحلیل‌های سطحی و رویدادمحور است. این گزارش بر آن است تا با بازسازی استدلال‌های اصلی نویسنده، آن‌ها را در بستری گسترده‌تر از روابط بین‌الملل و تاریخ منطقه‌ای تحلیل و تفسیر نماید و به پرسش‌های بنیادینی درباره آینده نظم جهانی بپردازد.



بلکه این رویداد را نشانه‌ای آشکار از تشدید ساختاری سیاست‌های امپریالیستی واشنگتن قلمداد می‌کند؛ سیاست‌هایی که در چارچوبی موسوم به «نظریه تکمیلی ترامپ برای دکترین مونرو» (Trump Corollary to Monroe Doctrine) شکل گرفته‌اند. این چارچوب در حقیقت تلاشی است برای بازگرداندن سلطه بی‌چون‌وچرای آمریکا بر نیم‌کره غربی در زمانی که نظم تک‌قطبی جهانی رو به افول نهاده و رقابای نوظهور، به‌ویژه چین، در حال شکل‌دهی به یک نظم چندقطبی نوین هستند.

باید توجه داشت که این رویداد تنها در حیطه مرزهای ونزوئلا معنا نمی‌یابد. نگارنده بازیرکی تمام، آن را تجلی آشکار ائتلافی خطرناک میان «نیروهای جنگ‌طلب واشنگتن» و «بخش‌های افراطی و واکنش‌گرای طبقه حاکم آمریکای لاتین» میداند. این ائتلاف، برنامه‌ای جامع را پیگیری می‌کند که هدف آن نه تنها سرنوشتی دولت‌های ترقی‌خواه منطقه، بلکه قطع پیوندهای حاکمیتی و استراتژیک میان این کشورها با چین و دیگر قدرت‌های نوظهور است. این هدف‌گذاری، آغازگر مرحله‌ای نوین در منازعات منطقه‌ای است که هرچند ابعاد دقیق‌اش هنوز روشن نیست، اما هسته سخت آن به‌وضوح قابل تشخیص است.

استراتژی جدید آمریکا: از دکترین مونرو تا مضمون

ترامپ

برای فهم عمق تحلیل نگارنده، باید به سابقه تاریخی «دکترین مونرو» (Monroe Doctrine) بازگردیم. این دکترین که در سال ۱۸۲۳ توسط جیمز مونرو، پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا، اعلام شد، اروپا را از هرگونه مداخله در امور نیم‌کره غربی برحذر می‌داشت و به‌طور ضمنی، آمریکا را به عنوان قدرت برتر این حوزه معرفی می‌کرد. با این حال، در دهه‌های اخیر و به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این دکترین در عمل به حاشیه رفته بود. نگارنده استدلال می‌کند که اکنون، در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، نسخه‌ای جدید و افراطی از این دکترین احیا شده است که می‌توان آن را «مضمون ترامپ» نامید.

این مضمون جدید، بر پایه دو اصل بنیادین استوار است: اول، پذیرش این واقعیت که نظم تک‌قطبی دیگر قابل حفظ نیست و قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه چین، به‌سرعت در حال تغییر معادلات جهانی هستند. دوم، اتخاذ

روی‌گیری «بازی استراتژیک» (grand strategic) مبتنی بر مهار و افول این رقبا از طریق ابزارهای اجبار و زور، نه رقابت سالم. این رویکرد، به‌ویژه در «سند استراتژی امنیت ملی» آمریکا (National Security Strategy Document) که به‌تازگی منتشر شده، منعکس است. در این سند، آمریکا به‌صراحت به «اشتباهات سه دهه گذشته در قبال چین» اعتراف می‌کند و تأکید می‌ورزد که «برتری آمریکا در نیم‌کره غربی» شرط لازم برای امنیت و رفاه این کشور است.

نگارنده با دقت تمام، بخشی از این سند را استخراج می‌کند که در آن آمریکا به دو دسته از کشورهای آمریکای لاتین اشاره می‌کند: نخست، کشورهایی که با قدرت‌های «غیربومی» (یعنی چین) پیوند سیاسی-ایدئولوژیک دارند و برای آن‌ها استراتژی زور و اجبار پیشنهاد می‌شود. دوم، کشورهایی که به دلیل «هزینه کمتر» به تجارت با این قدرت‌ها روی آورده‌اند و برای آن‌ها ترفند تبلیغاتی «هزینه‌های پنهان» مانند «جاسوسی، امنیت سایبری، تله‌بدهی» و امثال آن به کار می‌رود. این تقسیم‌بندی، نقشه راه دقیق آمریکا برای مقابله با نفوذ چین در منطقه را ترسیم می‌کند.

هدف اصلی: مهار چین و جلوگیری از شکل‌گیری نظم

چندقطبی

یکی از محوری‌ترین استدلال‌های نگارنده، تأکید بر این نکته است که هدف نهایی آمریکا، صرفاً بازگرداندن ونزوئلا به دامان امپریالیسم نیست؛ بلکه این کشور صرفاً یک مهره در شطرنج بزرگ‌تری است. این شطرنج، بازی برای حفظ هژمونی جهانی آمریکا در برابر رقیب اصلی‌اش یعنی چین است. نگارنده با شفافیت تمام استدلال می‌کند که در نظم نوین چندقطبی در حال شکل‌گیری، چین «پویاترین و قدرتمندترین قطب» است و روابط فزاینده‌اش با کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در آمریکای لاتین، محرک اصلی بازتعریف نظم جهانی خواهد بود.

بر اساس این تحلیل، آمریکا دیگر قادر نیست در عرصه اقتصادی با چین رقابت کند. مزیت‌های چین در «پیشرفت فناوری، رشد اقتصادی و انسجام اجتماعی» آن چنان برجسته است که واشنگتن را به سمت رویگیری «بازی استراتژیک» سوق داده است که بر پایه «بازی با مجموع صفر» (zero-sum game) استوار است. در این

دیدگاه، رشد چین به معنای افول آمریکاست و بالعکس. بنابراین، هدف اصلی، «کند کردن سرعت رشد» چین از طریق تخریب پایگاه‌های استراتژیک آن در منطقه‌ای حیاتی مانند آمریکای لاتین است.

این تحلیل، دیدگاه‌های رایج در محافل آکادمیک و سیاست‌گذاری چین را منعکس می‌کند که بر «صلح‌آمیز» و «برد-برد» بودن رشد خود تأکید دارند، اما در مقابل، آمریکا آن را تهدیدی وجودی تلقی می‌کند. نگارنده با زیرکی تمام، به خواننده هشدار می‌دهد که نباید رفتارهای اخیر آمریکا را صرفاً واکنشی مقطعی تلقی کرد، بلکه باید آن را بخشی از یک «طرح بازی استراتژیک بلندمدت» دید که در سطوح عالی دولت آمریکا طراحی و اجرا می‌شود.

شبکه هم‌پیمانان: دست‌راستی‌های افراطی آمریکای لاتین و جنگ طلب‌های واشنگتن

یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه در تحلیل‌های معمول از آمریکای لاتین، نقش «دست‌راستی‌های افراطی» محلی است که نگارنده به آن می‌پردازد. برخلاف تصور رایج که این نیروها را صرفاً ابزار دست واشنگتن می‌داند، تیاگو نگارا استدلال می‌کند که میان این نیروها و جنگ‌طلب‌های آمریکایی «هم‌آهنگی عمیقی» وجود دارد. این هم‌آهنگی، تنها بر پایه منافع موقت نیست، بلکه بر اشتراکی ایدئولوژیک در «نفی حاکمیت ملی، سرکوب جنبش‌های مردمی و حفظ ساختارهای نابرابر قدرت و ثروت» استوار است.

نگارنده فهرستی قابل‌تأمل از این هم‌پیمانان ارائه می‌دهد: از «خاویر میله‌ای» در آرژانتین و «نایب بوکله» در السالوادور گرفته تا حمایت آشکار واشنگتن از «پیروزی دست‌راستی‌های پینوشتی در شیلی» و «حبس‌ننگین پدرو کاستیلو» در پرو. در اکوادور و هندوراس، «تقلبات انتخاباتی» که به شکست نیروهای ترقی‌خواه انجامید، با «رضایت خاموش» آمریکا همراه بود. در بولیوی، «ممنوعیت شرکت اوو مورالس» در انتخابات، راه را برای بازگشت دست‌راستی‌ها هموار ساخت.

مهم‌تر از همه، نگارنده به وضعیت پیچیده برزیل و کلمبیا اشاره می‌کند که در آن نیروهای محافظه‌کار «در انتظار مداخله آشکار و تهاجمی آمریکا» در انتخابات پیش‌رو

هستند. حتی در مکزیک که دولت «موران» (جنبش ملی بازسازی) تا همین اواخر ثبات نسبی داشت، فشارهای آمریکا و «شورش‌های رنگی» (color revolutions) رو به افزایش است تا دولت را به تسلیم وادار کنند.

این فهرست، تصویری روشن از «شبکه‌ای گسترده از نیروهای افراطی» ترسیم می‌کند که آمریکا برای پیاده‌سازی استراتژی‌اش به کار می‌گیرد. نگارنده تأکید می‌کند که این نیروها «متعهدترین» و «واکنش‌گراترین» بخش‌های طبقه حاکم آمریکای لاتین هستند که حاضرند «خودزنی اقتصادی» کنند و روابط با چین را «به طرز غیرعقلانی» قطع کنند، صرفاً برای تسلیم شدن در برابر دستورات امپریالیستی. این وابستگی ایدئولوژیک، ریشه در تاریخ طولانی «الیت‌های (Elite) بومی آمریکای لاتین» دارد که از دوران استقلال تاکنون، منافع خود را در هم‌سویی با قدرت‌های شمالی می‌دیدند.

استراتژی دوگانه: بین براندازی مستقیم و اجبار به تسلیم

نگارنده به روشنی دو مسیر متفاوت اما مکمل را در استراتژی آمریکا تشخیص می‌دهد. برای دولت‌های «ترقی‌خواه» و «هم‌ساز با تکثرگرایی»، مانند ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا، آمریکا استراتژی «براندازی مستقیم» را دنبال می‌کند. این استراتژی شامل «تحریم‌های اقتصادی، تهدیدات نظامی، کودتاهای نرم و سخت، مداخلات سایبری و حتی ترور» است. هدف، سرنگونی کامل این دولت‌ها و جایگزینی آن‌ها با رژیم‌های دست‌نشانده است.

اما برای دولت‌های «محافظه‌کار» یا «ترقی‌خواهان محتاط‌تر»، استراتژی متفاوت است: «اجبار به تسلیم». در این مدل، آمریکا از ابزارهای فشار اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کند تا این دولت‌ها را وادار به «قربانی کردن منافع اقتصادی و مالی خود» برای هم‌سویی با منافع استراتژیک آمریکا کند. این یعنی قطع قراردادهای چین، پذیرش شرایط تجاری نابرابر با آمریکا و تسلیم شدن در برابر خواسته‌های امنیتی واشنگتن. نگارنده این روند را «خودزنی اقتصادی» توصیف می‌کند که در ازای حفظ قدرت سیاسی توسط الیت‌های [نخبگان] محلی، به زیان منافع ملی تمام می‌شود.

این تحلیل، جنبه‌ای کلیدی از سیاست «چماق و

اعتبار خارجی، حُجت را بر کسانی که انقلاب بولیواری را «دیکتاتوری» می‌خوانند، تمام می‌کند.

اهمیت ونزوئلا در این است که آن «الگوی زنده» برای دیگر کشورهای منطقه بود. «اوو مورالس» در بولیوی و «رافائل کوره» در اکوادور، مستقیماً از تجربه ونزوئلا الهام گرفتند و «مجلس‌های ملی-تأسیس» برگزار کردند تا قوانین اساسی مشابهی بنویسند. ونزوئلا همچنین محور «پیمان بولیواری برای ملت‌های آمریکای ما» (ALBA) بود که به جای «یکپارچگی تجاری» تحت سلطه شرکت‌های چندملیتی، «همکاری متقابل و همبستگی منطقه‌ای» را پیشنهاد می‌کرد. این پیمان، بعداً «موافقت‌نامه تجاری خلق‌ها» (TCP) را نیز به نام خود افزود تا تأکید کند که هدف آن «رفاه مردم»، نه «سود شرکت‌ها» است.

میراث انقلاب بولیواری: از چاوز تا مادورو و مقاومت سیستماتیک

نگارنده با جزئیاتی قابل توجه، به تلاش‌های مداوم آمریکا برای سرنگونی انقلاب بولیواری اشاره می‌کند. این تلاش‌ها شامل:

کودتای نافرجام ۲۰۰۲: زمانی که چاوز توسط افسران واکنش‌گرا ربوده شد و آمریکا فوری دولت دست‌نشانده «پدرو کارمونا» را به رسمیت شناخت. اما «بازگشت قهرمانه چاوز» با حمایت سربازان میهن‌پرست و توده‌های مردمی، کودتا را شکست داد.

پروژه «گوایدو»: در دوران مادورو، آمریکا از «خوان گوایدو»، نماینده دست‌راستی، به‌عنوان «رئیس‌جمهور خودخوانده» حمایت کرد و از او به‌عنوان ابزاری برای «مصادره دارایی‌های مالی ونزوئلا در خارج» استفاده نمود.

تحریم‌های گسترده: صدها تحریم غیرقانونی علیه رهبران سیاسی، شرکت‌ها و شهروندان ونزوئلایی اعمال شد که اقتصاد این کشور را هدف قرار داد.

ترور و خرابکاری: تلاش‌های متعدد برای ترور مادورو، استفاده از «مزدوران»، رشوه به افسران ارتش و حمایت از عملیات‌های براندازانه.

تیاگو نگارا استدلال می‌کند که آمریکا حتی حوصله «صبر برای نتایج انتخابات» در کلمبیا و برزیل را نداشت

هویج» آمریکا را آشکار می‌سازد. کشورهای که در خط مقدم مقاومت هستند، با چماق تحریم و تهدید مواجه می‌شوند، در حالی که کشورهای که در حاشیه‌اند، با هویج «امنیت» و «رفاه» فریب داده می‌شوند. اما در هر دو مسیر، هدف نهایی یکسان است: «تضمین برتری آمریکا در نیم‌کره غربی» به‌عنوان پیش‌شرطی برای مهار چین در سطح جهانی.

مورد ویژه ونزوئلا: فراتر از بعد نفتی

نگارنده به‌درستی هشدار می‌دهد که تحلیل‌هایی که ونزوئلا را صرفاً از منظر «ذخایر عظیم نفتی» می‌بینند، سطحی و ناقص‌اند. گرچه نفت ونزوئلا، «بزرگ‌ترین ذخایر اثبات‌شده جهان»، بدون شک اهمیت دارد و کنترل آن می‌توانست به آمریکا «امنیت انرژی» برای ماجراجویی‌های نظامی بزرگ‌تر بدهد، اما هدف راهبردی آمریکا فراتر از این است.



ونزوئلا در محاسبات واشنگتن، «نماد و کانون مقاومت» است. پیروزی «هوگو چاوز» در ۱۹۹۸، نقطه عطفی بود که چرخه جدیدی از چالش علیه هژمونی آمریکا در منطقه را آغاز کرد. انقلاب بولیواری، صرفاً یک دولت ترقی‌خواه نبود؛ بلکه «بازسازی دولت-ملت»، «تدوین قانون اساسی جدید»، «توسعه دموکراسی مستقیم و مشارکتی»، «نابودی بی‌سوادی» و «ایجاد سازوکارهای «قدرت مردمی» برای توزیع منابع عمومی» را در دستور کار داشت.

نگارنده با افتخار به این واقعیت اشاره می‌کند که چاوز در فاصله ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۲، در «پانزده همه‌پرسی و رأی‌گیری ملی» شرکت کرد و در «چهارده مورد» پیروز شد. این فرآیندها آن‌چنان شفاف بود که حتی «مرکز کارتر»، نهادی غربی و نه چندان چپ‌گرا، آن را به‌عنوان «بهترین فرآیند انتخاباتی جهان» توصیف کرد. این

افراطی» برای تحمیل منافع امپریالیستی با هر قیمتی هستند. این اقدامات، بخشی از «نبرد صلیبی» (crusade) آن‌ها برای تضمین «برتری کامل در نیم کره غربی» و «مهار چین» است.

اما تیاگو نگارا همچنین به تاریخچه‌ای از «مقاومت مردمی» اشاره می‌کند که همواره با «توطئه الیت‌های محلی و امپریالیسم شمالی» مقابله کرده است. او به نقل قول تأثیرگذاری از «توپاک کاتاری»، رهبر بومیان آند در قرن هجدهم، می‌پردازد که گفته بود: «من بازخواهم گشت، و هنگام بازگشت، میلیونی خواهم شد». این نقل قول، نمادی از «امید و استمرار مقاومت» است.

نکته قابل تأمل در تحلیل تیاگو نگارا، اشاره او به «سالگرد صدمین سالگرد روح ابدی فرمانده فیدل کاسترو» است. او استدلال می‌کند که «خاطره قهرمانان بزرگ مبارزات مردمی»، مانند «سیمون بولیوار، هوگو چاوز و فیدل کاسترو»، «راه ونزوئلا و کل آمریکای لاتین» را روشن خواهد کرد. این اشاره، تأکیدی است بر اینکه مقاومت فقط یک پروژه سیاسی نیست، بلکه «پروژه فرهنگی-تاریخی» است که ریشه در روان جمعی منطقه دارد.

افول اجتناب‌ناپذیر امپریالیسم

در جمع‌بندی، تیاگو نگارا به صراحت اعلام می‌کند:

«چرخ تاریخ به عقب نخواهد گشت».

جنایت ربودن مادورو، «بی‌مجازات نخواهد ماند» زیرا «میلیون‌ها بازوی مردمی» پیروزی انقلاب بولیواری را تضمین خواهند کرد و «امپراتوری سرمایه و غرور مستقر در واشنگتن» سرانجام «سقوط خواهد کرد».



و دست به اقدام نظامی زد، زیرا می‌دانست که «پیروزی انقلاب بولیواری» به معنای «پیروزی راهبردی» برای کل نیروهای ترقی‌خواه منطقه است. ونزوئلا «شعله‌ای» است که «مقاومت کوبا و نیکاراگوئه» را نیز زنده نگه می‌دارد. شکستن این شعله، به معنای شکستن «روحیه مقاومت» در سراسر منطقه است.

موج مقاومت و پیامدهای منطقه‌ای: فراتر از مرزهای ونزوئلا

نگارنده با نگرانی به وضعیت سایر کشورهای منطقه اشاره می‌کند. در شیلی، پیروزی دست‌راستی‌های پینوشتی با «حمایت گسترده استراتژیست‌های آمریکایی» همراه بود. در آرژانتین، «خاویر میله‌ای» به سرعت سیاست‌های «شوک درمانی» نولیبرالی را پیاده کرد. در پرو، «حبس ننگین پدرو کاستیو» همچنان پایه دولت‌های نالایق بعدی را تقویت می‌کند. در اکوادور و هندوراس، «تقلبات انتخاباتی» با «سکوت هم دلانه آمریکا» همراه شد.

اما مهم‌ترین نکته، تحلیل نگارنده از «مکزیک» است. او هشدار می‌دهد که حتی در مکزیک که به ظاهر ثبات داشت، «فشارهای مستقیم واشنگتن» و «شورش‌های رنگی» رو به افزایش است. این نشان‌دهنده آن است که آمریکا حتی متحدان نسبی خود را نیز از چشم نمی‌بندد و هدفش «تسلیم کامل» همه دولت‌های منطقه است.

در این میان، ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا به عنوان «دولت‌های پیشرو» شناخته می‌شوند که نه تنها «مدیران نظم بورژوازی» نیستند، بلکه «قدرت واقعی در دستگاه دولتی» دارند و «ریشه‌های اجتماعی عمیق» و «انعطاف‌پذیری استثنایی» در برابر تحریم‌ها و تهدیدات نشان داده‌اند. به همین دلیل، آن‌ها «قادرترین» دولت‌ها برای «عمیق‌سازی پیوندهای حاکمیتی» با چین هستند و در نتیجه، «هدف اصلی» حملات آمریکا به شمار می‌روند.

چشم‌انداز آینده: بین تسلیم و مقاومت

در بخش پایانی، نگارنده به روشنی موضع خود را اعلام می‌کند: «جنایت‌های اخیر آمریکا»، از جمله «بمباران کاراکاس» و «ربودن مادورو»، اقداماتی «کاملاً غیرقانونی» هستند که نشان‌دهنده «عزم ترامپ و جنگ‌طلب‌های

توپخانه سنگین امپریالیزم را درهم بشکنیم! ونزوئلا و وظیفه انترناسیونالیستی

صفحه (۱۳)

صفحه (۱۵)

خاورمیانه در شعله‌های آتش جنگ

صفحه (۲۱)

افغانستان پس از چهار سال حاکمیت طالبان

وضعیت زنان افغانستان در چهار سال گذشته: (از ستم تحمیلی تا ضرورت انقلاب دموکراتیک

صفحه (۲۷)

نوین)

ششم جدی: بیان‌گر جنایات سوسیال‌امپریالیزم. درس‌های از یک فاجعه تاریخی

صفحه (۲۹)

و ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین!

به مناسبت گرامی‌داشت از جان‌باختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در

صفحه (۳۱)

هفتم قوس ۱۴۰۴ خورشیدی

صفحه (۳۳)

پژوهشی در تربیت بدنی (نوشته صدر مائوتسه دون)

صفحه (۳۶)

خشم خرمن سسرخ (شعر از صدر مائوتسه دون)

صفحه (۳۷)

نه، حرف نه، عمل... (شعری از رفیق «ا.ش»)

استراتژی نوین امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین و نقش ونزوئلا به عنوان کانون مقاومت در

صفحه (۳۹)

برابر هژمونی جهانی

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



www.cmpa.io



آدرس‌های ارتباطی با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:
Sholajawid@cmpa.io || Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa_io



instagram.com/cmpa.io

«طبقه ستم‌کشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و به دست آوردن آن نکوشد، فقط شایسته آنست که با وی همانند برده رفتار کنند.» (لنین)